ARCHIVAL CELL
MANUSCRIPT

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد [illegible] حکیمی [illegible] ابداع [illegible]

[illegible] عشق [illegible] عاشقی [illegible]

[illegible] [illegible] الفا [illegible]

[illegible]

[illegible] فاکرم [illegible]

من النساء [illegible]

[illegible] ولقد کرمنا بنی آدم [illegible]

زین للناس حب الشهوات من النساء

[illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

پروانه صفا دل که در پیرامن شمع شمع سپهر تا بش جهان شعله کشیده دو بال بی

که از انفاس معنبر بهار بهشت از پرتوی دیده در میدان محبت عشق یا حبیب

شمع از شتاب گردید که آن بهر که ادا ادب با این جان اسیر قدم در وادی

گذارده ولی با همه شیدا که این نسبت دوست خدای بیرون است از عطف

و بین فخر [illegible] و خدمت که این سجده از ازل [illegible] است همه از کسی

[illegible] البلیغ [illegible] است شکر [illegible] و هار [illegible] گفته است

هذا الفضل فی الکلام کالملح فی الطعام سبحان الله

خوب [illegible] که از دیده [illegible] است [illegible] اوان

خواستگاری حسن آمد که دیدان [illegible] تا [illegible] شمع [illegible]

و از [illegible] جمال [illegible] مطلب [illegible] [illegible]

[illegible] عروس [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] المتین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

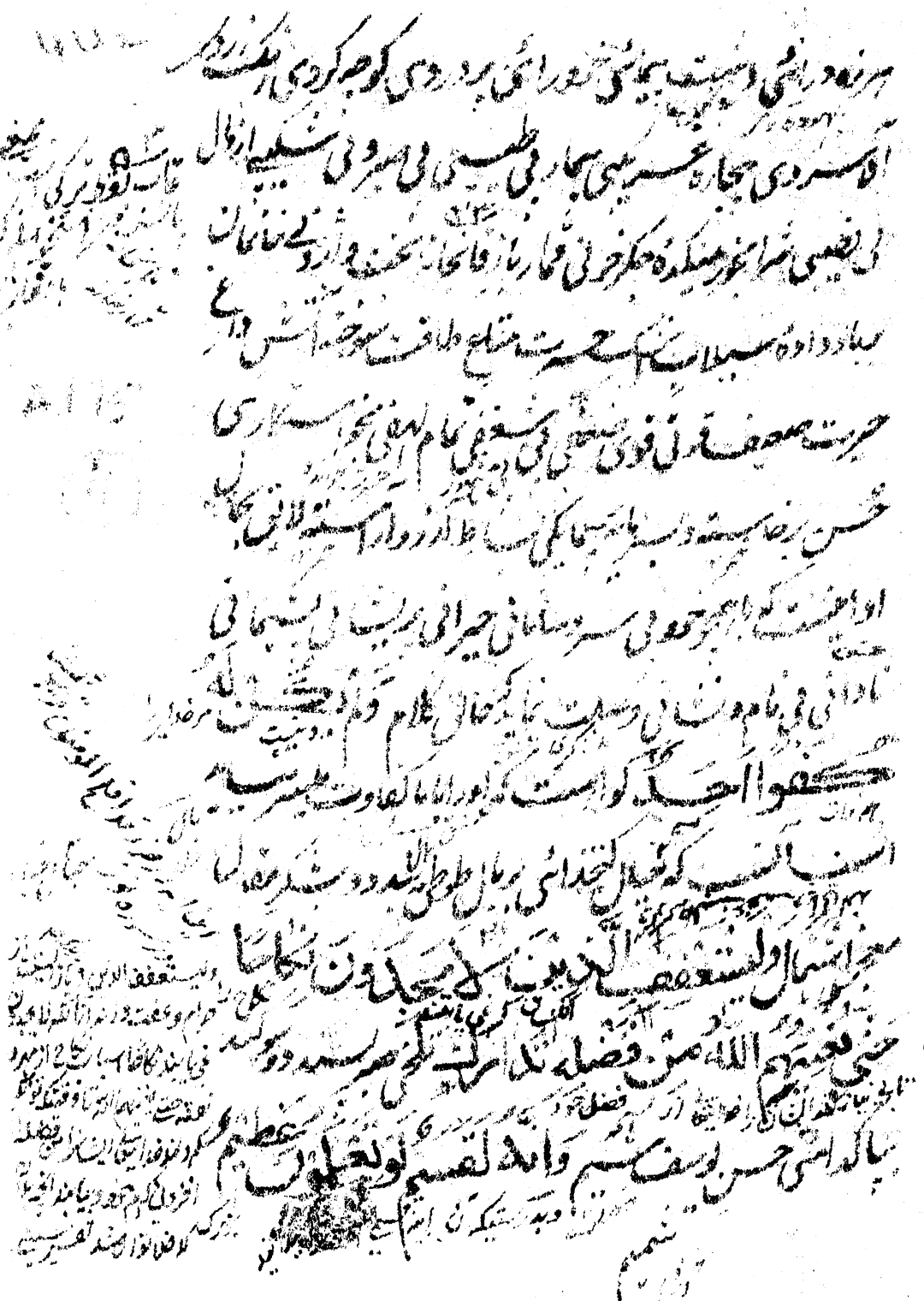

که در حضرت سلطانی مشکل زبان بود و در حضرت ... امر ... صاحب قرب

و جهد آنکه مجنون آید بود امر و شد ... بیگانه در آغوش ... [illegible]

... کوکای عشق این ما قبول تر ... ترکیب حصول کل ... [illegible]

بود و گلبرگ ... ما ... چون الفت تدبیر ... ... [illegible] گاه

... اگر ... [illegible] ... راه ... رنج ... آنچه ... که

... [illegible] ... برایان ... گر ... [illegible] قدم ... که این

... ... [illegible] ... و ... کرد ... [illegible]

... [illegible] ... آسمان ... [illegible]

... [illegible] ... کام ... که عاشق ... [illegible]

آنکه ... است از حاجت و حاجت ... [illegible]

... امکان ... جان ... [illegible] ... جواب ...

و ... [illegible] ... است ... [illegible]

... [illegible] ... از ... ... آنکه ... [illegible]

تم

عنبرین جعد و نعلین ... جمال تجلی آورد غزل از حرف ما

ان ... مستی ما بالکل ... هست ... مستی ما بخود

چو ... بیخودی ... سر سجده ... موج باده ... حق ... ما

چون غنچه ... دل تنگ ... گروه ما از ... ما

... ما

... ای سنگدل ... ما

ما همچو ... کی ... ما

جمال ... ما

آنگاه ... ما

... عمر

زلف ...

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ ... صفت ... بسیار است و ...

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ ... عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

... برگزید ... مریم ...

60

A1-175

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امیدوارم ... [illegible] ... آمین ... الله مغفرت ... رحمت

تا امید نشوید از رافت خدا

نجاتم ادعونی استجب لکم ... ناامیدی

بخوانید مرا اجابت کنم شما را

A 175

بینی چند حالی ... سخن ... که این جهان

نشد ... زشیرین ... دور دارد که ...

هم ... چو بشنید این سخن فرهاد ... آهی ز دل ...

آتش ... از عشق ...

... عشق ... [illegible]

بیاده دوی زار

بگفت ای ... شیرین ...

و ... جان شیرین ...

فالقیت علیک محبة منی یعنی عزیز انسان این است

محبت ما لطف این کرامات که هست هیهات از عطای عالم و اعلامش

جهل ... و غافل شاغل بلکه اکثر اهل الجنة البله اهل ... اکثر اهل جنت احمق ... مستغنی

بنا ... بنعیم بهشت ... روشن است که از شمع حسن ... عشق کشتن

... وشکی ... الله بانهی ... جمع ... الحسن این ...

... باطن ... که از قبول حسن ... قبول ... دختری ... بعمو

... فی مقعد صدق ... که از ... یا بد مقعد صدق الله عز و جل هن لباس ... آن انس اندر ... و دشوار ... اندر ... را

لباس لکم وانتم لباس لهن ملاحت ... ازالین ... سبت

... مقعد صدق ... گفت ... [illegible]

مردم ... از ... مطلب ... است ... و اصح و ... است

که مین ... صدق و من ... با ما ولیح و لیح ای ... نظاره ... و ... که کوفت در ... در دیدن ... داخل شد

... که ... جاره ... استخاره نظاره ...

اشاره گفت ... هر چند عشق را ... که ... نیست ... در کار ...

... استمارت ... اگر ... است ...

سیباره ... اصلاح ... است حاضر الا بذکر الله

آه که ... بذکر ... ابقی

تطمئن القلوب القصه بنیت پیوند حسن و عشق فال دیدند

و بعد از شمردن صفحات الفت و جلالات وحدت بکریمه سیجعل لهم

الرحمن ودا رسیدند لاجرم عزم جازم شد و اجابت لازم آنگاه نگاه

از خورمی چون گل شکفته رنجست از جای خود بر چشم گفته خلاصی

شوقش راه دیده چو آن نادیدهای کنج دیده بجلدوی طرب کز آن خرد

ز سر دستار عقل از عشق برداشت عشق مانند سپند از آتش بیقراری

بآرامگاه بی آرامی شوق دوید که ای منجم افلاک بلند خیالی در اسطرلاب خاطر

ارتفاع آفتاب از تمنای حسن گرفته ساعتی سعید باید دید چون در تقویم

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم نظر کرده تمام دوستی

از تثلیث زهره و مشتری اختیار افتاد و عز مهر بخجستگی فرخندگی قرار از دل

گرفت چه عجب که کواکب آرزو از احتراق آتش غم خلاص گشته از خانه وبال

غصه برآید و آفتاب امید از کسوف فراق رهائی یافته به بیت الشرف

وصال درآید پس آنگاه در زایچه طالع عشق نگاه کرد روشن شد که در جدول

اتصالات کلی مضمون والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره مرقوم است

و در اوتاد طالع مولود حسن نظر افکند بمطالعه درآمد که تاویل رایت احد

عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین معلوم است

ستاره را و آفتاب را و ماهتاب را دیدم آن را برای من سجده کنندگان

چه میپرسی برای وصل ساعت ازین مهتر چه می شد سعادت سجده ای

روان باشد علامت چو مه شق شد قیامت شد قیامت راویان بوی گل

اندیشه رموز تازه خیالی و ناقلان بلبل پیشه چمن رنگین مقالی چنین آورده اند

که در همان ساعت که ساعت مقرر شد عشق خویشان و یاران و برادران خود را

یعنی حیرت و حسرت و بی اعتباری و پریشان روزگاری و ناکامی و بی

سرانجامی برای سرانجام ساچق طلبید فی الفور همگی مجتمع آمده بتهیه مصالح و

حوائج پرداخته بدستیاری هنرمندان فرض و تقدیر در کارخانه متخیله کارها

ساخته هر یک آنچه داشت برسم طبق بر آن بر طبق اخلاص کشیده

از جمله سامان اینکه بیناهای شیشه دلی را بگلاب اشک و تیل چرب زبانی

و زعفران زرد رخساری و معصفر خون جگر پر کردند و از کاغذ الوان متلون

مزاجی بمقراض قطع نظر از اغیار گلهای رنگارنگ یعنی لاله داغداری و نرگس دوخته

نگاهی و نافرمان فرمان برداری و حنای شکسته رنگی بر روی کار آوردند قنادی سخن

از شکر نقل شیرین نقل مجلس ریخت و عطار نکهت عنبر غبار خاطر از حریر پرده

دل بیخت برای سراپای عروس زربفت طلا و دیبای زیبا که از تار و پود خطوط

شاهی نظاره با دف مرکبان ممزوج کنند و صبا عود سوز طلب اظهار کنند دیده که عاشق

بچهره نرگس باید سبزه پای لب سپاری از جان سپاری با وجودش از دل سوختگی

و انتظار لب چشم کرده به شغل لیلی برگی در جمع کنند کاه نقل از گل

چمن آمده و آرای مرتب کردند و صبا که خوش شراب از برو کنند بید بیرست

الوان ریحان که از نسیم تمام عیار غنچه که ساخته شده لب لعلی خالص

مرکزی ملک کنند بوی بلبلان بحال لب و دندان از یاقوت آبدار

گویند دندان مرصع لعل شکر بار با نالهای درد آمیز که باد صبا غول …

آواز با حریر صیقل کنند و قامت بیابانی دل که چون مرغ نیم بسمل …

آمده بود قدم در سلک اختصاص … سرو نهال سنبل نواز … ارد

دار گرفتی نگاه جاکان سرو قامت بلای بوجود … وقت سپارد

صحبت … ای همدمان عشرت کنند هرکجا باشد … صرف این صحبت

بوی گلزار وصال از شاخ غنچه … غنچه مینای دل …

نکهت کنند چو شمع گل مرد … وقت صبح … رسید …

٩٦٥ غم دون دوغل حضرتینه الیه انداشن مباد سن خرم حسانی فاریلا

لیلی مردم چشم ار کرنجت بیرنده بیرشادی یا تحصیل وله عودتیه لیو بغری

عشق قیمان مشغول حضرتینه ترنم خوشحالی ز اما جانانی حالی ز او کرم

فامره لیلی التفاتی صحبتینه دستک یا کلام حضرت لحکام له سایحی از حباب

عشق نعمه [illegible] حضرت بیچواله الست بن مرو تحت کلام ارسطو نسیم

صبا حا بحیشان اشاره [illegible] علی الغیب [illegible] دستکه دیسان

ما زحمه [illegible] که [illegible] کار صبا [illegible] اید [illegible] سیابه

لذدی که بایدر [illegible] دوقعه ز دولت شماید صبا کرجای انکفت

وکت [illegible] خرج [illegible] یلک بند [illegible] رحمت که [illegible]

نشر اکلکت [illegible] [illegible] ستای ازدوم قید [illegible] ازای القدر

نخل [illegible] دراودلو سرو اللف ان [illegible] واجمه صلقه [illegible] در کوش

کشید کم [illegible] احمد کرم [illegible] دورق طاق [illegible] کوشنو ما رحیق جان

از تیر و نبات ضعف و رقت [illegible] بخشید و گلاب [illegible] و صفای [illegible]

در وصال نبود ما را نگاه [illegible] نگویند و کل این غمزه و عشوه را در قید [illegible] در باغ

کرشمه [illegible] دیده چشم تماشائیان که عکس رخ [illegible] زلف

با [illegible] و لله اوما [illegible] للا و [illegible] و آسمان و نرگس [illegible]

و [illegible] و [illegible] های خیالی که شمع جمال [illegible] ظلمت سینه [illegible]

[illegible] ما را [illegible] مژگان و [illegible] زلف [illegible] عاشق

نوازی کرده مضراب [illegible] دل [illegible] جان [illegible] و این غزل [illegible]

غزل امشب این مجلس [illegible] الست [illegible]

که [illegible] الست [illegible] شوق [illegible]

نظر [illegible] که از چشم [illegible] [illegible]

[illegible] از غم این [illegible]

[illegible] از جام [illegible]

[illegible]

زعونه ملعقه سی جای ازریکسه سرا کشته دوا ایله بارد بجه شحمکفه کو

یی وبلیت قورلی اکثریتی جنابنی دریا نجیم کل اشکفنی کز

باغ بر شیئیه سبب سر اکثریت عروض اکنشا کشته دکر جب ایالتی

اشما عالی نوبه اکرک جد ملک الارض وا قد عهد بروت

اطرفی بیابان سوره ید دا جنتنه دنیا ایله نور دیده اولوسی عالی النار

نفوذ یمودیان های ویوی مساحه خصیلکه در سوق آبادی لقوریخه عمر

ابنها سمیتی ازدو ایله یوا دره بربت دانی وقت الملکی دادیعی

بکر شیده لیسا سرایای سرها پوشیده ارسیم نوریکه وجیعه سرها

سرا واوک یا ضمیر کوس عکام شوهی یمواریکه بولوان لیسی وینه محکی ایل

تاجیکی کاه جمیل دورشا رسلطان کفاه عبیرت سکاوه جمعی ساحا

اصلاحی میرزا بمعجم اختمامی بسید جمیع الحمیدت ماولان جلال و عزات

خاکم بانی عدلیه اولوب بیلکی ارقلی جمیت یا محمد بیک بود وکیل زمیر

حضرت شیخ عاجز نانواد درویش حسرت تبریزی حاجی قربانعلی حاجی لطفعلی

حافظ بیان اصفهانی و ملا ... الفت آقا محسن طالب تخلص میرزا صادق امید

متوفی بالمرحوم حکیم ... الطافی وجمعی از جانب تبریز شده ... میرزا حسینعلی

نازپرورده ... آقا ... میرزا سید شجاع الدین ... فاضل میرزا

میرزا صالح ... آبادی ... خان افغان خواجه محمد ... حیدر تبریزی صحیح

... ملا ... شیخ دعا ... آقا ... اصفهانی

... سید ... ملا ... سید عبد ... میرزا ابوالحسن

... میرزا ... حافظ ... عبد الله ... درویش ... تبریزی

خواجه ... صحیح

آقا ... شیخ ... حاجی ... عبد الله ... صحیح

... خواجه ... صاحب ... عشق ... کلمات ... شاه

... حاجی ... مارکاری ... رضوان ... برکلامی

برکم

بجوش آمد موج از قلزم [illegible] که دل شد آب [illegible] از اشک لعل [illegible] از نو جوش

گریبان [illegible] حاصل کرد [illegible] آن [illegible] [illegible] وقت از دل

[illegible] [illegible] در [illegible] می [illegible] [illegible] وقت

[illegible] در [illegible] سعادت آستانه [illegible] [illegible] [illegible]

و ناز با نیش استعداد [illegible] بی [illegible] و [illegible] عشق [illegible] [illegible] چون

سخن دل [illegible] بر [illegible] واه [illegible] از دل [illegible] [illegible]

کم با اول جهان [illegible] از جانب [illegible] مجلس آرا بود [illegible] دلنوازی

و حاضر دلی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دلربا [illegible]

عشوه [illegible] [illegible] آرایش [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ای [illegible] غنچه [illegible] کاکل [illegible] دل [illegible] و عارض ماه [illegible]

[illegible] وصال [illegible] شربت [illegible] لذت ساخته [illegible] عشق [illegible]

و از چشم [illegible] معشوق جام [illegible] باده [illegible] [illegible] [illegible]

لون

چون لوی گل از غنچه پنهان گشته و لیکن هر یک آئینه دار است بمعنی

با صحت در آمیخت بیانی که شد لعل بدین گونه پنهان چه صورت است بمعنی

عالی مسن طبیب ... صحت مثل پنجه عبا ... به معنی

معنی چی لذة حول ... معنی الذة که ... قسم از جهان ...

شعر . چون نقش ... دیدار ... لعل ... الیقین و صدق

زینب بر هم لطف ... که معز گردد حول ... آن ... که ... بهم ...

مصرع ... ما التقی الفئتان ... ولکن ...

بعضی ... لطف ... ولطف ... رسیلی ...

کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم ... بیانی رسیده گان

حو عقیق ... قوم ... در ... معدن ...

شعر ... سماوات ... حال رخسار خوبان ... الخمر ...

مصرع ... آب ... سر ... مصداق ... الشی ... ارباب ...

از کرم

آب گشته و فار التنور چو بیش از حد بیان بیرون تمکین بر رخش گندم

گون ز نانی وجه نان چنانکه در عالم نیست بر سفره خسرو قباد و جسم نیست

این گندم از بهشت بجو کم نیست آدم اگر نادم بود آدم نیست

رغیف چون از فلک خوان طلوع کرد آفتاب از خجلت نقاب آفتاب انداخت

قرص تیر وقتی که از افق سفره نمایان شد ماه از غم انفعال قالب تهی

ساخته مرغ کباب تفسیر ولحم طیر مما یشتهون با قلم استخوان بی کفایت

کله دعوی همسری با نعمت بهشت داشت پور هر برقی زبانی شده

بمضمون کریمه انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء

جز این نیست که طعام دهیم شما را بجز برای خدا و نمی‌خواهیم از شما جزا را

ولا شکورا بگوش حاضران میرسانید جزا را بر برگی لبی کشته

فلیعبدوا رب هذا البیت الذی اطعمهم من جوع وآمنهم

پس اگر بپرستند پروردگار این خانه را آنچنان که طعام داد ایشان را

من خوف میخواند آن ماهچه را بحیوة و عمر دراز در بحر برابر

از خوف

میگیرند بخشش که بیند رزق ممنوع لذت بسکونی میرد شکم پرستان

بهار الهوا دفاو بلا که بر خشم کی از جان سیر شده بودند مریم

سینه کشتان کشکول ... الحمد الله جمیع با صل ربعی اوید

افی هوای و مرلی موصوف دانها من عسل لذة ... صرف

شکر واجار معروف به تتخذون منه سکرا ورزقا حسنا

لیکن که مرد برکه دالست انی بریء من المشرکین خوانده

شر یک ... از روز ... هر که ... برابا ...

لعنه ... از شیر ... که ... شیر ... خالص لبنا

... سائغا ... و ... لهم

... خالق ...

ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین

...

ثم تحت و توفرق منه قنابل بقصر حساب و شان ایشت اگر

بهایم الاشتغالی ازان مایده سراسر فایده که بعضای اللهم ربنا

انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا

فرستد ... السماء ازجا ... قوم موسی ... ازاین

اگر ... فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقل

وقثائها وفومها وعدسها وبصلها ...

اوردن ... محل ... ماکین ... اسما و ات

والارض ... اندک ... الحکم

حجرات ... اگر ...

ولهذه ... ازاینا ...

با ... باید ...

بیرامید ... زهره و مشتری

نظر وقت شناسان کل امر مرهون باوقاتها رسید حسن
مروت وکیل مهر و وفا را برو گواه گردانید بعد از تعیین کابین
مبلغی از درم تازه سکه داغ که در سینه نگنجد و مقداری
از نقد روان اشک کامل عیار بمیزان تقوی نسنجد و پس از
مقرر شدن چهار شرط یکی آنکه عشق آنچنان تندی بر حسن نکند که
جای نگاه بر رخسار لطافت آثارش نماند دوم آنکه آنقدر کباب
دل و پرکاله جگر مهیا کند که غمزه خونخوار بمرتبه نغمه و کشوه میکرده
باشد سیوم آنکه سفر از جفا رفتنش چنان عود نباشد که آه و ناله
آتش نرسد چهارم آنکه غیر از خیال معشوق بجای دیگر دل نبندد
حسن صحبت قاضی شده بر مسند صدق و صفا نشست و عقد
حسن و عشق را چون عقد گهر بست هر دو بوصل بهم رسیدند
و در آینه دل روی یکدیگر دیدند مصرع وصل حسن و عشق

چون

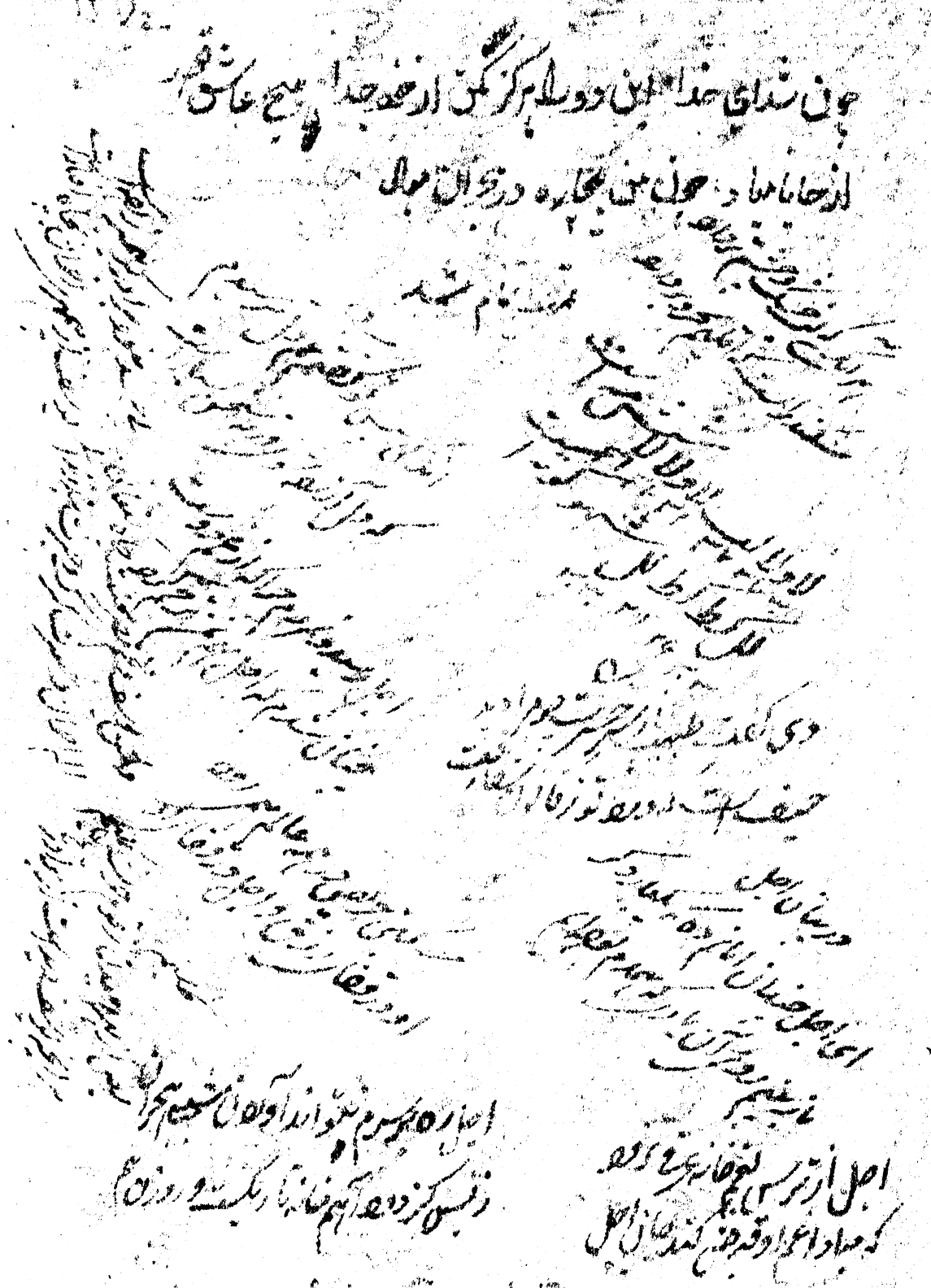

دو دوست تنها کوه از یکدیگر جدا نمی‌شوند

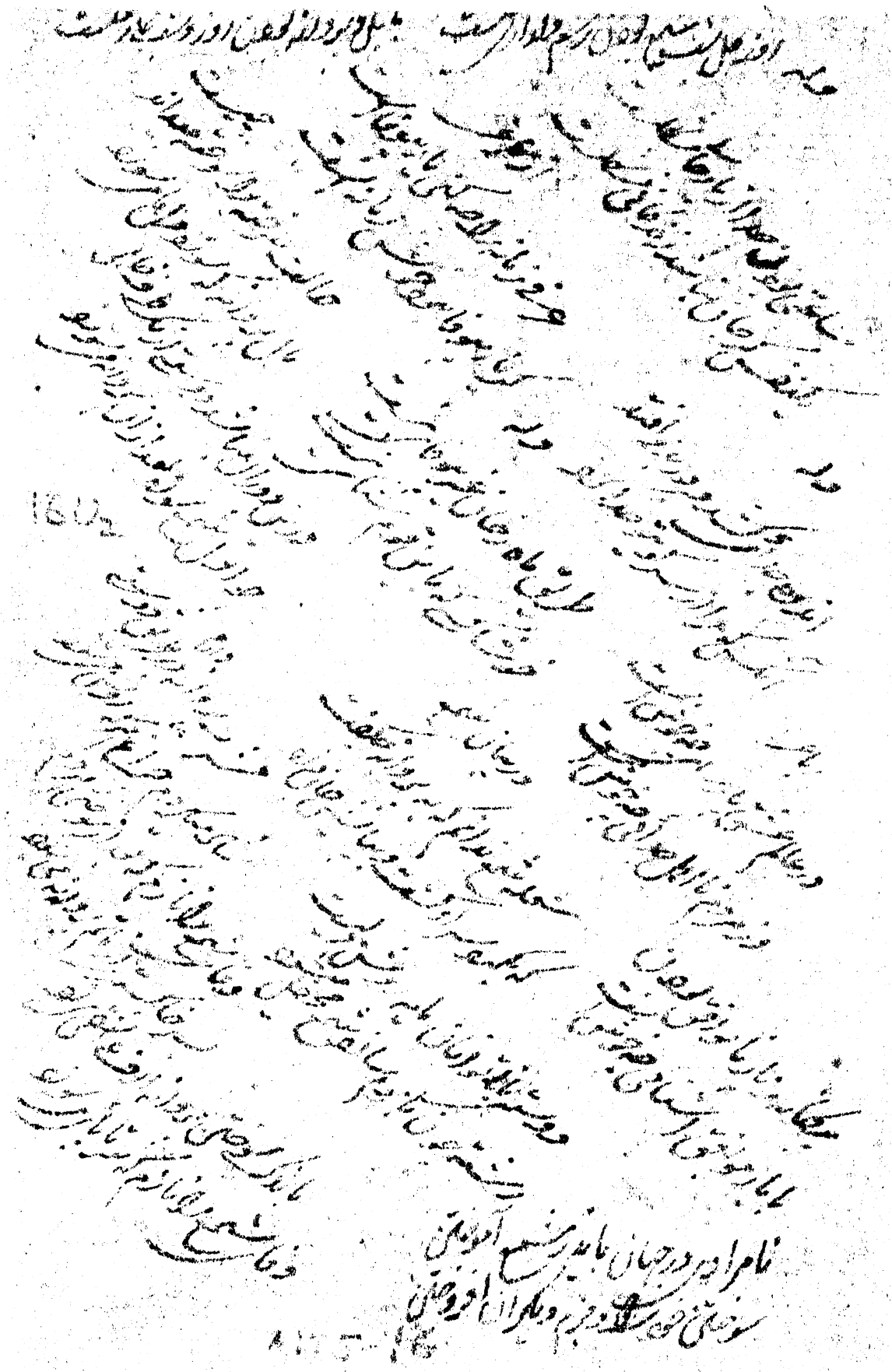

[illegible]

رفت از خود هر که دید آن غمزه [illegible] آن چشم مست غمزه بیدار [illegible] بخون دیده عاشق [illegible]

چشم [illegible] سفید [illegible] در عین خواب دولت بیدار [illegible] کف [illegible]

1712

قصیده نعت خاتم الانبیا و اولیا

سینه من گلشنیست چاک خیابان او | هر الفی [illegible] غایان او

لخت جگر [illegible] | شوق [illegible] الحان او

زاله رنگین دل داغ [illegible] لاله [illegible] | تا دل پر خون شده غنچه خندان او

حسرت چشم بتان [illegible] | باد خط [illegible] سنبل و ریحان او

باد شمالش [illegible] نقش سر [illegible] | آب [illegible] سبزه غلطان او

[illegible] گلستان [illegible] | کامل [illegible] گل بستان او

ابر کرم [illegible] | [illegible] قطره نیسان او

جمله [illegible] | جوهر آئینه [illegible] حکمت پنهان او

فکر [illegible] | [illegible] عرفان او

عقل [illegible] قدم [illegible] | [illegible] خضر [illegible] او

[illegible] عدم [illegible] | نقطه [illegible] دهقان او

دایره ممکنات [illegible] | نقطه آن [illegible] او

[illegible] آن دایره [illegible] عقل [illegible] | [illegible] جهان [illegible] او

[illegible] | [illegible] او

A 1755 17

مرشد پیغمبران جمله مریدان او — سرور دنیا و دین هر دو جهان زان او

آمده ذات نبی سایه پروردگار — سایه از آن رو نداشت سر و خرامان او

چاک گریبان صبح از حسد شام اوست — زانکه بود نور حق شمع شبستان او

نیم شبی جبرئیل رفت سوی آن خلیل — کی تو خدا را خلیل مهبط فرمان او

خیز ز فرش زمین ای بعرش برین — حکم خدا شد چنین باش بفرمان او

بر دو نبی را ملک تا بحد نه فلک — هر که بیاورد شک وای بر ایمان او

غاشیه اش میکشند تا که بسدره رسید — پیش روی زان نبود در خدا مکان او

رفت بجای رسول کز همه بالاتر است — گشت خدا لامکان عرصه جولان او

کیست که گوید چنان آینه رخ نمود — یا بمعلم چه گفت طفل دبستان او

معتکف فکر گشت ناطق ز تقریر این — معترف عجز شد عقل ز وجدان او

نعل کمیت قلم سوده بمیدان نعت — لیک بگردانمش در حق یاران او

اول آن هر سه تن حضرت صدیق بود — چون ز صداقت شدند جمله ثناخوان او

ثانی اثنین اوست اول شیخین اوست — آمده مذکور غار رفعتی از شان او

او بخلافت گرفت جای رسول خدا — گشت ز راه یقین تابع فرمان او

صورت مصحف گرفت حال و خط از حرف غار — زانکه بود حرف غار در صفت شان او

ثانی ایشان عمر صاحب دامان پاک — تخم ستم بر فکند عدل نمایان او

ایزد از او با رضا است هر که بود دشمنش — چون رضی الله عنه آمده در شان او

حضرت فاروق

حضرت فاروق داشت هم حسب و هم نسب | چند حدیث صحیح آمده در شان او
بود ز جود و سخا فاضل فعل عطا | نسبت بنا و جهان جمله فراوان او
کان ز روسیم و تجلیت او در جهان | دادن کان بوده است عادت احسان او
چون ز قضای فلک عمر شد تمام | جای نبی را گرفت حضرت عثمان او
چشم چراغ و گر صاحب نور بین بود | بر همه کس روشن است رتبه عرفان او
در ره اسلام و دین داده چو یاری تخلق | بر همه واجب بود بیعت و اذعان او
گرچه صفت های او هست همه بی حساب | شرم نکوتر بود پیش محبان او
باز بیاید حکیم بر سر نعت رسول | طرز سخن تازه کرد کلک زبان دان او
خاک در مصطفی آب رخ انبیا | زینت عرش برین شمسه ایوان او
بسکه فلک سجده کرد بر در آن آستان | نقش جبین سوده گشت مهر درخشان او
بود رسول خدا آینه حق نما | مهر نبوت فزود نور فراوان او
زانکه در آینه روی بنماید بگو | گر نه به پشتش بود سکه نگهبان او
مهر کند چون غروب ماه نماید طلوع | بعد نبی مرتضی است من غلامان او
گفت پیمبر بگفت جان من و جان او | هر که نداند چنین وای بر ایمان او
شافع محشر علیست ساقی کوثر علی | یافت نجات آنکه دوست بدامان او
نفس رسول خدا به ز همه انبیا | دعوی من گوش کن وین همه برهان او
حضرت آدم بمنع دست ز گندم نداشت | او بجهان واگذاشت نعمت الوان او

نوح با اهل جهان چون علی را مستمد — کشتیش ایمن شد از آفت طوفان او

کرد خلیل از خدا در خواست — یافت علی زان شعله نار شد ریحان او

اوست چو ذبح عظیم رحمت فدای خدا — چون اسمعیل هم بگرد قربان او

کرد چو داود علم و ستر جلیل — داد بخشش علی از آتش بسوزان او

شافی ایوب شد از همه رنج و بلا — موسی یعقوب گشته ... هجران او

یوسف صدیق بود زجور عزیز — کرد خلاصش علی از چه زندان او

مطلب او بود در صفات — داشت از آن زود از نعمت و الطاف او

کرد سلیمان چو نقش نام علی بر نگین — گشته همه جن و انس تابع فرمان او

چون زکریا اند نام علی بر زبان — بود بشر آسان نجات ... و غفران او

یونس از اعداد او یافت خلاص — ورنه بد دریا شدی غرقه طوفان او

از خضر ... — چشمه گوهر ... چشمه حیوان او

در کف موسی عصا شد اژدها — روز غزا ذوالفقار آمده ثعبان او

عیسی اگر میدمید جان بتن مرده را — ... از نفس ساخته اجسام جان او

جمله صفات خدا ... — منکر ... مرتبه شان او

شاعری چون کیا خسرو ... — مصرع روح القدس آمده در شان او

یا علی مرتضی ابن عم مصطفی — مخزن علم خدا خازن قرآن او

... — منتظر لطف تست دیده گریان او

گر کند ... — مهر تو ... کفه میزان او

1902

21 Uz.

[illegible]

خدایا رنگ ناسور است کین فغان ما را / به موج اشک بلبل آب ده تیغ زبانم را

تنم را بسکه ضعف [illegible] ناتوان / کند چشم [illegible] سوزن آخوانم را

امید نکهت رحمی [illegible] و اعلی دارم / که آواز شکست [illegible]

ز رشک [illegible] / خسک [illegible] است [illegible]

نهالم خورده آب از [illegible]

بهاری میچکد [illegible]

[illegible] طاقت [illegible] اندازم / میکند [illegible] آب [illegible]

چون [illegible] / رشته از رشته [illegible]

[illegible] / چه [illegible]

باطل کردن [illegible] اهل تقوی را / [illegible]

ز جام [illegible] جمشید [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] مجنون [illegible] / خیال حلقه زنجیر [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible]

اتفق حكماء الهند والروم والفارس ان جميع
الامراض يتولد من خمسة الاشياء الاول البرد
الاكل والثاني كثرة النوم في النهار والرابع قلة
النوم في الليل والخامس شرب الماء في جوف الليل

از شریفی

تقسیم [illegible] برادران [illegible] شرکت [illegible] ما [illegible] از آن [illegible] از آن تو [illegible]

بدتر از [illegible] زیبا از آن من — آن خوف [illegible] و بهتر و زیبا از آن تو

صبر و رضا [illegible] از آن من — آن گریه جزع و ماتم و [illegible] از آن تو

آن [illegible] از آن من — آن [illegible] از آن تو

آن [illegible] از آن من — آن [illegible] از آن تو

انگشتر [illegible] از آن من — نقشی [illegible] از آن تو

[illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

آن [illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

[illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

آن [illegible] از آن من — وان [illegible] از آن تو

آن [illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

آن [illegible] از آن من — وان [illegible] از آن تو

[illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

[illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

[illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

[illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

[illegible] از آن من — [illegible] از آن تو

آن ماهیان چه بیدلقش نیستان
فوج شکسته بیشه مسلم ازان
آن استر لگد جاموس ازان
گاو و پلنگ و شیر و پلنگ ازان
حصول کند ترا صد ازان
از صحن خانه تا ملک بام ازان
تقسیم می کنی بر یه میکنی
بعضی اگر برادر و یکی بجای

مال بید بکنیز و اصل ازان تو
حبس بقصد کند اموال ازان
ملک و مال و دواب و مزارع ازان
یکجو مفصل بیرست ازان
آن دیگ عظیم بزرگ ازان
توقع طفل جاهل و نادان ازان
آن جلد گربه پوست ازان
شمشیر و سپر و خفتان ازان
انگشتر و سرمه و مقنعه ازان
آن جامها بغیر ازان
آن استر کاسه دان ازان
بان استر سوار و اغراز ازان
تعلیم و مالیت ازان
آن همه و حصه ازان

دان کاسه شهاب ما ازان تو
غوغا جنگ فوج و هزیمت ازان تو
دان کاسه چه جنگ با ازان تو
کوساله جنده اصحاب ازان تو
کلاکنه شتر بی مطلق ازان تو
زرد جانه نامه ترا ازان تو
دیبا ازان جنده عقب ازان تو
اعلا بنده ازان تو
زنده ای بیاده ازان تو
عمر فغان و گریه و عا ازان تو
سیر و صفا ابع و حاشا ازان تو
باقی اطاقها همه ازان تو
سبع کمان بیچ خنوا ازان تو
اقبال سالخورده و دنیا ازان تو
صحن طعام و مرغ سما ازان تو
نیکو دنگ عدد مسلد ازان تو
تسبیح گربه ای معلد ازان تو
سواک و عصا نماز و مصلد ازان تو
راست تیدان ناطق و بابا ازان تو
آن فوج جنگ جیر تو لنا ازان تو
جزو عمل و خلعت بابا ازان تو
آن شدرد الاعلی رفعنا ازان تو

قال النبي صلى الله عليه وسلم ... صوموا ... نحو

طریقه کاغذ چند شاهی

ان الله لا یضیع اجر المحسنین عاجزه دعاگذار

مسماة چاند بی امیدوار از فیاضان اهل اسلام و سخا پرستان

مطیع الاسلام التماس دارد که لله فی سبیل الله بنا بر [illegible]

عاجزه [illegible] و [illegible] از حد بیش است و سراپا بجراحات

غم و الم مجروح و ریش حتی المقدور خواهد [illegible] عند الله ماجور

و عند الناس مشکور است قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تاکلوا

مع تسع نفر من الناس الحجام والغسال والقواس والسهام

والقصار والدباغ والنعال والشارب الخمر واکل الربوا

طریقه کاغذ شادی و خواستگاری بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب

العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد رسوله وآله واصحابه اجمعین

اسم عاصی میر سراج الدین حسینی ولد میر کریم الدین ابن مولوی میر [illegible] حال سکنه

قصبه بالکنده [illegible] محمد [illegible] خان مرحوم و اسم والده ماجده سیده کریم النساء

[illegible] عبد المطلب خان مرحوم منصبدار [illegible]

مغفور و عاصی [illegible]

[illegible]

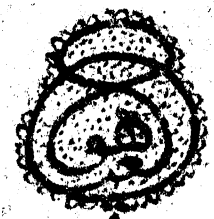

بسم الله الرحمن الرحيم

تن که صید و صید عم و میدان کمان آتشین گلوله ظلمت ابر الماس روز سواد و حرباء
چو بیاز شرارتی انداختن بالین غار اهند رحسار عدار است که رحمتی آل
تا میرن جوید و ضرب که دیده برق از بارقه مسعود و سنان خون دو روز دو نگار
از همیان کمر و غبار شیر طوفان تیغ علم که اختیار آن شیران بسته و نحاک
و شیران معرکه هیجا و نهنگ لجی مسعود که رزم نار ابر نیل بر اهمیت شدند و بار کمان
هیبت را هم شدند و ارزق از آب سیم آتشین میدان تیغ بجواب آتش نشان آن آب
تیغ آتش بار کرده بالا نیز چرخ و الله تم بسر آن آغشته تمام خون
و همه باد صفا رحم آن روز حیرت ساخته کار ما بنده که فتح آن ایام صد
و نیز از هم شکسته کمان و تیر سوار دمشان از انجم آن شیران افواج ظفر امواج
سرکار نصرت مدار او مرتبه حملات شعار که بنیاد یزد و نیاهی ظلم داران با جور و جفا
بر هم زدند زلزال اقتدار بود بعد از اعانت پیاپی صمصام قهر انتقام از
بنیاد آن قام برانگیخته به سنان سهل بوقلمون از خون شان روز میدان شدند و بنیاد
مخالف بیداد بیدادگر ساخته بانشکر ظفر اثر از قبیل ماهی سپر و شیر دلیر و
از مردم کار کوه و دریا زرسیم جنگ تمامی احضار کرده و لشکر دلیران ظفر همعنان

طغیانی در دیار کفر [illegible] منبع جسد فساد [illegible] از مرز و بوم با حملهٔ اتراک قضا [illegible] معلوم شد

[illegible] انجام مرضی حضور اقدس گشت تا قلعه دارالسلطنهٔ تفلیس [illegible]

[illegible] شوکت [illegible] سلطان آفاق فرزند علیجاه [illegible] رجاه

والی الامرا العظام [illegible] الکبرا [illegible] السیف والقلم [illegible] انتظام

امور عالم [illegible] نظر [illegible] تقریر [illegible]

اعاظم الامرا [illegible] با جمعی از امیران عالی مقدار و دلیران نامدار [illegible] از آن [illegible]

[illegible] بازار [illegible] نام [illegible] فرقه [illegible]

[illegible] مخالف [illegible] [illegible] فلک

[illegible] اعمور [illegible] قلعه [illegible] و انتظام امور [illegible]

[illegible] متوجه و [illegible] لشکر [illegible] و [illegible] آن [illegible]

جهة [illegible] قلعه و اماکن آن [illegible] عالی جاه دارای ایران [illegible]

[illegible] جهان [illegible] اعلی [illegible]

[illegible] الله [illegible] و [illegible]

[illegible] مقام [illegible] گشتند [illegible]

[illegible] الدوله [illegible] حضور [illegible]

[illegible]

محکم استوار در مقام سلطنت امور روزگار مطلع بانجم بلاغت ظفر پیکر و سرداران

لشکر انجم حشم بضبط و ربط احوال مملکت بیک سیاق و مهر برمی‌داشت

حاضر گشته بر مسند شاهی ظل‌اللهی تکیه نمایند اعلی حضرت [illegible]

[illegible] آن مرحمت شاهانه [illegible] و خیر [illegible]

[illegible] و تفصیل [illegible] العالیه [illegible]

[illegible] بندگان [illegible] و [illegible]

[illegible] سپه [illegible]

از دست [illegible] [illegible] فتح [illegible]

[illegible] العالیه [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] عمارات [illegible]

[illegible] تحریر و [illegible]

[illegible] ایام [illegible]

[illegible]

که شیران بیشه کمان بلند و دلیران معرکه پیکار بمقتضای صلابت خود دل از ... گشته

تیغ شعله افشان ... آتش ... تیر ... شکن ...

در دلها ... جان ... جان گشته و ... سر ... بسیار ...

سپاه ... آتش ...

... تا خت ... سپاه ظفر ...

آن ... ملال ...

... آسمان ...

عزم ... اکثر شده ...

باستظهار ...

فتح و ظفر ... طوفان ... آن

سیل ... آسمان بعزم ... رزم ...

... موج زنان گشته ... غبار ... آسمان

...

سر ... فلک

... آهنین ...

... ...

لذت نه هر آب تیغ الماس رنگ یلان [illegible] چون جانشین [illegible]
قوت تفنگ فرنگ [illegible] بقا رسید [illegible] [illegible]
و از [illegible] شد طریق سلوک [illegible] مستقل [illegible] و حصانت [illegible]
همت [illegible] ازان متصل بلبل باغ سپهر [illegible] مجمع [illegible] و آلات
کار [illegible] شکست [illegible]
کار [illegible] خندق [illegible] استحکام [illegible] ریاست [illegible]
قرار [illegible] بهار [illegible] سلطان [illegible]
بعزم تسخیر ممالک مغرب [illegible] لشکر [illegible]
آمدن علم ظلام [illegible] افراخت [illegible]
[illegible]
[illegible] آفاق [illegible]
و تنظیم [illegible] ارباب [illegible] نصرت [illegible]
ازین [illegible] نصرت [illegible]
[illegible] علم افروز [illegible]
[illegible]

مخالف بفاصله کار و رسیدند که از انجانب نشان گرم توپ و تفنگ

آواز جنگ گوش هوش دلیران فرنگ و از ... بلند گردید

جواب آن بهر بانی سقر آتشین نفیر توپ ... حواله ... میدان

... که ... از ... مشام تفنگ ... گشته ...

بلند ... پیر ... فرنگ ... وصال ماه رویان خورشید ... و روز

ترشح ابر بهار تصور کرده ... آسمان گوش جان شیرین

خورشید ... آتشخانه ...

در ... پرده ... مبارز ... خون ... مبارزان ...

خون ... دریا ... کنار ... اسباب ... و آن

... سرگردان ...

شده آهن ... که ... سیاه

... سلطان ...

... آمد ...

... آتشین ...

... جهان ...

3062

[illegible] فوج مخالف [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] نصرت [illegible]

[illegible] اهل [illegible] متصرف [illegible]

[illegible]

[illegible] آورده [illegible]

[illegible] غازیان [illegible]

[illegible]

[illegible] قلعه [illegible] حصار [illegible]

[illegible] قلعه [illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] دولت [illegible] امان [illegible]

[illegible] ۳۰ [illegible]

[illegible] سپاه [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible]

[illegible] شمشیر [illegible]

[illegible] قطره [illegible]

[illegible]

گزین صدای چغانه [illegible] تفنگ [illegible] افغان چغانه و جنگ و [illegible]

و درود [illegible] فلک [illegible] قریب [illegible] کوکبه سلطان سیارگان

[illegible] شبستان حمل و از طنطنه طلوع طلیعه روز نوروز [illegible]

[illegible] جهان [illegible] عسکر [illegible] منتظم [illegible]

تمام [illegible] عالم مقدم [illegible] سلیمان که بعد از انکه [illegible] افتاب [illegible]

با موج [illegible] روضه [illegible]

طلیعه افتاب [illegible] گشته [illegible] فضای [illegible]

[illegible] آراسته [illegible] کارخانه [illegible]

حصار [illegible] نادره کار [illegible]

[illegible] کاران [illegible] انجمن [illegible]

گلعذاران [illegible] انجمن [illegible] ساخته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خورشید [illegible]

نامدار [illegible] سایه [illegible] بر طبق [illegible]

حضور اقدس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صاحب قدرت [illegible] آسمان [illegible] علم

[illegible] جهان

[illegible]

[illegible]

نوشت فتح الابواب از طرف نعمت خان عالی [illegible]

[illegible]

مبارکباد فتح [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن اقبال [illegible]

حضرت [illegible] تاریخ فتح [illegible]

[illegible] سعادت

شاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فرمان شاهجهان پادشاه غازی بسلطان عبدالله قطب الملک ایالت و امارت پناه ارادت و عقیدت

دستگاه خلاصه [redacted] اکرام سلالهٔ اکارم عظام نقاوهٔ خاندان عز و جلال عضادهٔ دودمان مجد و

اعتلا زبدهٔ مخلصان صلاح اندیش خلاصهٔ مختصان سوالات کیش مورد الطاف شاهنشاهی مصدر

ادای خیرخواهی جوهر مرآت صدق و صفا فروغ ناصیهٔ دولت عظمی سرور عاطفت بیکران المخصوص

بعنایت الملک المنان عبدالله قطب الملک مشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بدانند که چون ما

بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دین متین حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله و سلم و مؤید مذهب

اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که در هر جا حکم اشرف ما جاری گردد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا

جاری سازیم و آثار بدعت و ضلالت را از قلمرو خود محو و منسی فرمائیم بعرض ما رسید که در ملک آن قطب

فلک شوکت سب اصحاب کبار که آیات قرآن مجید دلالت صریح بر فضایل ایشان می کند و اخبار و آثار

صحیح شهادت بر کمالات علو درجات آنها می دهد معهذا قرابت قریبه با جناب حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه و سلم دارند می نمایند و آن ایالت پناه در رفع و دفع آنها نمی کوشند و بسزای اعمال ایشان

تنبیه و تادیب نمی سازند بنابران ارشاد عالی و حکم محکم شرف اصدار می یابد که از ملک خویش و بسرحد خدا این امر

قبیح و فعل شنیع را برطرف گردانند اگر بدبختی از بی سعادتی مرتکب امر ناشایستی شود او را بسیاست

رسانند و الا بر ذمت همت ما واجب لازم است که در تسخیر آن ملک و تنبیه اشقیا سعی موفور بکار بریم

جلال

مال و متاع اهل آن ولایت را بر خود دانیم و خون آنها را حد شناسیم و بموقع میرسد که خطبه بنام فرمان روای ایران

هرگاه آن ایالت پناه در معنی عقیدت و مریدی با نجبای دولت داشته باشند به اولیای ایران [illegible]

باید [illegible] ایران در جملهٔ اصل نشانند و خطبه [illegible] در بلاد بنام نامی ما مزین سازند و سکه [illegible]

[illegible] که آن ایالت [illegible] شوکت [illegible] دستگاه [illegible] باید [illegible] نمایند [illegible] مصدق

اخلاص اعتقادی که [illegible] ایالت پناه [illegible] داشت [illegible]

[illegible] عنایات [illegible] قبول [illegible]

مطالبات [illegible] اولیای دولت [illegible]

[illegible] آن ایالت [illegible] پناه [illegible] لازم [illegible]

[illegible] مطابق آن [illegible]

[illegible] عالم [illegible] دولت [illegible] همایون [illegible]

[illegible] خواهد [illegible]

[illegible]

[illegible]

در عنوان نامهٔ صاحبقرانی از جانب سلطان عبدالله قطب الملک [illegible]

نیکخواه دولت خیرخواه بلا اشتباه عبدالله قطب الملک آنکه چون امنای حضرت خلافت [illegible]

خلیفة الرحمانی صاحبقران ثانی [illegible] نام نامی آنحضرت [illegible]

[illegible] مشتمل [illegible]

و [illegible] مواهب [illegible] پناه [illegible]

[illegible] این مرید [illegible] از صدق اعتقاد و [illegible] عقیدت [illegible]

در قلمرو خود خطبهٔ چهار یار با صفا [illegible] اسم [illegible] ذکر [illegible]

مزین بنام نامی و القاب گرامی [illegible] حضرت [illegible] در جمیع ایام [illegible] جمعه و عیدین

لا ینقطع [illegible] گردد و مدام [illegible]

سکهٔ مبارک که از درگاه عالم پناه [illegible] فرستاده اند [illegible]

چهار لک هون بابت [illegible] نظام الملک [illegible]

سالانه [illegible]

این پیشکش مقرر [illegible] به درگاه معلی [illegible]

مدام [illegible] شاهنشاه [illegible]

و [illegible] باشم و در حضور مولانا عبداللطیف [illegible]

[illegible]

در [illegible]

[illegible] اطاعت [illegible]

رقعه [illegible] الله [illegible] مشتاقان [illegible] سالهاست که در [illegible]

شوق [illegible] نگاه [illegible] استقلال

[illegible] که از [illegible] روان [illegible] مصر

[illegible] ساخته [illegible] تقدیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ماه [illegible]

[illegible] شراب [illegible] که [illegible]

دل سوختگان حسرت درد دل طبیب انداخته و جان [illegible] شتاب [illegible]

از آتش اشتیاق آب ساخته دل ناصبور از فراق جانانه از آتش چون سایه دیوار [illegible]

و عنان صبر و شکیب [illegible] از دست [illegible] و [illegible]

پیش میگیرد هر چند اطبا علاج این [illegible] محقق کردند [illegible] و حکیمان [illegible] کردند

تدبیر هیچ [illegible] آتش [illegible] حرارت [illegible]

نجات [illegible] بخشیده اند [illegible] آن [illegible] که بر دل سوختگان

[illegible]

بجای آنکه این حال بجای از نگاشته مرقد مقدور باشد بار بشرح حال بازی سجاده علم

نمایند و از شکنجه سفید کلاه دوار نهند سه بیاض تیغ آن آب چون از درون تا گرد سیر

در توت کرد و چو درون همین ده که تا دو جو از تیغ ختم برده سالار بنو لاله مرقع لعل عقیق

در طلب تسبیح دلم از تو تمنای حاجتی دارد که آرزو انگلی سبب شیشه بیابانی

لطف براو که تا بعد از بیش زدیده تر دو از گریه ها حرفا بند اگر خیر باشد زرد ها مدام

مدام مردم چشم سبحه گردانند در باد لاله از ذات آب چشمی تر از خوش شان قوت

ساده دیده ام کوری عقد مروارید طعن برتری میزند از جدیدش عقیق خون میگرید دریا

آب دیده میگیرد از غیرت رنگش شب آنقدر کاهیده که با یاد شکسته

دانه سیه روزی از دیدنش شب آسیاه او آب و شعله شرف نیز تحفه

آتشش افسرده وار از شعاعش زمرد بجو افعی برخوردن مرجان نیز از خجلت

آن تا ب آنقدر زبر لعنت خورده خون در یاقوت فاسد شده متاع

جو مرجان ادو کامل ... قادر شب ... خاکش باخون ...

بر زبر می کنند بعد این تسبیح الوضیم وبدانها ... استوار ... جنس

علیه السلام ... امید دلم از غبار این ... آنقدر ... در

تسبیح ... بنر رسید اگر این قدر بمقدار الذرو ... از خاک ... بی

و ... جلوه ... تسبیح ... سبحه ...

منه در طلب عینک چندانکه پیر چرخ بعینک مهر و ماه محتاج است بصر بصیرت

آن عین عیان مردمک دیده باریک بینان قرة العین آبای علوی نور چشم امهات

در مشاهده لطایف غیبی بعینک فکر نیازمند مباد بعد از لمعات انوار دعا بر آینه

ضمیر دقیقه پذیر که مهر منیر پوشیده نماناد که چندی پیش ازین دور کرده ملک معنی پژوهی

ملا شکوهی از پرتو التفات عالی بعینکی چشم روشن شده اند و دیده وران روشن ضمیر

بروشن شبی تهنیت روشنی چشم گفته اکنون تنگ چشمان ولایت همدان چشمکی

بدان سیاه نموده اند از انجمله یکی از همچشمان بارها کتابت بفقیر سراپا تقصیر میداد

التماس چشمداشت آن قسم عینک نموده و نزدیک است که از خواندن خطهای

متعاقب او فقیر نیز محتاج بعینک شود و عینک دیگر زبان آن مهربان گردد هر چند زودتر

عینک بلورنژاد حلب نسب که بر سر و چشم روشندلان جا تواند کرد عنایت

فرمایند بهتر و صرفه در آن بیشتر نمایند بکمالات صوری و معنوی از اصابت عین الکمال مصون

بمحمد و آله الامجاد رقعه در طلب آب بمیر آب از نصیر او اهب متعال چمن اقبال

و ریاض اجلال آن نور حدقه افضال را از ماء معین فیض لایزال سرسبز و شادان

گلشن خاطر تو خرم باد بخت سبزت بعیش توام باد نمیدانم که بآبروی کدام

لفظ و معنی دو سه حرف از افسردگیهای باغ دلگشا عرض نمایم قطعه نظر از مبالغه

شاعرانه و اغراق منشیانه غریب حالتی رو داده صحن باغ که در خرمی غیرت صحرای

خلد برین بود نمونه دشت کربلا شده و جویبارش که آب و رنگ دجله بغداد داشت

[illegible]

هم مشرب دریا به پیاله نشان اشک چشم عشاق باید شود بحر ها مصداق

مقال مبالغ اجاج بود و بر دانه تشنه لبان انتقام لذت ماء اعذب [illegible] داده

و عالم را از چشم فیض که سحاب برات [illegible] تر فرموده باشد [illegible] نشسته

و سبزه خیزان [illegible] تمام [illegible] باشمش [illegible] نگار

این [illegible] از رنگ برآمده [illegible] قدم این [illegible] بیکجا

اعمال [illegible] از جان گسسته [illegible] نشسته [illegible] تب چشم

[illegible] گردیده [illegible] عشق [illegible] شسته [illegible] از باد [illegible]

[illegible] از [illegible] زبان از نگاه [illegible] درخت [illegible]

نهال الوان از [illegible] آلوبالو [illegible] عشق [illegible] سیب [illegible]

از جا [illegible] سیب [illegible] دست [illegible] باکدامن [illegible]

[illegible] آید [illegible] بلرم [illegible]

[illegible] از [illegible] آب خواهم [illegible] که چو [illegible] آب [illegible] چو چاه [illegible]

هم چشم [illegible] سحاب [illegible] امروز [illegible]

از ملازمان عالی [illegible] آب [illegible] این بزم افسرده [illegible]

بزم [illegible] جام [illegible] از [illegible]

دعای ... از ... کاست بیرون چون تیر ماست باجابت مقرون باد الفقد

دریافت دیدار ماست که قاسم قضا از عین ما نعیده ... زیاده از اندازه ...

ماست پس ... رده ماست ... ماست ... و نقطع امید از حصول

وصول ... و عین ماست ... از ... شدند

و در ... جان ... سیده ... رسیده ... کریم ... و از ... کرم

... از قصور ... قصور است و ... ماست ... از

اقتضا ... عقل ... ماست ... ماست ...

تحمل ... مدتی ... و ... استغنا ... از ماست ... ماست

اگر ... نماند ماست ... والملامت ... ماست ... ماست

کمان نمانید ... ماست از ماست اطلاع ... حسن و قبح ... لازم

... ماست ... و الدعا ... والامت ... امروز

... چهره ... سپر ... بر چهره ...

... بسعادت ...

... ماست عالی ... ستاره ... امید ...

انقضای ایام ... چهره ... رحمت ... دستار ...

... تسلیم ... والسلام

... الدوله ...

رقعه بلطف الله خان در وقعه عطر طلاوت که شمیم دلاویزش کاشانه

مشام بندهای عقیدت از نسائم ملاطفت رشک کلبهٔ عطار و نفحه

و رایحهٔ عطربیزش کام دماغ عبودیت اعتصام را از رشک غنچهٔ سعود

مصاحبی معقودیت بخش روان و قوت ده دل و جان ارادت

ارشاد آید

قوت روح است که از حضرت ملا [illegible] منقص قدسی است که از بارگاه

بشکر این موهبت عظمی که از [illegible] پایان و انقلاب نتوید چنانچه حق شکر

شوائد که بگوید با عطار روزگار کلبه [illegible] خاص و عام است [illegible] این

جان افزا قوت بخش و دماغ بندهای عقیدت پیرا بآنکه رقعه ناصر علی بروح [illegible]

گشته و ضمیمه خود از طبع [illegible] مشام [illegible] کنید [illegible] فرمودم

نفس

چون [illegible] بسیار [illegible] اسلام مردم از [illegible] اخلاص صبا دم [illegible]

بسملم

دیوانه از آرام رسید و محو آرمیده از کلمات [illegible] ناصر علی بعرض اشتیاق

استعا [illegible] ملاذ [illegible] سید جلیل القدر عظیم الشان منتصح است

حافظ

زبانی [illegible] که [illegible] رسیده [illegible] شدم [illegible]

این [illegible] تقاضای [illegible] از [illegible]

که از تو جانان نصیبی داشته باشند اگر دماغ دعا کنند [illegible] جگر [illegible]

از تمامت [illegible] افتابی [illegible] والا [illegible] شبنم [illegible]

زحمت تکلیف ... صد تغافل از دیدن ... از زیارت ... می کنند ... [illegible]

[illegible] ... نمیدانم چه ... [illegible] ... که [illegible]

تا [illegible] ... بود [illegible] ... داد ... [illegible] ... نمی رود [illegible]

از رعیتی کل ... آید ... [illegible] ... جمیع مطالب ... گرد آوری [illegible]

از آنجا که نقد وقت از جمله مغتنمات است و پیوسته در دست ... [illegible] ... آن را

دریافته با نجاح مرام ... صرف نمایند و ذخیره آخرت ... [illegible]

... قدر این نعمت ... [illegible] ... نمیکرد ... [illegible]

... است ... [illegible] ... عقل ... [illegible]

است اگر از خواب غفلت بیدار گشته چشم دل ... [illegible] ... بازو ... همت

... [illegible] ... صرف نمایند این کار در ولایت ... کنون تا گذشته ... [illegible]

... [illegible] ... نوشته بعزیزی در دست ... [illegible] ... روز

که ... [illegible] ... مهربان ... [illegible] ... دوست ... [illegible]

... [illegible] ... اگر ... [illegible]

... میدارم که ... [illegible] ... حاصل کرده ام ... [illegible] ... خیال

... [illegible] ... شده ام ... [illegible]

... [illegible] ... صورت

... [illegible] ... صحبت ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... والسلام

اقل ... [illegible]

[illegible]

نخل سیاه [illegible] جمعی سرو [illegible] ورود [illegible]

[illegible] خواهر [illegible] چشمی [illegible] نظر چو [illegible] باران بالا [illegible]

[illegible] قطع موقت [illegible] وصفا مرکوز

خواص طبع در عنان اندیشه خود [illegible] طلبی لالی [illegible] اند [illegible] نازک [illegible]

اوراق [illegible] ذوق [illegible] ساز آن [illegible] از [illegible] تا [illegible] عادت

برگزیند [illegible] بحر [illegible] سیاس [illegible]

خالق الارض والسموات آن جناب ناپیدا کنار است که ناخدای فکر [illegible]

[illegible] ابتدا و انتهای [illegible] نواند [illegible] احد [illegible]

[illegible] وصاف [illegible] قصور در این مقام [illegible]

[illegible] کلام [illegible] انجام

[illegible] از امواج [illegible]

[illegible] خلیفه [illegible] و اعتبار و اقتدار [illegible]

[illegible] اعلام [illegible]

[illegible] غیاث [illegible] فضل [illegible]

[illegible] زبان [illegible] تا [illegible] آن [illegible]

[illegible] جواهر [illegible] اندیشه

انوار [illegible] عقیق [illegible] و باعث

[illegible] آبداری این [illegible] والماس

از شرف ... [illegible] منقد سیماب ... العمل ... [illegible]

[illegible] ... شمع ... [illegible]

یا ... بیان ... [illegible]

[illegible] ... ارباب ... [illegible]

[illegible] ... عالم ... [illegible]

مینماید ... [illegible] ... نقش آن ... [illegible]

[illegible] السموات والارض بلوح ... [illegible] اسم اعظم

[illegible] ... کرم ایجاد و تکوین ... [illegible]

و ... نقش ... [illegible] عالم الفیضات ... ارباب

مراد ... [illegible] حضرت قاضی الحاجات ... [illegible]

[illegible] مبارک ... عید سعید ... عید ... [illegible] اقبال ... [illegible]

[illegible] ... غلام ... [illegible] ... فیض ... [illegible]

و ... [illegible] ... عید ... [illegible] کرم

[illegible] ... ریاضت ... [illegible] انا اعطیناک الکوثر

[illegible] ... که ... [illegible] ... مطلع ... [illegible]

[illegible] فصل لربک وانحر ان شانئک ... [illegible]

تغیر شهر رسیدت تمام ببرکت انفاس [illegible] باغ و عالم اعجاب

بازار رسیدت [illegible] علام مستهام و لوازم آنها جمیع اسباب [illegible]

دولت حق [illegible] نور آئین [illegible] شدند [illegible] اوقات [illegible]

سیمای [illegible] عمر [illegible] سبحه [illegible] سبحان الله [illegible]

تسبیح هزار [illegible] صبح [illegible] عید [illegible]

و عید مبارکت [illegible] رسم تهنیت [illegible] جهان عید [illegible]

تهنیت عید [illegible] گلستان و [illegible] شکر [illegible] قبول [illegible]

تفضل که ارباب [illegible] حاصل

میکردند [illegible] ظاهر و باطن [illegible] بسیاری

و آهنگ [illegible]

و باور [illegible] قبول [illegible]

در آمد بدست [illegible] میوه [illegible]

سبز [illegible] علیه السلام [illegible]

گم کنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] روح

الهی عطر مراسلات که عنبر ربیع عبارات از انفاس ... و ...

مشام کوکب ... به مرتبه معطر ساخت که باجود اسم ...

... [illegible] ... تا چون نافه ... تنسیم مانند عطر

خوشبوی گشت ... اقلام مشکین رقم ... به تحریر ... که غنچه ... نامه عنبر

در به مهتاب ... از ... عنبر ... گلبن ... شکوفه ... سیمای ...

سخن ... کلمات که ... زبان ... صبا ... الهی ... نکهت ...

نکهت ... ایام ... بخشش ... انفاس ... سلسله ... قوت

... ربیع و روان ... ارواح ... رقعه ... در ... جعبه جعبه

... که ... رشته ... در ... صنعت ... جلال ... بر ... [illegible]

... تصحیح ... به اوج ثریا ... و ... افتخار ... العالم

فلک ... صبح ... اعلا ... از ... چهره ... انوار ... که

و انوار ... جواهر ... معانی ... و ... اعلا ... خوش

بی ... نشسته ... و ... و ... فرقدان ...

از ... انبیا ... و ... از ... افلاک ... اسم ... مانند

... بعد ... خورشید ... فلک ... جواهر ... شد

رقعه ... سوی ... جان ... خورشید ... جواهر ... [illegible]

بتفضیل ساخته عرض صیرفیان جواهر قدرت سپهر ساکنه

مجمع به بسط ... بی ویرانه الملک افسر ارسیت عشرت باد و بنیاد

رسانید بمسموعات والاکت ... بجا آورد ... بلطف دلجوی

بوعده و وعائد ضاعف انوار خواهش تسبیب لاانتهایی بجلادت و اندکست شجیع

آنکه از بقوت سر ... ابدی حاصل تحت ... اهمیت نامعین از مرد سپهر اعظم

... از اللتاس کمالات خفا ... افشا ... آمر ... جلالت بلعت ...

سر بر دولت و ملکت بخروج جواهر نایاب او عید زر ... منضم ان رنگ

تحت بسلطنت و محسود سپهر اشتمال بار رقعه موسومه بنجات شمشیر الف قات

بادای ادعا ... شمشیر کمفتاح ملک ... ارانست و کلید خزانه

فتح انارت ... مانند تیغه هلالی برخم ساخته از حضرت تاج و

آفریننده ذوالفقار است ... که با صمصام بنام شجاع مهر ...

... سپهر ... بی قتل لشکر ظلمت ... است آسوده ... ج

و فتوحات بار رقعه موسومه بنجات ... ابه ... ربکار ... مخلص

... مرع ... و وفاق ... سلکت صف

این عزه که ... میوه ... و ... افزای ... بوستان ما

... بمقصد ... زبان از ... بیضه ...

علیه عنایت [illegible] کردم چه کمال است ذکر حضرت جلیلی و [illegible] بود

ابتدا از سبیل زبانی و چنین باشد طوطیان [illegible] عرف [illegible]

از [illegible] جهت [illegible] و اکثر [illegible] از [illegible] [illegible] از [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] بعد [illegible] و [illegible] از [illegible]

آتش [illegible] در کل [illegible] محبت [illegible] معلم و [illegible]

[illegible] [illegible] مقدم [illegible] است [illegible]

از [illegible] او [illegible] جمیع [illegible] در ظاهر و [illegible] [illegible]

[illegible] دل را [illegible] آنچه [illegible] آثار آورده [illegible] اسرار قدم [illegible] اظهار

[illegible] و [illegible] اصل و فرع [illegible] حقیقت [illegible] امید که [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لطف [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در [illegible] الحمد لله و المنة که [illegible] [illegible]

دولت طالع کرد [illegible] [illegible] کل [illegible] [illegible]

خورشید [illegible] سبزه [illegible] طالع [illegible] عظمت [illegible]

یکبار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شد [illegible]

روزگار [illegible] [illegible] آمد [illegible] [illegible]

نمود و بعقود [illegible] معانی عالم آرا سلک نور [illegible] بهم داده [illegible]

بحمد الله [illegible] شادی [illegible] جلال آراسته است و زبان ارباب [illegible]

خوش [illegible] شیرین [illegible] ساخت [illegible] حکمت [illegible]

نسیم [illegible] شکفته [illegible] باغ [illegible]

چمن آرای سلطنت که دیده مطربان جادو [illegible] نغمه [illegible] آرای [illegible]

خطیبان [illegible] خطبه خوان جهان [illegible] خانه [illegible] با اعتقاد [illegible]

استماع [illegible] مبارک [illegible] از خالق الخلق [illegible]

[illegible] روز [illegible] اقبال

آن [illegible]

[illegible] آغاز [illegible] انجام [illegible] اقبال

از [illegible] صاحبقران [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

الحمد لله والمنة [illegible]

[illegible]

از [illegible]

[illegible]

۹۳

نوازش نامهٔ [illegible] التفات [illegible] عبارت [illegible]

آمیز کلماتی مضمون [illegible] و [illegible]

آن [illegible] بنده [illegible]

هم [illegible] آن مضمون [illegible] تا آتش [illegible]

بار دیگر [illegible] تحریر [illegible]

[illegible] زمانه [illegible]

از طرف [illegible] اصحاب [illegible]

استیلای [illegible] نظام الدوله

[illegible] برهان قاطع [illegible]

[illegible] دوستان [illegible]

از آنجا که [illegible] برهان قاطع بر عدل و انوار [illegible]

خصوص [illegible]

والله [illegible] مطالعه [illegible]

[illegible] دوستان [illegible]

[illegible] اعتبار [illegible]

[illegible]

[illegible]

سبب حاصل [illegible] محال حال الصدق [illegible] با کمال [illegible] سر ایا آن [illegible]

رفیع همت [illegible] وصول [illegible] مساحت لفظ او [illegible]

بزبان [illegible] گذشته با عقاید [illegible] صاحب [illegible]

علم [illegible] رسیده [illegible] که طبع [illegible]

علی [illegible] این قوم که از [illegible] صدق [illegible] کار [illegible]

[illegible] ابوبکر و [illegible] صفر [illegible] علی [illegible] واقع آمده تقریر

[illegible] رسانیده اند [illegible]

[illegible]

[illegible] دهم کرده [illegible] افعال [illegible] دلیل علم

ایجاب [illegible] الارض [illegible]

[illegible] باغ [illegible] افضال آل [illegible]

[illegible] محمود [illegible]

[illegible] امیر الممالک [illegible] الملک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و چند با احسن الشیر با وصف عهد و پیمان و توثیق آن بقسم قرآن مجید و میرزا
بهادر خان و عبدالنبی با مظفر جنگ با برها عهد الصلح [illegible] کار جنگ
جدال رسانیده باقتضای شیب الغرور مظفر جنگ شربت شهادت
چشیده و میر بهادر خان [illegible] شد عبدالنبی خان زخم [illegible]
آواره دشت ادبار گردیده و لشکریان با اکثر سرداران افغان آنها
را وفا نموده جمیع سرداران خصوصا [illegible] از طرف جنگ [illegible]
[illegible] از خدای کریم [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] گردید [illegible]
با اتفاق و اجماع [illegible] تعلق [illegible]
وقت ضرورت [illegible] از [illegible]
خامه [illegible] بیان [illegible] خلاصه [illegible]
طرح [illegible] ابتدا [illegible]
[illegible] امیدوار که انواع [illegible]
[illegible] بحکم [illegible] مظفر جنگ [illegible]
کم [illegible] بعافیت [illegible] احوال [illegible]
عزم [illegible]

از ملاقات و همراهی جمعیت بینه مفسدان شرائط رعایت نکات دقایق نیز نیابا نکارد [illegible]
ملک کار بلد و صنعت ... آنقدر بیتابان ... آخر بیشه استحقاق تا وسیع ... زبد اعوا
درست مانده و مرام خسروانه مقصد که عنقریب ... ارضا ... کلاه ... نشر ... ساعد
... نموده و لوازم آن ... عیب ... نمی شود ... اجماع ... الیه
آن ... عاشق ... آید ... رسانید ... بسیار ... مرتب و ... اولی و محاسن
و ... النبیه مجمع مقصد ... دار ... بیان ... شد ... ایها ... تکون
که باید عنایت خداوند آمد نیز جهان افروز ... و فرمان روا ... طلوع ... اعلی
... طالع و ... عصر ... جهان ... الیه ... سپهبد ... نواب
... انتخاب ... شد ... جمال ... آن ... شان ... وجه
کوششات ... بعد ... عرض ... نقصان ... شکر ... شده
استشهاد ... نواب ... و قبله ... خداوندگار ... العالی ... شیوه
نوازش ... اختصاص بالقاب ... بهادر ... جانها
پاکان ... بنام ... قیمه ... نواب ... عنایت ... جانب
صمصام الدوله ... جمال ... نخسته ... معرفت
خان ... الله ... تحسین خان ... بها ... مختار ... لطف
... صحبت ... سیاح ... رعایت ... کلکته ... گیرند
... وطلوعات ... شد ... ظفر اثر ... جهت ...

الوزیر

... ۱۲۰ ...

[illegible] از حضور [illegible] که تحریر آمدن [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible] معروف [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible] حضرت [illegible] خالی [illegible]

[illegible] بیرون [illegible] موسویخان [illegible]

[illegible] نوشته [illegible] کریم [illegible] سلامت [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] کریم [illegible]

[illegible] همراه [illegible] نوشته

[illegible] سیدن [illegible] روز [illegible] ایجا [illegible] کلام

اخلاق کریم [illegible] موجودات [illegible]

[illegible] کیفیت [illegible] قلم [illegible]

[illegible] احسان [illegible]

[illegible] احسان [illegible] کریم [illegible] موسویخان [illegible] شمس الدین

محمد خان [illegible] نوشته [illegible] کریم [illegible]

[illegible] حقیقی [illegible] الذات [illegible]

[illegible] تفصیل [illegible]

[illegible]

[illegible] نظام [illegible]

[illegible] کلام [illegible] سعد الله [illegible] محمد شفیع [illegible]

[illegible]

[illegible] از حضور [illegible] موجودات [illegible] علی [illegible]

[illegible]

و مقصود و حضور خواه و جانبا باشد اینست اخلاص صمیم که بنده از اول با جناب [illegible]

میخواهد تا چون خود لازم [illegible] طلب [illegible] احب [illegible] شناسد که [illegible]

داشته [illegible] از [illegible] اقتضا [illegible] باشد [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] شده [illegible] ایام [illegible] کامرانی مدام [illegible]

از [illegible] یار [illegible] عرض [illegible] باشد [illegible]

در این اوان با اقتضای [illegible] ساز و طالع [illegible] از [illegible]

[illegible] عرض [illegible] باشد [illegible]

[illegible] از [illegible] شده [illegible]

[illegible] اینست [illegible] بیاد [illegible]

اما [illegible] نیز [illegible] میکند [illegible]

[illegible] شکسته [illegible]

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] زبان [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] عرض که در تحریر و تقریر

[illegible] زندگانی [illegible]

[illegible] نصیب [illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible] شکسته [illegible] میباید

[illegible]

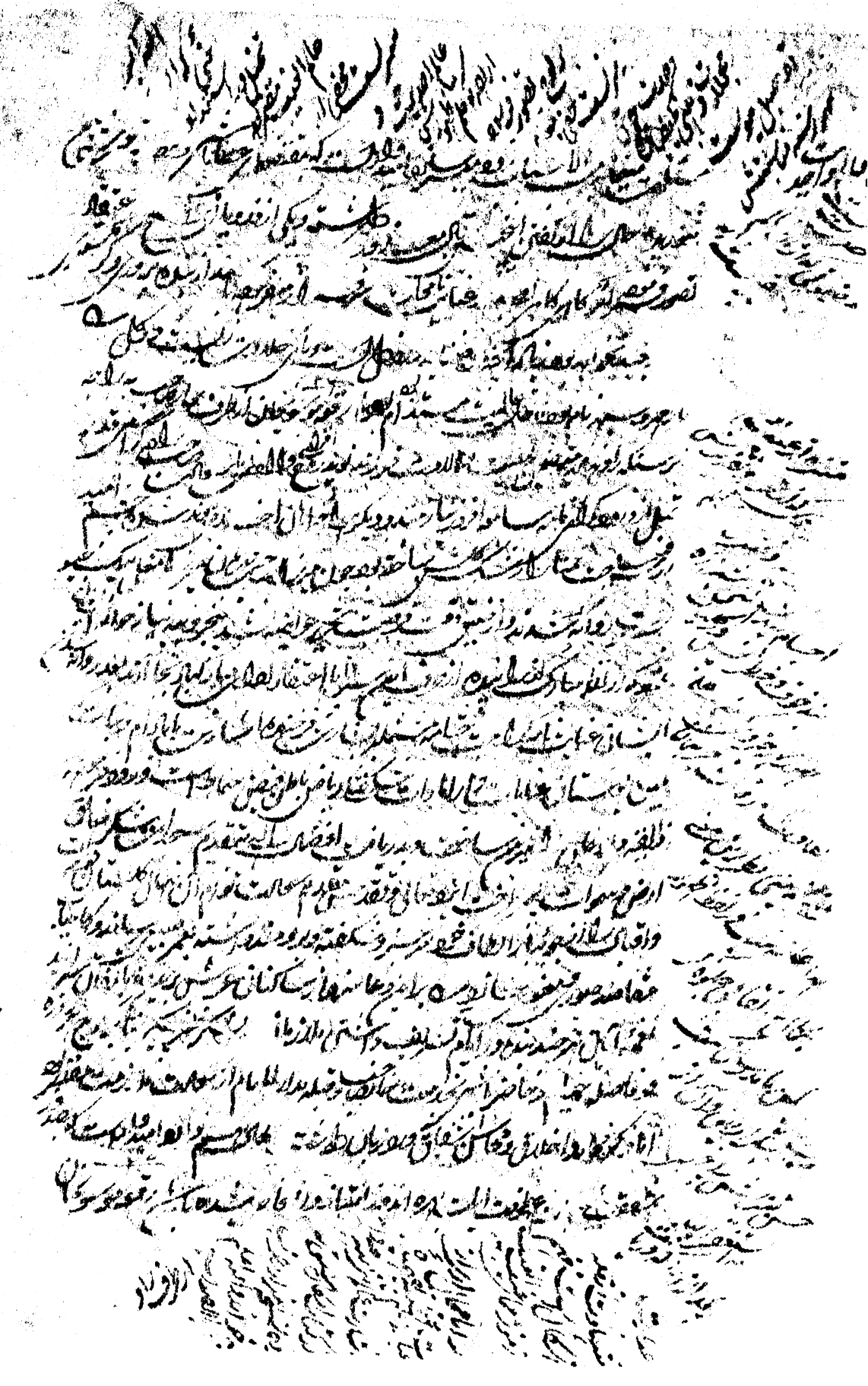

دیوان [illegible] نامه [illegible] باعث [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

آرزو [illegible] با سرو امید و گل خواسته آن [illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] حاصل [illegible]

طلع بوستان [illegible] زاغ و زغن [illegible] [illegible]

مانند [illegible] عقیدت [illegible] سرو [illegible]

آمده [illegible] [illegible] باقی مانده [illegible]

[illegible] بوستان [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] مشرف [illegible]

[illegible] کرده [illegible] امیدوار [illegible]

[illegible] تسلیمات [illegible] سال کرده [illegible] عالمیان [illegible]

[illegible] امیدوار [illegible] حاجات [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] عقده [illegible]

[illegible] عقده [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] قایم [illegible]

مانند [illegible] رشته [illegible]

[illegible] مانند [illegible]

[illegible] معتصم [illegible] صادق [illegible]

کره [illegible] مانند [illegible]

[illegible] دعا [illegible]

فرمان [illegible] اهم [illegible] بسته [illegible] که [illegible] نسیم بهار [illegible]

عرضه [illegible] از طرف [illegible] ان پناه اصفجاه بهادر رسید [illegible] از [illegible]

[illegible] اعلی حضرت [illegible] شاه [illegible] خانه [illegible] از این خدمت [illegible]

[illegible] باصفا [illegible] جناب خلافت [illegible] حضرت [illegible]

شاه [illegible] العالی [illegible] رساند [illegible]

[illegible] گل [illegible] شبنم [illegible] نشو [illegible]

[illegible] هزار [illegible] از [illegible] امواج [illegible] هزار [illegible]

[illegible] مرغوب [illegible] الطاف [illegible] آن عطیه [illegible]

[illegible] بستو [illegible] بهار [illegible] نقد [illegible] رسانید

[illegible] جهانت [illegible] که [illegible] نقد و [illegible]

[illegible] ارباب زبان [illegible] گل

و [illegible] سنبل و [illegible] آفریننده تماشای خلقت [illegible]

[illegible] فلک و [illegible] کارگاه [illegible]

[illegible] آنجا [illegible] عقیدت [illegible] سرگرم [illegible]

[illegible] درگاه [illegible] عرض [illegible] از طرف [illegible]

[illegible] نواب صمصام الدوله بهادر [illegible]

[illegible] ظفر [illegible] اسپ [illegible]

[illegible] که [illegible] الله [illegible] رسانید [illegible]

[illegible] بفرمان [illegible] موجود است [illegible] پیراهن [illegible]

[illegible] خزانه بهار بدست آورد [illegible]

[illegible]

[illegible] صحیفه مجد و [illegible] سپاس [illegible]

دانیم که قدرت کامله او در ایشان ظهور و منبع ایشان [illegible] است [illegible] هزاران

مسموع است [illegible] قضا [illegible] افزوده [illegible]

[illegible] چنانکه عمر و اقبال [illegible]

[illegible] فرمان [illegible] شمار [illegible]

[illegible] امیدوار است که [illegible] قبول [illegible]

[illegible] فیل [illegible] اشرف [illegible] اعلی

[illegible] غفران پناه [illegible] فیل [illegible]

جناب سلیمانی بارگاه افتخار این مور ضعیف را بایوان کیوان رسانید و در باب [illegible]

جناب [illegible] اعلی [illegible] عالم بالا [illegible] خلقت [illegible] تعالی است [illegible]

[illegible] بحضور تقدیم [illegible] بلند [illegible] وصف این فیل کوه شکوه [illegible] آن است که

[illegible] کاغذ [illegible] توان [illegible] و هم و خیال [illegible] او [illegible]

جرأت [illegible] سلطنت

صاعقه [illegible] برق صولت [illegible]

هویدا [illegible] لشکر [illegible] خوبان [illegible]

[illegible] اعدا [illegible] طوفان موج [illegible]

اعدا [illegible] خوبان [illegible]

[illegible] سپاه [illegible] عز الله [illegible]

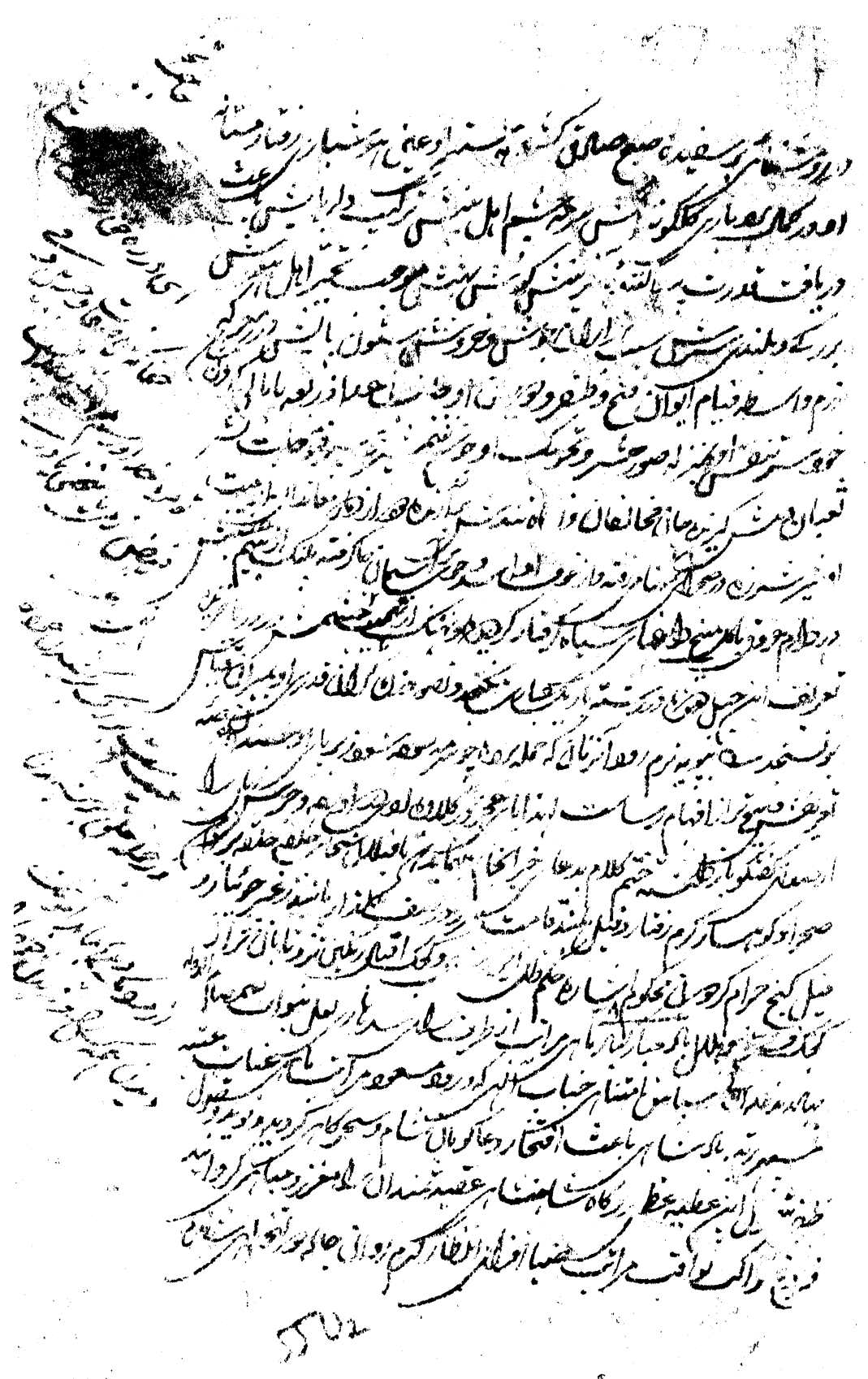

در ضمن عریضه جات خادمان [illegible] ملک [illegible] کار [illegible] بروج در باب [illegible] مسافت
[illegible] گردیده [illegible] مجاهدات [illegible] فتح [illegible] عاملان [illegible]
[illegible] گشت از [illegible] ارشاد [illegible] اینها [illegible] دل افروز [illegible]
از بارگاه [illegible] امیر [illegible] سیف [illegible] از میان [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] عقیدت [illegible] که [illegible]
ثبات [illegible] حضرت [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] تا که افتخار [illegible] مخصوص [illegible] اوج ماه [illegible] افراخت [illegible]
ملک [illegible] ملکوت [illegible] برج حوت [illegible] سعادت و برکت [illegible]
حضور مبارک [illegible] عنوان [illegible] بیست [illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible] هنوز [illegible] هستند [illegible] لقا [illegible]
[illegible] جلوس عقیدت [illegible] ایام [illegible]
[illegible] اقتباس عمر و دولت [illegible]
[illegible] عالی [illegible] راجه کبیر [illegible]
نواب صمصام الدوله بهادر [illegible] ایالت [illegible] سمو المکان
عمده امرای رفیع الشان [illegible] سیف الدوله بهادر
عمده الملک [illegible] از مدت [illegible]
جمیع [illegible] استظهار و اعتضاد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] خاص و عام [illegible] ایام [illegible]
دولت و اقبال [illegible]
[illegible] تعلق [illegible]

قصبی در میدان [illegible] و بنا [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] معرکه گردد [illegible]

از کمان [illegible] از [illegible] نشانه [illegible] از حلقه [illegible] [illegible] [illegible] کمان

[illegible] [illegible] اختیار از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] کمان [illegible]

نشسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] کمان [illegible] [illegible] [illegible]

از [illegible] رستم و اسفندیار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حلقه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الجلیل [illegible]

[illegible] کمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آگاه [illegible] و آیینه [illegible]

علم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلقه [illegible]

[illegible] [illegible] حلقه [illegible] [illegible] حلقه [illegible] [illegible] حلقه [illegible] حلقه [illegible]

و حلقه [illegible] [illegible] [illegible] این نوع کمان [illegible] [illegible] کمان [illegible] [illegible]

و [illegible] کمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عقاب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] از خوف [illegible] [illegible] آشیانه [illegible] قاف [illegible]

کمان [illegible] [illegible] این حلقه [illegible] [illegible] کمان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلقه [illegible] حلقه کمان [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] حلقه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلقه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلقه [illegible] [illegible] حلقه [illegible]

[illegible] از حلقه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حلقه [illegible]

محفل الصافی از تعریف این عاجز و دانا سازان انجمن معنی از توصیف
قاصر از انجا که عرصه سخن وسیع و پایه قدر و منزلت این عطیه رفیع لهذا از خم و
پیچ عبارت آرائی بر آمده و در خانه دعا در آمده بی به بی از درگاه استاد
ازل استدعا مینماید که تا طراز اقواس اطوار افلاک و درخشانی نقوش
سهام خطوط شعاع خورشید قدرت ایزد پاک نظر فریب نظارگیان و
خطاب مستطاب قاب قوسین او ادنی در شان حضرت خیر الانام صلی الله علیه و سلم
ورد زبان جهانیان است نیر اقبال حضرت در کیش معارک فتح و فیروزی
سرافراز و ظفر نشان و وجود بی سود معاندان شقاوت سیرت و کج منشان
نار است طینت که سر و پای آنها قابل حلقه آهن است بدستیاری شصت
فضل الهی و قوت مشیت حمایت نامتناهی هدف ناوک فنا شده بسی سر
قربان باد برب العباد از طرف نواب صاحب و قبله نواب مجاهد جنگ بهادر بجناب
حضرت شاه غلام حسین صاحب قدس سره العزیز رباعی ایذات مبارکت
مسیحا اعجاز فیض ازلی بجان پاکت همراز احیای قلوب خستگان معجزه آیات
من بنده عاصیم توئی بنده نواز آرزوی استیلام عتبه سراپا احترام بمرتبه
ایست که اگر اندیشه بلند پرواز مانند روح الله تا فلک چهارم صعود نماید قدم
بر فلک پنجم شرحش نتواند گذاشت دریافت این دقایق بادراک ضمیمه تمام
حقایق واگذاشته سالک مسلک مدعا میشود عنایت نامه که بسبب خاتمه
بعد مدت مدید بتقریب سفارش سید ورود مسعود فرموده بوضع انفاس
عیسوی باحیای باطن افسرده پرداخت از عدم وصول عریضه فیاض که مرقوم قلم
لطف رقم خامه طراز شده جواب این را چه عرض نماید و چه سان از عهده تقریر
بر آید که طرفه پیچ و تابی دارد اگر بگوید که قصور در بندگی نیست
بلکه بفضل ایزد بیچون روز افزون و لکن سهو و نسیان قرار دهد آن خود هزار

الذ

۱۲۰

... دل خوش شد که جان در جسم ...
... فرامین ... کرد ... آیینه ... اعجاز ...
... نعمت ... القدس ... از ... ارشاد ...
... عهد ... حسنات ... رستان و باستان ...
... اشکال و عوارض ... فلک ... اغراض ...
... از ... فلکی ... آمد ...
... ملک ... اخلاق ...
حضرت ... کام ... امر ...
... ایشان ... امید که ...
... شد ...
... الدوله ...
...
... عالم ... جاه ...
... بوستان ... آثار ...
... ضرورت ... ابتدا ...
... بستان ...
...
... جلوه ...
... قبول ...
... هست ... احسان ...
... حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین
...

حضرت اعلی [illegible] که حضرت عالی [illegible]
[illegible] بامدادات [illegible] تکلف و [illegible]
[illegible] بعز [illegible] و بلند [illegible] دیدار [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] قول [illegible] مطلع [illegible] خان [illegible] [illegible]
[illegible] الصمد [illegible] الملک [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] تعالی [illegible] از ملک [illegible]
[illegible] [illegible]
و دوام [illegible] و حضرت [illegible]
[illegible] النفات [illegible] الله [illegible]
[illegible] صمصام الدوله [illegible]
[illegible] الله [illegible]
[illegible] چشم [illegible] حیات [illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] بنظام [illegible] الطاف [illegible]
[illegible] و بالله [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خاص [illegible]
اختصاص [illegible] کرامت [illegible]
[illegible] الیه [illegible] نصیب [illegible]
[illegible] و [illegible] توان [illegible]
[illegible] از فضل و کرم امیدوار [illegible] لطف [illegible]
خاص [illegible] چشم [illegible]
[illegible] اوقات [illegible] تعالی
نور چشم [illegible] خیر [illegible]

خشم عدو افعال حضرت شعله ابتدا برنیار روشنائی حسد روشنان [illegible]

ملازمان [illegible] صاحب [illegible] خصم [illegible] از [illegible]

[illegible] از طرف [illegible] عجائب [illegible] قبله خداوندان [illegible]

از طبع گهربار تو میزان سخن [illegible] تو تا زیب از جهان [illegible]

بارگاه تو سر فرو [illegible] ابداً جهان سخن [illegible] اللسان [illegible]

[illegible] الناس [illegible]

با تقدیم [illegible] شکر نعم [illegible] حقیقت شکر [illegible]

بنا بر [illegible] سپاس عنایات تفضلات [illegible] عنایات [illegible]

[illegible]

هرچند که در میان خداوندان [illegible] مناسبت مقصر [illegible]

آن [illegible] باشد [illegible] ظاهر [illegible]

معنا [illegible] معروف و بالفعل متصف [illegible]

رونق [illegible]

[illegible] مصداق [illegible]

که [illegible] آنچه از طرف [illegible]

خوش [illegible] خاص [illegible]

[illegible] حرف شکفته [illegible]

[illegible]

[illegible] حلق [illegible] از زبان [illegible]

مخبر سخنان از طرف نواب عمدة الملک [illegible] آصف جاه [illegible] احتشام الدوله [illegible] جنگ
[illegible] بهادر [illegible] [illegible] اعلی
[illegible] خاص و [illegible] [illegible] آن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
عملکونه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آمبال [illegible] بجمله اقبال العلقه آن مشفق مهربان [illegible] رحمت
شده [illegible] کرامت بنام آن فیل شد [illegible] شرف [illegible] یافته [illegible]
تحفه‌های [illegible] حسن علیخان بهادر [illegible] و غیره که
از انجا [illegible] فیلبانان و غیره [illegible] تعریف [illegible] فیل‌ها
از انجا که توجهات ارباب [illegible] فیل [illegible] حکم [illegible] توقع که
بارسال فیل [illegible] ترکیب [illegible]
[illegible] سفیده صبح شکفته [illegible] خندان [illegible] رنگ [illegible] مانند خال
خوبان [illegible] طرفت [illegible] [illegible] روضه سبز [illegible]
آویخته [illegible] قطرات عرق [illegible] مانند [illegible] سنجاب
فیل [illegible] خالصه [illegible]
[illegible] آن [illegible] اقبال
[illegible] [illegible]
لیالی و ایام [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] سخنان از طرف [illegible] میر محمد [illegible] سخت
سفارش [illegible] [illegible]
که [illegible] انصاف [illegible] آتش [illegible] سوخته اند [illegible]
[illegible] سوخته اند و حالا که [illegible] مقابل [illegible] صاحبان [illegible] خداوندان

شاه ولی

تاج و تخت مقتضای [illegible] اند که باوصف [illegible] بر [illegible] نشوند

الحمد لله [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] خصوص از

[illegible] امید

از فیض عام و لطف [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تا [illegible] زمانه

[illegible] ضرور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

امروز [illegible] ذوالفقار خان بهادر [illegible]

در [illegible]

دریافت [illegible]

این شیرین گفتار که در نثار از خاطر رفت و از اندازه آن ... و بعد ... خود [illegible]

مفوض ... رنگین شکفت و بگو ... تا این وقت محل آمد از عدم اطلاع ... آگاه

که آگاه شده ... چون آب ... طبیعت و مانند آهو از خود گرم ... اما باطن [illegible]

مواطن ظاهر هم آمدن ... سعادة العود ... که ... مبارک

متوجه ... تو عرض این معنی از مراجعه ... لهذا ... که در وقت استماع

نوعی بهره یافت ... در دل لفظ ... حرارت ... از [illegible]

آنان ... باکمال ... اللهم متصل و منفصل که ... شیوه [illegible]

دیار و دیار ... از ... ایام الکلام و ... واقعات ... موسوم ... از [illegible]

حکیم عبدالسلام عرف میان ... جات ... الفصحا

ابلغ البلغا ... ابوالفضل [illegible]

... قدر ... سلاست نسخه فرح القلوب یعنی ملتوب [illegible]

است ... جواهر الفاظ رنگین و ... معانی دلنشین ... اول

... و محتوی ... [illegible]

موقوف ... [illegible]

کدورت ... ناطقه زبان ... وصول [illegible]

... حلاوت معانی ... حرارت ... طبیعت [illegible]

طبیعت ... سحر و ملاحت ... [illegible]

علوت ... فصاحت و بلاغت کلام ... [illegible]

و فطانت متکلم ... انسان ... الصورت ... اختیار

اختیارات ... آن نکته ... [illegible]

استماع

[illegible]

62 Oz

تا مشوق بر شوق افزود حقیقت و کیفیت عارضه جسمانی مشوش نفسانی
مفصل از زبان حذاقت بنیان خلاصه اطبای عالم خواجه ابوالمکارم تعقل ناقص
خود تمام دریافته طوماری مشتمل بر تدبیر غذا و دوا و منضج و مسهل و ضماد و طلا از کتب
معتبره مثل کل الصناعت و قانون و شفا نوشته بخواجه مشار الیه حواله نموده
بمطالعه مشغول خواهد آمد هر کدام حسب تقاضای و ترتیب ایام بعمل خواهند آورد
حکیم علی الاطلاق موافق آرد و صحت کامل کرامت فرماید تا بقای کتاب مسطور
و رزق منشور نسخه مزاج اعتدال امتزاج سر دفتر پیشانی زمانه و کارروائی آشنا
و بیگانه بلا قصور سقم و فتور باد بر العباد من موسوی خان از طرف کل محمد عادل بهنوی
بجناب نواب صمصام الدوله بهادر در تهنیت عید سعید ماه صیام گلدسته تسلیمات
بر ارباب دستار عقیدت ساخته فرموده اند بر روی عرض گلچینان بزم حضور کرامت میرساند
که اتمام ماه صیام بخیر و خوبی و طلوع خورشید عید سعید بکمال مرغوبی باعث سرور
و حضور ارباب اسلام بلکه جمیع کافه انام شد و برکات طاعات و عبادات راجع
بذات سراپا صفات گشت آفریننده ماه و سال این عید را باعث ظهور این ارمغان
موجب شگفتگی گلشن امانی و آمال و دولتخواهان قریب و بعید و ارادت من موسوی خان
از طرف رجب علی حجام بجناب نواب صاحب قبله نواب اسد الدوله ذوالفقار خان
حیدر جنگ از زبان رستم خان مرحوم که تیغ تیزش بقصد اصلاح این ملک
سر تراشی سبکسران فاسد دماغ کرده معمول و مقرر شده که حجامان ایلور
و راجبندری و سیکاکول سر اطاعت پیش حجام حاکم این محالات داشته

معتبره

و آیینهٔ ضمیر منیر عطوفت تخمیر مهر و محبت بمرآت وداد او تواضع تفاوت نمی‌کند بلکه بر مباهات

و مناقب صفات و رسوم کمالات و خصایص ستوده استعداد او بقطع و فصل قضایای شرعیه و احیاء

ذخیره سعی بمقتضای علو استعداد و رتبه که منتهای مرجع او است باحد جامع شرایط شیخ الاسلامی

عرفی انصاف القدر عطوفت سمات و کمال طرف و تشنیع کم ظرفی بر سر الفت

که مبادا از سرنوشت عطوفت مشمول از آنجا که صفات مراتب اعتبار و علو مراتب

با انفاس مقدس حضرت او از فضل و کرم امیدوار که از سر غلام مرحوم کمترین سرنیست

متضمن رعایت این طبقه بوده خاص مرتب سلطنت اعجاز اهالی سادات و خوانین

ترک دادن مبغض سرشت و سلیم نیکو اطوار آستانه صفدر و عمار و معمور

نظر از اهلیت جانب گفتگوی مردمان بر وفق همراه سرمایه مخالفت

ناحق جانبداران سرسم و آیین بدر رسانید و در حق از عروق اصل طرف

نمانده علاوه در امثال که در آن افتخار بر ادای خدمت موسویه خان انعام

نواب امید الدوله بهادر ذوالفقار خان بهادر حمید جنگ

بحرام بهادر نوشته شده بود بشارت جواب مکتوب مرغوب متضمن تقرر سلخ شهر

ربیع الاول تاریخ روانه شدن از چهارم ربیع الثانی مصحوب

سوار رسیده مسرور خاطر شد باز تاکید باعث تسلیم امر الیقین کلی

موافق نوشته عازم چون اکثر مهمات موقوف بر آن ذوالعمار

عسرت ما حیرت تضییع اوقات خصوصاً تعویق قبل عطیات

شمات اقدس اعلی که از چند روز باز ارسال بلا فاصله

عقب آنید حاضر بودن آن استقبال

عبادالعزیز

عنایات جناب خدیو آفاق باعث خرسندی تعظیم آن پناه و اصلاح کار یافت

چنانچه آن شهسوار دیگر فرستاده شده ... قلم سیر ... منزل

مرحله ... آن جانب سوار گشت ... ارسال ... سبیل تعجیل

محمد ... رسانید ... در آمدن ... خواهند ... که پس از آنکه

یک ... رسید ... آن ... پناه ...

... آمد ... در ...

... تمامی ... رسید ... از ...

خط ... رسید ... از ده ... که از ...

... رسانیده ... دوام ...

... اصناف ... آن ...

بردار منصور رسیده ... از ... سرا ...

منقد ... قلم ... در ... رسید ...

... که ... از ... برآید ... به ... جهان ...

... صدق ... آن ... جهان

... جهان ... و السلام ...

... ملازمت ...

... احمد ... شاه ... آمد ... کلفت ...

... سکوت ... شد ... به ... زاویه ...

استغنی [illegible] از [illegible] عز امداد او جلیست کتاب [illegible] و [illegible]

که جلیس [illegible] از سوال [illegible] بیگاه بقدم [illegible] تا باشند خود و ملازم [illegible]

با [illegible] آتش مزاج آتش طبع [illegible] خاکی [illegible] هوا خواه [illegible] استند و [illegible]

دود [illegible] از نشاء او [illegible] قهوه در آتش محبت او خود را [illegible] رسند و [illegible]

بوی [illegible] عود و عنبر و صندل [illegible] او [illegible] افراخته حقه [illegible]

آواز [illegible] چلیم [illegible] از [illegible] صحبت او [illegible]

تنباکو [illegible] رگ [illegible] و [illegible] از [illegible]

سر [illegible] آتش [illegible] حسرت [illegible] از [illegible]

و عندلیب شوق [illegible] از [illegible]

بخور انگیز [illegible] زلف [illegible] طلا [illegible] معشوقان

و در [illegible] آتش [illegible] موج انگیز طوفان [illegible] گرم [illegible]

[illegible] از میان [illegible] باغبان [illegible]

کلید قفل [illegible] امید که تا حقه [illegible]

چلیم [illegible] قلیان [illegible] اوقات [illegible] مقصود [illegible]

و چون بلبل [illegible] آورد [illegible] حال [illegible]

گوهر [illegible] خاکستر [illegible]

و قبله [illegible] ذوالفقار خان بهادر [illegible] جنگ [illegible] محمد حسین خان بهادر [illegible]

این [illegible] نامه [illegible] قصه [illegible]

انجم او و نشر کاه در آسمان شد اخلاق و صفحات صحف خلاق و ماکس نیست

طاق محوی و حصن مقصود بوسی یگانه آفاق زباله از دیده قصور از زمان

معانی فقرات ایلات حصه نماله کر از کلیم ما که کند بنا و وصف سمت رفعت ارتفاع

بوصول اعلام رشته ما کند و قوع اسماع از ... ما نموده سعادت وفاق و زرار جلال

و بیست مجمل نعت کلکی لغت منیع که بلا آمد و شد معلوم محظور است نموده در ...

که چنین فاجعه آمدی آیت و کند از بهشت منقصود پیش نماینده که تصور مجهول

در نگاه داشت حساب مانع از نشر ... شد تا بحصه ستی امر لیت که دلها

حصه مثل است یا سواران طلب افزای روز شمار از الست ... حظ مشکور

کرد و او در اصحی الولا از منطق افراد حصر تا منظور قلمرو بمعنی ... و الله

از آتش جولی و برآتش باغ منظور بعمر معمور با طلب مخلص او نشاط کلکش خاطر همان

نیز لابد و نظر و قصر محکمات و تعلیم منازل نشاط است و در زمین کل صفا منزل تمهید

گشت حدیقه سعادت فکر نهان است نفاق و رواق و ما فوقها از نسبت ... صلح

برگشت و بعد پیوند کار رقص معانی الفاظ و عبارات شوا و نمود ... آنکه ... با می

هم در خصوص عمارات که سمت شرقی ... حسنا ... خود ... بالا باشد

مراعی ... و دلکشی ... خواهد بود ... اوقات [illegible]

مراحل ... باعث ... دست ... بکار ... و انظار متقاضی ... [illegible]

از ... و امنا ... تعویض ... فتح الدین محمد خان ... خطاب

[illegible] ... در جوار ... فیض ... باد ... [illegible]

... آن دالان ... عمارت ... کاران [illegible]

... با ضبط ... و علم ... افضل ... [illegible]

... رونق افزا و ... آرای ریاض شوکت و اجلال مبارک

... از ... عمر ... خواهد ... [illegible]

... از طرف ... الدوله ... بهادر ... [illegible]

... خواجه عبد الهادی بهادر ... [illegible]

... ترتیب بالاخانه ... [illegible]

... عالم بالا و مانند ... تعالی ... [illegible]

[illegible]

وصنایع عجایب لطافت [illegible] الا از لطف [illegible] از [illegible] قدرت ربی کی
زینت بخش لطافت [illegible] اصفهان [illegible] الانسان نماید
شناخت [illegible] از [illegible] [illegible] الکفا [illegible] نماید
[illegible] بطالع [illegible] از [illegible]
[illegible] فضل [illegible] نشنیده [illegible] جوان
[illegible] حکمت [illegible] نعمتها
[illegible] که اشرف مخلوقات [illegible] از [illegible]
فیض نعیم کریم [illegible] بی حد [illegible] قدرت کامله
[illegible] احسان [illegible]
او [illegible] کام و زبان [illegible] شکر و سپاس [illegible]
او [illegible] لطف [illegible] ولی
هم [illegible] واجب و لازم که موافق مضمون
[illegible] و اما بنعمت ربک فحدث [illegible]
[illegible] جلالت
جمع احسان [illegible] نه تنها بلکه با [illegible]
[illegible] حاصل کلام
[illegible] ملک [illegible] اشتیه
و بساط [illegible] نور [illegible] آدم [illegible] از [illegible] شده

6610

الحمد [illegible] شکر [illegible] آن مجمع [illegible] اسم آورده و هرگاه از [illegible]

حلاوت نغمه [illegible] کام و زبان از [illegible] اثر آن نخجه [illegible]

لذت [illegible] چراغ [illegible] چمن [illegible] مستعان آن آشنا [illegible]

دار صنعت [illegible] فرقه [illegible] اند [illegible] بمقتضای محبت [illegible]

مجموعه تصحیح [illegible] نقش [illegible] اتباع [illegible] تمام [illegible]

[illegible] شعر [illegible] رسم علی الجانب

[illegible] اینن [illegible] وجه رانده از [illegible] او [illegible]

باید [illegible] آید و اگر به [illegible] صاحب [illegible] باشند

[illegible] آید [illegible] از رشته شعر [illegible]

از [illegible] تخیل [illegible] صفحه کاغذ

حکم صورت [illegible] در تعریف [illegible]

نواب اسد الدوله [illegible] ذوالفقار خان بهادر [illegible] جنگ [illegible] نوشته که [illegible]

[illegible] از بهار خیال [illegible] سفینه [illegible] یک گل از گلزار [illegible] سفینه

بهار [illegible] اجازت [illegible] آفرین سخن که این [illegible] ضعیف [illegible]

[illegible] گلدسته [illegible] نظم نکرده و در شرح شعر [illegible]

چمن [illegible] نظم [illegible]

[illegible] بهمان معنا رسیده [illegible] از غیب [illegible] بر زبان [illegible]

بر دل [illegible] از [illegible] تاریخ مبارک [illegible] که [illegible]

الاوراق [illegible] سر سبز و شاداب بار دانشکده [illegible] الفاظ

و الفاظ [illegible] از جویبار طبع آب خورد [illegible] خیابان [illegible] قافیه [illegible]

[illegible] و عنایت ناطقه بنطق [illegible] آمد [illegible] وقت نزول [illegible]

آسمانی است [illegible] فیض ربانی [illegible] از غیب شکفته [illegible] مقصود [illegible]

شکفته [illegible] تاریخ [illegible] که در گفتن آمد [illegible]

اگر چه این [illegible] اشتمال از عدم [illegible] غرق عرق [illegible] و الفعال [illegible]

دباغت [illegible] تکلم [illegible] زبانی [illegible]

[illegible] آن [illegible] قبول الحمد [illegible]

مشام [illegible] سخنان [illegible] از آنجا که [illegible] ستار العیوب

[illegible] بار [illegible] عیب [illegible] خطا [illegible]

آفرین [illegible] اصلاح عبارات [illegible]

بدستور [illegible] زمانه که تحفه [illegible] صبر و سکوت [illegible]

جوابی صله [illegible] نقد [illegible] تعریف [illegible] اگر [illegible] نعمت

نخواهد [illegible] الحمد لله که از غیب [illegible] بهره و دیگر [illegible] قدر دان

و فیاض زبان [illegible] که از چشم توقع [illegible]

[illegible] باغ کرم [illegible] نسیم لطف [illegible]

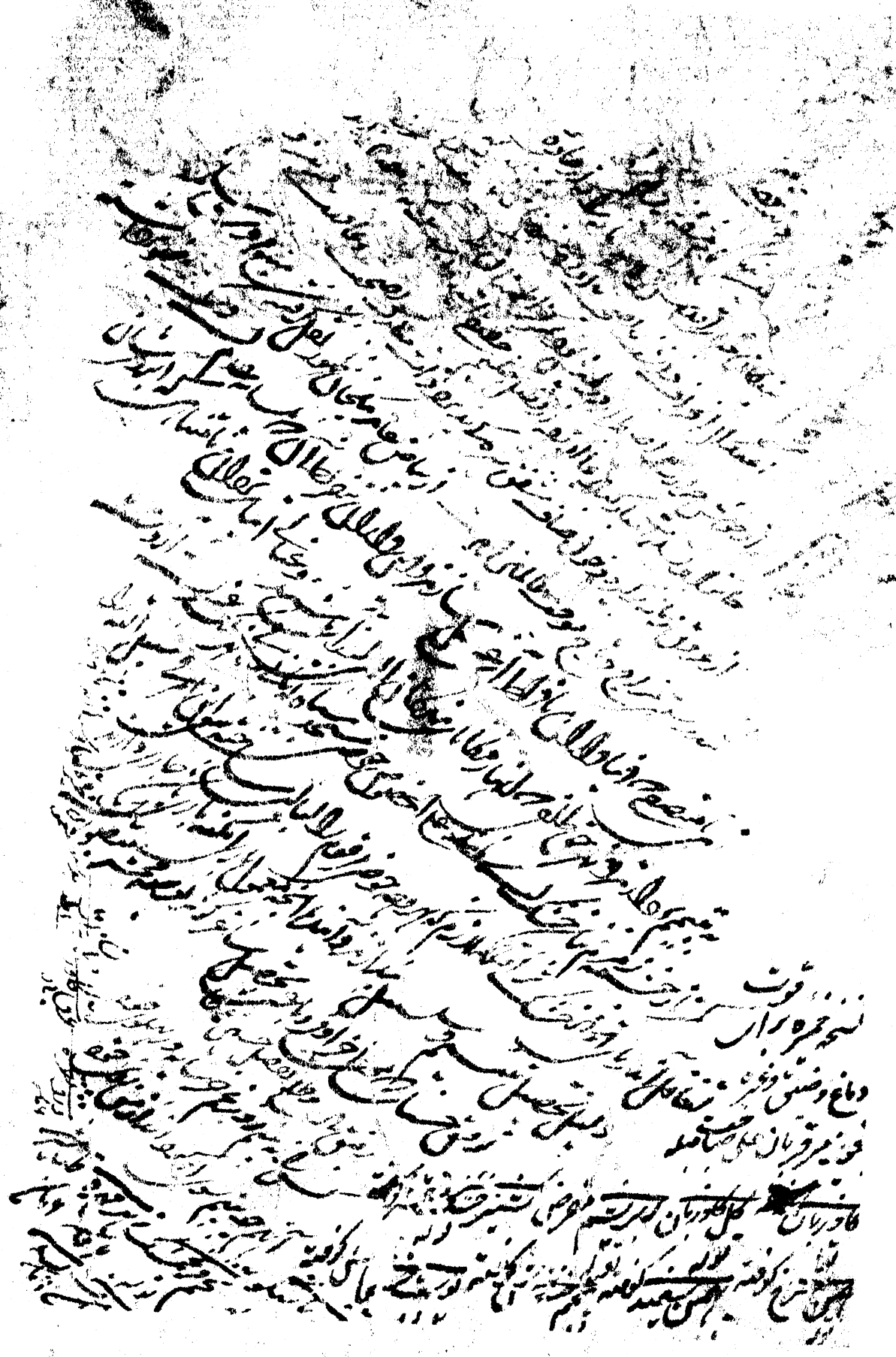

رقعه شاه روم [illegible]

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible] الکتاب [illegible]

[illegible] لا یحتمله [illegible]

رقعه شاهجهان [illegible]

[illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] آب [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible] دنیا [illegible]

[illegible] الصحبت [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] والسلام

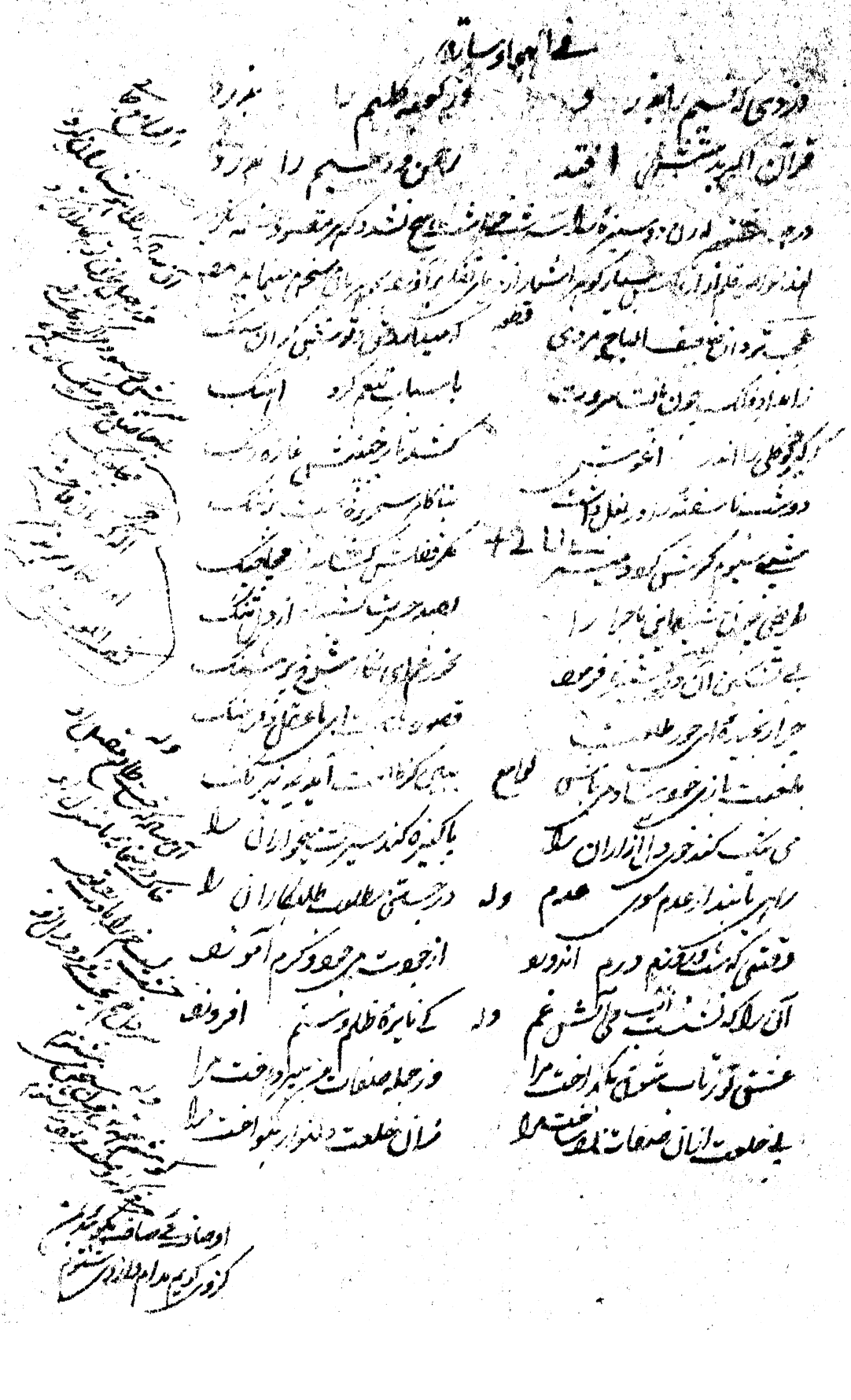

ای خواجه مکن تا بتوانی طلب علم کاندر طلب راتب هر روزه بمانی

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز تا داد خود از کهتر و مهتر بستانی

گر عمر [illegible] [illegible] نه [illegible] [illegible] ادب است

قل هو الله احد [illegible] ولد [illegible] [illegible] است

ما کسی آمدیم [illegible] [illegible] [illegible]

انوری را اگر اندرون [illegible] تا بعلم او [illegible] [illegible]

در شعر سه تن پیمبرانند هر چند که لا نبی بعدی

ابیات و قصیده و غزل را [illegible] فردوسی و انوری و سعدی

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

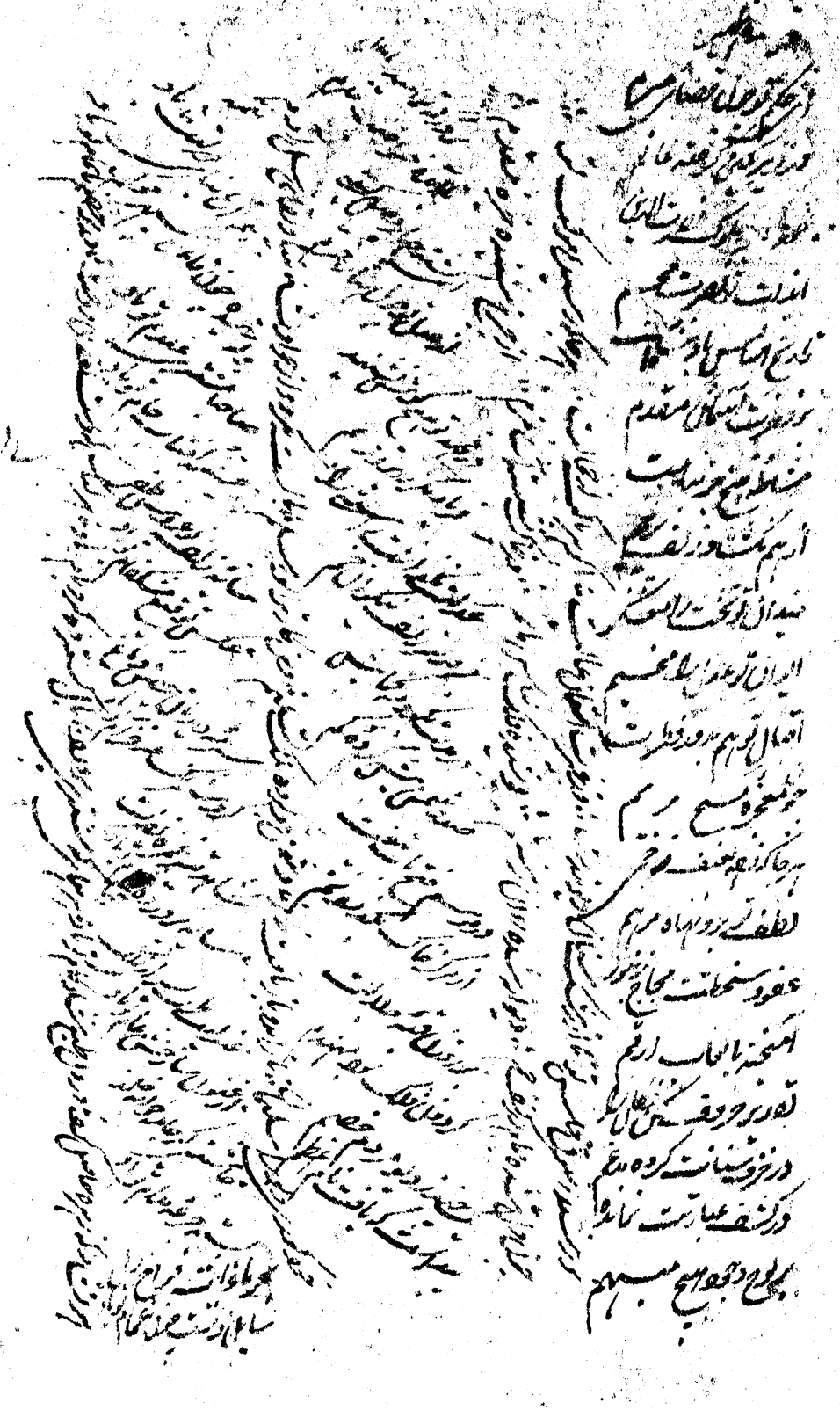

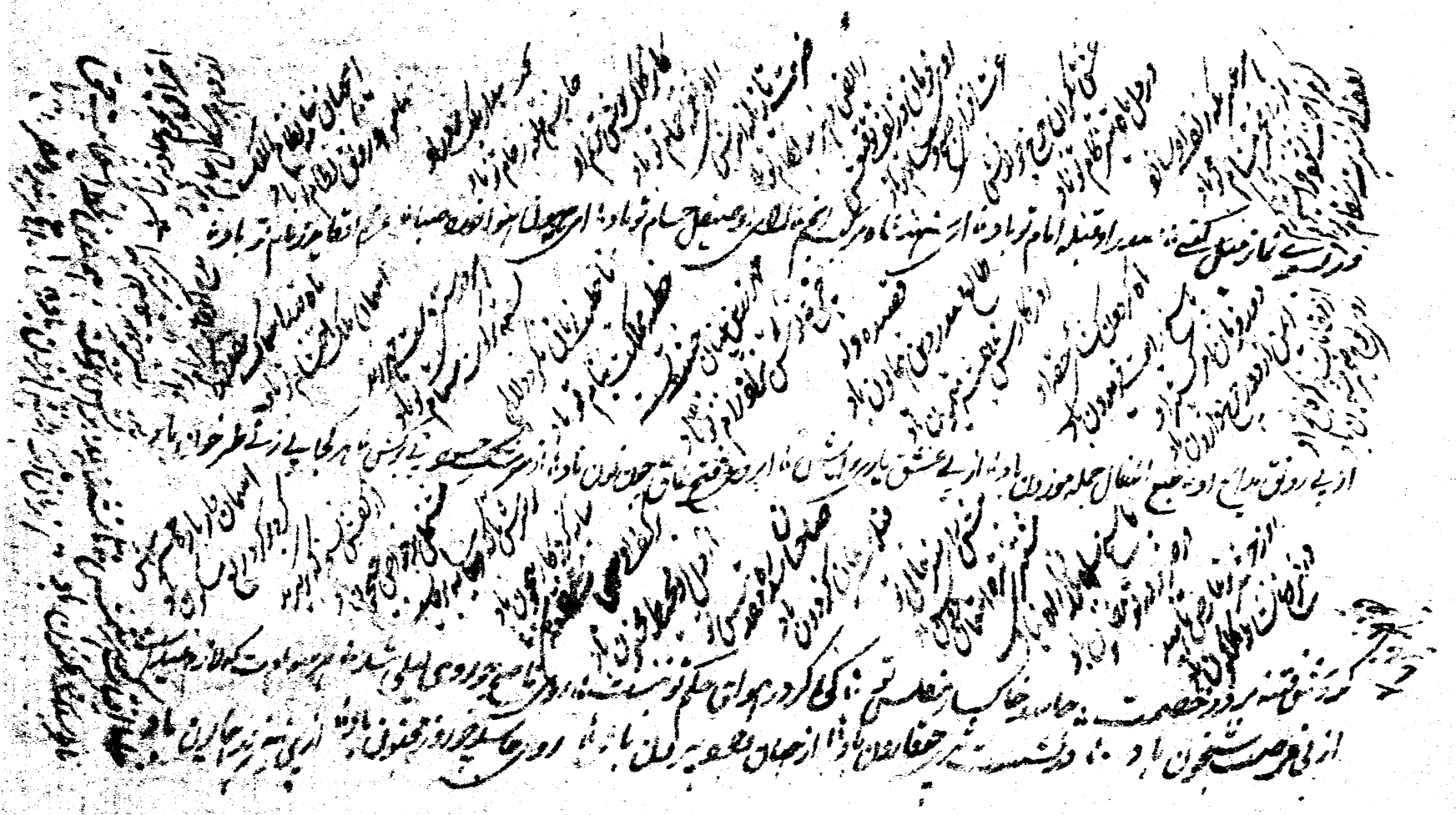

اگر از قصه من بنده بشنوی حرفی   ز کرد و کار بیابی نوای دو جهانی

مرا است شصت سال حرص علم ادب   نیاکان نیشابور کرد زندانی

بهر کسی نامم برود بشاهم   چنان شدم که ندارم بعهد خود بار

که بمعنی این با خبر است بشنو   بمجلس تو رسید و دلیل ...

ز دست تا همه هم خراب است   که کس برای عرق نه ندید ...

چه باید خدمت شاهان بیست بار کردم   بدان امید که برمن ... بخشایی

مرا از آن سبب بخشایت التجا کردم   مگر که داد من از روزگار بستانی

مرا بهر چه آن نخواستم صد بار   روا بود که تو چندین بجان نگردانی

رسالتی که زان شاهی خود فرستادم   بمجلس تو از اقبال حکم طوطی

اگر در آن سخن هست و بیخوار کی   که از جریده ایام زود برخوانی

مرا چنان امیدی ... بعبد الواسع   که بیاید خدا استوار ... روز جهانی

ای دلبر یا مباش بی دلبر یا   از جمله غیب دلبر یا برار و صد و ... یا

نه دلبر یا نه دلبر اندر ... یا   ... یا دلبر یا ... یا دلبر یا

... ز جهان مطلق بشنو   از قید برآسمان مطلق بشنو

حرفی اگر از تو کم کنند از حق ...   تحقیقش هم از زبان مطلق بشنو

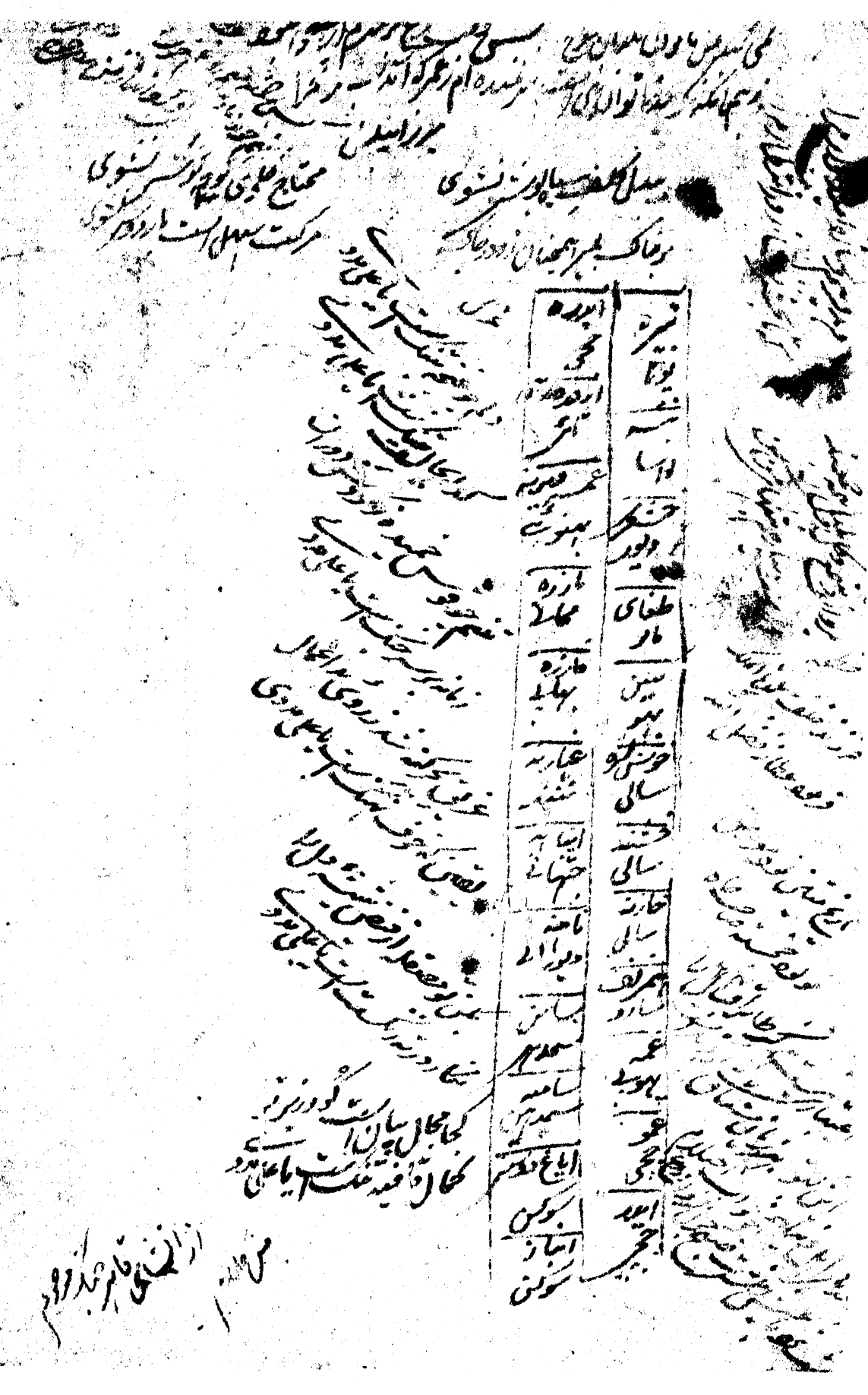

از انشای ملا قاسم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

من کلام جواهر نثار ملا خسرو [illegible] اقلیم عبارت [illegible]

[illegible] گلستان [illegible] بوستان [illegible]

[illegible] خارستان [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عالم و عالمیان را [illegible] علی الدوام [illegible] مشکاة [illegible]

[illegible] از روی اختیار [illegible] عباد [illegible]

[illegible] علی النهایه که از روی [illegible]

[illegible] مملکت [illegible]

[illegible]

[illegible] و التفضل [illegible]

[illegible] رسالت پناه صلی الله علیه و آله [illegible]

و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم الوارثین

[illegible] اقبال آن [illegible]

[illegible] ائمه اثنا عشر علیهم الصلوة [illegible]

یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره [illegible]

[illegible]

[illegible] اقبال و فروغ دولت [illegible]

[illegible] البرکات [illegible]

[illegible] اقبال [illegible]

لا یزال [illegible]

[illegible]

مهر کلام حسین علیخان بهادر باعث امیدواری و ام در هجران مشتاقان ز اشتیاق لطف

علیم [illegible] مشتاقان حیران [illegible] ... [illegible] اشتیاق ارام [illegible] بجانان [illegible]

[illegible] مراحل [illegible] صحرا اخلاق بالغ [illegible] خلقان [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible] مقامات [illegible] ایام [illegible] مباحث [illegible]

[illegible] آتش اشتیاق [illegible] [illegible]

والعقیدت [illegible] عالم [illegible] والله [illegible] ارباب فضل و [illegible]

[illegible] سعادت [illegible] بیان اجلال [illegible] المتعال

[illegible] مجمع البرکات منبع الحسنات [illegible] عمیم [illegible]

[illegible] العطایات [illegible]

[illegible] الطاف [illegible] کاشانات [illegible] اللهی [illegible]

[illegible] جمعیت [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] آتش [illegible] عقد وراق

[illegible] [illegible] و رضا عامر

[illegible] [illegible] التفات

[illegible] اعلی [illegible] گمه تحقیق [illegible]

[illegible] [illegible] شرح [illegible]

[illegible] مفارقت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

مسعود بوالی بغداد

سمت ... جانی ... از طرف نواب ممالک امیر الامرا آباد و الا شان ...
و رفعت ... مربع نشین اورنگ عز و ... جهانبانی وجود فایض الجود
عالیجاه رفیع بالایان ... جلالت ... پیشگاه حشمت و عظمت انتباه شهامت و ...
السماء ریاست ... عالی رتبت اعلی ارایک ... فلک جلال و علو ...
عز و اقبال ... عدیم النظیر ... التدبیر عمدة الوزراء الاعظام زبدة الخلفاء العظام
ابدا ... دعوات و اخیات مقرونة للاجابات ... صمیم
و ... التدبیر عمدة ... مظاهر خاطر ... منتظر ...
... حالات ... آیات ... و ... جمیل ...
... افزا ... فرح ... امتزاج ... و ...
... عالی ... حالات ... عطوفت ... التفات ...
... مقصود ... عبارات ...
... مجتهد ... جناب ... العالم
... روضه ... حضرت
سید ... علیه التحیة و الثنا باهتمام حسن الطاف ...
آن زبدة الوزراء العظام شرف ... و ... فلاح ...
... اوقات ... افضل ... تنقیح ... مرتع

غنچه پژمرده لاله ساغر پرخون دل را بداغ سیاه آمیخته و شاهد مضامین
الم آگینش دیده از مدد دیده غمگین بی اختیار سرشک خونین ریخته اگرچه آن
مسافر عالم عقبی و آن سیاح اقلیم بقا بمقتضای کل من علیها فان
ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام رخت هستی
ازین دار فنا برچیده و بساط تعلق ناپایدار دنیا در نوردیده اما افسوس
صد هزار افسوس که چنین شخص عدیم المثل بعرصه وجود آمدن فرضیست محال
و این قسم فرد از افراد ناس که منتخب دیوان عالم بود بمنصه ظهور رسیدن
امریست اشکال پیداست که ازین واقعه ملالت آمد مرآت
خاطر آن مهربان چقدر غبار آلود کلفت کدورت گردیده باشد
چون هر ذی حیاتی را شربت ناگوار ممات چشیدنی و هر متنفسی را برین
شاهراه گذشتنی است بنابرین بمصداق ان الله مع الصابرین
پای شکیب و اصطبار در دامن صبر و قرار فشرده دست فاتحه بصدق
اخلاص گشوده که الله تبارک و تعالی حسنات و مثوبات امور خیر را که از
آن مغفرت مآب بوقوع رسیده بحق شاه اولیا تاج سر اصفیا حضرت علی نقی
و بحرمت خامس آل عبا جناب سید الشهدا علیهم الصلوات والثنا روح

مطلب آن مرحوم مجتهد علامه علامه فهامه مصالح حجر واقف ... الفقهاء

نواب مستطاب ... جلد جام افضاله ... عتبات عالیات ... مشغول

... اطلاعات ... زمان الان ... الیوم الثنا مجلد ... سواد دارد

ایضا از نواب مستطاب ... مجتهد الزمانی آقا میر سید ... مرکانه

از زمان ... مسموع ... البعض ... اظهار شده ... متعلقه

عتبات عرش درجات ... مرحوم ... عالم ...

وصیت مال آن جناب تفویض کرده ... بسیار ... و اقرار است و ... آنکه

نواب مرحوم ... عتبات ... از ... شده ...

عتبات ... امور ... باین جناب ... و کالت ...

ایجانب ... از استقلال ایشان باعتداد ... سابقه

استمار ... از ... باو ... ملازمان ...

بالاصل و مأخذ ایشان اعتبار ... چنانچه ... بر ... معلوم

... حالا بالفعل ... صرف ...

... الفاب حاجی محمد ... مرحوم جنت مکان ...

... امورات ... رجوع نموده اند ...

در کل امور ... چنانچه معلوم ... ملازمان ...

امور اول

امورات و وجوه و امور مرسومه و سایر امور شرعیه عن قصور تکلیف نجابت

تکلیفات شاقه می باشد لهذا اختیار اوقاف سادات ان کما هو المتعارف

لقدم مستلزم است نجابت و شرف حقایق مآب معارف اکتساب [illegible]

انتساب سلالة السادات العظام سید مصطفی فرزند [illegible] آقا سید اسمعیل

و مجدد شد و نظر بان و ابنه و اولاد ایشان بالمعیه مجموع از کار پردازان سامان

تفویض [illegible] وکالت اعلیحضرت عالیجاه رفیع جایگاه دفتردار [illegible]

بمثابت ایشان و مجموع جزو مرسوم از عهد مرحوم میر عالم بهادر و اینجانب [illegible]

بایشان سپرده شد که ایشان بالمعیه [illegible] و [illegible] با اولاد و [illegible]

قسمت مرحوم [illegible] احیا تا آخر ایام در عمل باشند که بعد از ایشان [illegible]

خواهند که وجوه مصروفه [illegible] [illegible] ایشان [illegible] از [illegible]

[illegible] باز یافت [illegible] [illegible] بالملاحظه [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] [illegible]

[illegible] از طرف میرزا ابوالقاسم [illegible] [illegible] [illegible]

غره ربیع الاول ۲۳ [illegible] ۱۲ [illegible] شهر شوال [illegible]

[illegible] شهر صفر المظفر [illegible] ۱۲ [illegible]

بالتمام والکمال [illegible] از [illegible] [illegible] آخر [illegible]

بغداد و تفاوت آن که باعث اجحاف تصور نموده مفصل بقلم آورده اند اشتباه
اینست که آن اخوی روپیه رایج اینوقت حیدرآباد را قیاس بروپیه های سابق
کرده اند [illegible] حال آنکه از این حساب بسبب بی دیانتی
بعضی اشخاص بالفعل روپیه حیدرآباد همه مغشوش در وزن یازده ماشه و این یازده
هم در بعضی اصناف دو ثمن و در بعضی اصناف سه ثمن مس دارد و در این صورت
در روپیه های زیاده از هفت ماشه نقره نیست معامله ده شانزده که در اینجا گرفته
غنیمت دانسته ایم که بفضل الهی کار روائی میشود اگر از آن اخوی بعد دریافت حقیقت
روپیه حیدرآباد بندوبست بهتر از این تواند شد از این جهت اطلاع باید داد که موافق
نوشته آن اخوی هر کس بنویسند رسانیده میشود و در باب طلبیدن جنس و برداشتن
انتفاع آن برای خود آن اخوی ماذون و مخیر اند احوال تیاری حصار کربلای معلی فقط
از نوشته آن اخوی معلوم میشود خطوط مجتهد الزمانی آقا میر سید علی با کسی دیگر
مطلق در این باب نمیرسد حال آنکه خاطر نهایت متعلق میباشد چرا که بر زندگانی زمانه
هیچ اعتماد نیست مگر فضل الهی و اراده او سبحانه متکفل اتمام است پنجاه هزار روپیه
دفعه اول و پنجاه هزار روپیه دفعه ثانیه که بحساب ده شانزده بعد وضع هندوان
مجملا بندر بحساب فی صد بیست روپیه یک لک و چهل هزار قروش رایج
بغداد باشد برای تیاری حصار کربلای معلی فرستاده شده رسید هفتاد هزار قروش
مجتهد الزمانی رسیده و رسیدن زر دفعه دویم از نوشته آن اخوی معلوم شد لکن رسید

مجملا آنکه

مجتهد الزمانی

مجموع . از بابت ... مبلغ شصت و چهار هزار و پانصد

قروش رایج ... بیست و چهار و ... عین اشرفی ... سید

عبدالله ... بابت ... مبلغ ... بابت ... مصحوب ...

اسمعیل ... از ... بابت ... آن اخوی ... جو ...

بصرف ... بود الصد ... ۲۳ ... سال ...

مبلغ ... قروش رایج ... آن اخوی ... که

... چند ... و ... بیست ... ساید ... الله

... چهار ... مبلغ ... دفعات بابت آن اخوی ...

... شد ... آنچه ... بیست ... ابدا ...

فضل الله ... امک ... این مبلغها ... الملک ... مبلغ

... ۳۰ ... اخوی ...

... و ... صد ... قروش رایج ... ماه ...

تفصیل ... بابت ... شش ...

به تفصیل ... بابت ... اخوی ... الثانی ...

از ... مبلغها ... الصدر ... هزار و چهار

... سیاه ... صد ... مقدار ...

دفع ... مفصل معلوم شد ... بابت ... شده ... خواهند

... بابت ... آید ... [illegible]

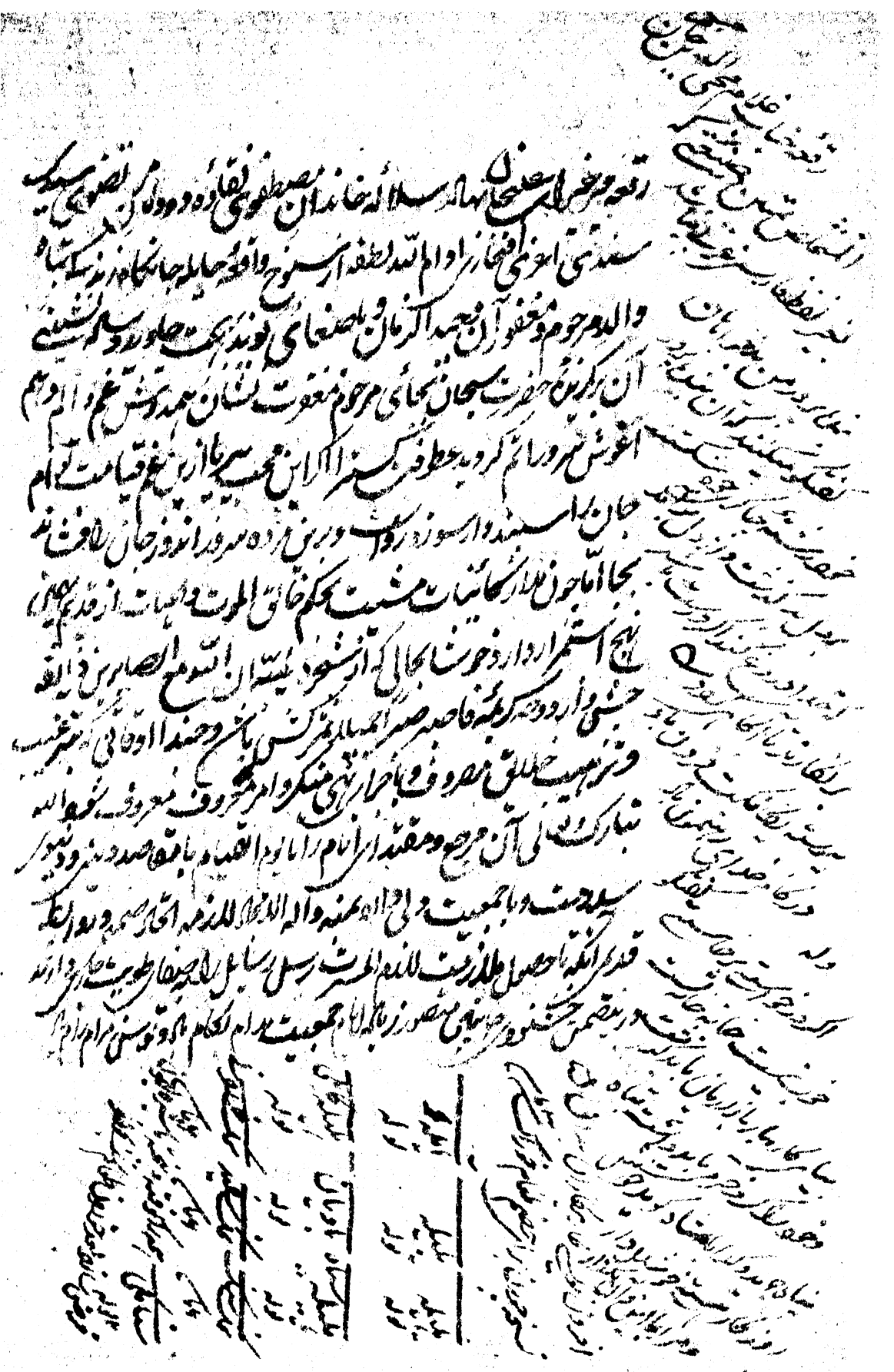

فرد

امانت دار یزدان است [illegible]

خدا [illegible] می شناسد

ایضاً

[illegible] قوت [illegible]

[illegible] زن [illegible]

فرد

[illegible]

[illegible]

فرد

[illegible]

[illegible]

حسن اینجا [illegible] حسن را [illegible] گفتم این شعر [illegible] خواند گفت

معشوق که [illegible] یکی [illegible] قربان [illegible] روز [illegible] عید و مطلع التفات [illegible]

[illegible] خوانده [illegible] که [illegible] گفت [illegible] حسن [illegible] گفت [illegible]

[illegible] حسن گفتم این [illegible] جلوا [illegible] است [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] حسن [illegible] گفت [illegible] چون [illegible] شعر [illegible]

[illegible] شعر [illegible] خوانده که [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] الکاتب [illegible]

[illegible] با اقتدا [illegible] عاشق [illegible]

با این بیت [illegible] گفت اگر [illegible] کنند

مضمون [illegible] بیت خواندیم [illegible] ذات [illegible] که [illegible]

[illegible] گفتم یاران انصاف کنند [illegible] سال

[illegible] گفتار [illegible] که [illegible] باشد گناه [illegible]

[illegible] سخن [illegible] بیت [illegible]

[illegible] دیر [illegible] آشنا [illegible]

[illegible] گفت آنجا [illegible]

[illegible] بیت [illegible] گفتم [illegible]

مضمون [illegible] گفتم [illegible]

[illegible] گفته [illegible] جدید [illegible]

[illegible] مضمون [illegible] القصه [illegible]

[illegible]

مناظره دار بعضی از عناصر با هم [illegible] آغاز سخن بنام جهان آفرین [illegible] عالم کرد [illegible]
از چهار عنصر انتظام بخشید و هر عنصری را با همدیگر [illegible] انداخت [illegible] چهار عنصر
در خلق آدم [illegible] را اجزای [illegible] و [illegible] محمد [illegible]
[illegible] چهار [illegible] چهار [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خاک [illegible]
[illegible] آتش طبع [illegible] خیالی [illegible] و اللّه [illegible] چهار [illegible]
هندوستان [illegible] کامل است [illegible] آفتاب [illegible]
روشن است و [illegible] آتش [illegible] طبع [illegible] چهار [illegible]
[illegible] آتش [illegible] آتش [illegible] میخواهد
[illegible] و [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] چهار عنصر با هم [illegible] در آمدند [illegible]
[illegible] و باد [illegible] آتش [illegible]
[illegible] ساعت [illegible]
[illegible] زبان [illegible] زبان [illegible] محمد [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] شعله [illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] تمام [illegible]

914 [illegible]

واقف شده ملیحان ما ... هر کجا سوخته ام ... شعله ملیحان را ...

چو گلبت ... سخن ... سوختگان ... از من صحبت گرفته ...

... سخن ... از ... حرف ... فغان ... ام ... شب ...

... چون ... عالم بالا ... اعتلای ... شعله ...

... آتش ... ام ... ساخته ... بیابان ...

... آفتاب ... سوخته ... جنون ...

می ... در خاندان سخن ... نسبت ... مدد ...

... صحبت ... ما ... همه کس ... فروغ ...

... آسمان ... آتش ... بیابان ...

... افشان ... خیال ... دل ... شمع ... زبان ...

... گرم ... اند ... فروغ ... شمع ... چنان ...

... نفس ... شعله ... تاج ... سوختن ...

... چون ... ام ... زمین ...

... سوختن ... انم که زبان ... آمده ام ... شمع ...

... گرم ... حرف ... از گرمی ... همه کس ... شمع ...

... اند ... انفاس ... نفس ... سوخته ... گفت ...

... گرمی ... اند ... قابل ... اند ...

... بیابان ... گرمی ... زبان ...

... می سوخت ... آتش ... سوخت ... صحرا ...

... ازل ...

[illegible]

و از بیست و یک فن شعر سخن ها کی [illegible] بازار ما [illegible] سر رشته کار [illegible]

من بود کم [illegible] صحبت کنم با او از حال شعر [illegible] و شعر [illegible]

[illegible] و سرود با شیخ [illegible] زیر لب [illegible] من [illegible]

زمین [illegible] کرده و [illegible] از هوا [illegible] که [illegible] بود [illegible] حال

تا من [illegible] من عشق از [illegible] سخن [illegible] من [illegible]

[illegible] سخن [illegible] عالم [illegible] نغمه [illegible]

با [illegible] سخن [illegible] علم را از [illegible] آگاه [illegible] سخن [illegible]

[illegible] سخن با من [illegible] و گل [illegible] با من [illegible]

[illegible] و مر

سلام [illegible] از هوا [illegible] شعر [illegible]

[illegible] از من [illegible] با من [illegible] با من [illegible]

[illegible] سخن [illegible] نظم [illegible] و شعر [illegible]

[illegible] که [illegible] از [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] روح [illegible] و آنچه [illegible] من [illegible]

[illegible] و عالم [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] با من [illegible] اهل [illegible]

و [illegible] الارواح [illegible] روح القدس [illegible] اصل [illegible]

من [illegible] هوا [illegible] سخن [illegible]

قصر [illegible] و خانه [illegible] آب [illegible] الکلام [illegible]

هیچ رنگی نیست در طلا الا رنگ [illegible] که [illegible]

[illegible] چون [illegible] تن [illegible]

[illegible] از [illegible] اختیار [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ارباب [illegible] اختیار [illegible] و [illegible]

سالک صاحب کشف [illegible] از چشمهٔ [illegible] قطره‌ها [illegible]

با نسبت [illegible] علم [illegible] تصفیهٔ باطن [illegible] و عالم مثال [illegible]

[illegible] ضمیرم از [illegible] و خیالم از [illegible] القدس [illegible]

[illegible] کرده‌ام علم توحید از ضمیر من [illegible]

از طبع [illegible] تن [illegible] از [illegible] کرده‌ام

و آیات [illegible] چون [illegible] از کواکب [illegible] و از حباب [illegible]

[illegible] چون [illegible] جمیع اشیا در من نقش پذیرفته و [illegible] عقل

مستغفری همه معانی در خیال [illegible] صورت [illegible] چون [illegible] ام [illegible]

می‌سازم [illegible] همه خط است و همه لفظ [illegible] صفحه‌ام همه صفر است و همه نقطه [illegible]

کواکب سیار و ثابت و حباب و فلک [illegible] و در صورت بی‌هیولا آشکار ساخته‌ام

و بی‌نقص [illegible] به میان عکس پیدا ساخته از عکس ظاهر [illegible] را شناخته‌ام

و از خواص باطن [illegible] ساخته هر قطره‌ام نقطه البته [illegible]

چون اهل رمل چندین نقطه تحریر آورده‌ام چون اهل حساب چندین صفر

رقم کرده [illegible] چندین خیال و حاشیهٔ خیال [illegible] داده‌ام در اجسام نباتات

[illegible]

غزل از حضرت

حمل می‌نمایم و در استخاره و در یاس جانبی [illegible] ضمیر [illegible]

طبیعت روان [illegible] و کوهی [illegible] در بعضی سخن [illegible] تعلیم [illegible]

سفینه [illegible] و حینی [illegible] شعر [illegible] و [illegible]

را دیدن [illegible] اقبال [illegible] کرده است [illegible]

جز حیات گذشته ام و صحن [illegible] نوشته [illegible] زبان [illegible]

[illegible]

[illegible] از [illegible] پرده [illegible] و بعضی [illegible]

گفتیم [illegible] لوازم [illegible] است [illegible]

توانستند و [illegible] بیان [illegible] ام و

حساب [illegible] آموخته [illegible] و [illegible]

حساب [illegible] سفینه [illegible] عالم

است [illegible] حساب [illegible] ام [illegible]

[illegible] ساخته ام

چون حساب [illegible] همه [illegible]

[illegible] و [illegible] است

[illegible] و [illegible]

[illegible] از [illegible] شنیدیم [illegible]

[illegible] ام [illegible] از [illegible]

[illegible] حاکی از لا علم لنا الا ما علمتنا سخن بیان کرده و گفت ای [illegible]
[illegible] بر ما [illegible] و اعتقاد [illegible] کار [illegible] است [illegible]
[illegible] ما [illegible] و از [illegible] الخطاب [illegible] ساخته [illegible] والحمد
[illegible] کرده [illegible] آن [illegible] کرد [illegible]
[illegible] زبان [illegible] و جواب [illegible]
[illegible] و جواب [illegible]
[illegible] فلکی [illegible] حروف [illegible] غیر [illegible]
ناشناخته طبیعت [illegible]
[illegible] الفعال [illegible] جهالت [illegible]
[illegible] زمان [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان [illegible] السموات و الارض [illegible] انبیا و اولیا
[illegible] قصص الانبیا و تذکرة الاولیا [illegible]
[illegible] علم [illegible] الدنیا مزرعة الآخرة [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] سخن [illegible]
[illegible]

میشود بیان ملال از استفاده نور را از بسیار [illegible] و شمس مهتاب ماه سیاه [illegible] بسیار [illegible] از اطراف آفاق

روشن شد از انقلابات [illegible] خاطر [illegible] غبار [illegible] و دولت خالی از کدورت [illegible] اکنون آن [illegible]

با هم مباحثه علم [illegible] طبیعت [illegible] از دوار افلاک [illegible] برجیم [illegible] از جمع [illegible] امثال

و احوال جمع [illegible] باشند [illegible] باتفاق [illegible] طبیعت [illegible] شدند [illegible] حال [illegible] و حال

[illegible] طبیعت [illegible] بهم [illegible] مجمع [illegible] جمع [illegible]

[illegible] آنچه [illegible] چهار [illegible] با هم [illegible] جمع [illegible] چهار [illegible] با [illegible]

چهار [illegible] با هم [illegible] جمع [illegible] الفضیل [illegible] اسم [illegible]

چهار [illegible] حقیقت [illegible] لغت [illegible] اسماء الات [illegible] دلالت [illegible] طبیعت

[illegible] مقدمه بیان [illegible] بهم [illegible] گه [illegible] استند [illegible]

[illegible] بیاد [illegible] آب [illegible] خاک [illegible] غبار [illegible] اول [illegible] که [illegible]

در عرض چهار روز [illegible] چهار [illegible] که [illegible] طبیعات [illegible] چهار [illegible] عالم [illegible]

[illegible] چهار [illegible] چهار [illegible] چهار [illegible] چهار [illegible] چهار [illegible]

و السلام ه [illegible] شاه [illegible] الهی [illegible] مسکین [illegible]

[illegible] عیب [illegible] بکله [illegible] گناه [illegible] غافل

[illegible] استفاده [illegible] مسکین [illegible] کنم [illegible]

[illegible] آورده [illegible] غرض [illegible]

و القصه [illegible] حقیقت [illegible] اسم [illegible] عطا [illegible]

[illegible] باشد [illegible] و [illegible]

[illegible] کرده [illegible] الفضل [illegible] کلام [illegible]

[illegible] لطف [illegible] اسم [illegible]

[illegible] از [illegible] فضل [illegible] السلام

[illegible]

نقش نویس قلم چه جدا با من چو سر خوش برآرد و نقش سخن با من دست خوش شد چو
خطی که سر کشد بر صفحه چو رخسار گفت بر لعبه من تو مانند خوبان که هیچ زبانست
آری سخن چیده ای شیخ گفت ای سخن مزاج چه سعادت در سرت افتاده که چون چند گفت
سیاه شد ای ترا با اهل سخن چه نسبت که سخن سر خوانده و روان از سخن گذشته
سر سلطان و برکشیده از سخن بنیاد و دیده دعوی سر بنده فلک آمده ای تو الله چه دل
بر ریسمان بسته و از سر رشته سخن آگاه نیستی قلم گفت ...... کنم و در سر سخن
زبان نظم قطره چنین تو هم سخن الکاتب ...... و خط بر روی آن حرف و نکته طراز چه ام در
لا ابتغی .... شیخ چون این سر گذشت شنید زبان گشاد و گفت ای سیاه
... زبان صدا بریده باشد بر روی اندر و بند و بند جدا کرده هیچ در خط شعر و در
قلم زبان آمد و گفت چه ام از خط دست ... کار تحفه بند بست مسکنید و پشت بشکست
میز نند و بالای کوفت ... بند و بند بکو ... گرفتار است سیاه و نیز هیچ
گفت ای ...... ترا الکا ... کاشیده ..... کار سر ...... مانند و در رگ دل
یک قطره خون نمانده و در تن از رنج طبعی رگ و ریشه گسسته چند کار فرمان ... دل زنار
بمیان بسته و چون ... ان سیه کار بر کاغذ خطا نوشته ... قلم تیره شد و گفت ... کستی
[illegible] قلم دانم از ان با بحر آشنایم تو زاده سنگ از ان سر بر سنگ میزنی من انگشت نمای
ترمی آدمم و مغز سخن از نگار آشنایم تو در پوست مسکوی .... چون شیخ گفت ای
... از پی باد و سر و ای شاخ بید سرو زبان با من چه سخن میگنی و چرا خود را ... شیخ میزنی
کار از صدق سخن سر گشته خود ای ... از تیغ دوات ... در رگ ... ریشه سیه
در روزان ... ما ... قلم گفت ... خضر ... آب حیات ... سیاه ... سر گنج ... تا ما ... و ... سخن
با ... علی

[illegible] ام نشسته ام [illegible] قطع [illegible] چندین کوه را [illegible] نموده است خفته ام و [illegible]
چندین جای باغ را فرو ریخته [illegible] گفت [illegible] ام [illegible] سیاهی [illegible] لوح [illegible]
سوره [illegible] بنوشت [illegible] است [illegible] والفاظ [illegible] بنوشت [illegible] الکعبه [illegible]
و [illegible] سیاهی و سفیدی یافته ام [illegible]
گفت [illegible] زبان من است [illegible] جان [illegible]
مردان [illegible] گفت [illegible] نشسته ام [illegible]
و ملک [illegible] آورده [illegible]
گفت [illegible] ام [illegible]
[illegible] گفت [illegible] خفته ام [illegible]
تقطیع [illegible] گفت [illegible] نشسته [illegible]
[illegible] گفت [illegible] کنند [illegible]
[illegible] خواب [illegible]
[illegible]
و [illegible] گفت [illegible]
[illegible] نشسته [illegible]
[illegible] ام [illegible] است [illegible]
[illegible] نشسته [illegible]
[illegible] همه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آورده [illegible]
[illegible] ام [illegible]
[illegible] ام [illegible]

[illegible]

سینه‌ام کاغذ [illegible] درس من نقطه با سطور [illegible] نقطه [illegible] ام و هر کس نهانی را

سر انگشت [illegible] و در سلسله عشق [illegible] رفته‌ام از [illegible] حاصل کرد شیخ

گفت ای [illegible] سلیمان از ضعف [illegible] قلم گفت چون اسکندر

از ظلمات [illegible] آب [illegible] قلم گفت [illegible]

درس [illegible] سر [illegible] اگر [illegible] شسته [illegible]

[illegible] شیخ گفت [illegible]

دیگر [illegible] و [illegible] آنجا [illegible]

[illegible] قلم گفت [illegible] شیخ [illegible]

قلم [illegible] شیرین [illegible] زبان [illegible] گفت [illegible]

[illegible] گفت [illegible]

[illegible] سیاه [illegible]

[illegible] قلم گفت [illegible] نقطه [illegible]

[illegible] نقطه [illegible] چند [illegible] نقطه

[illegible] نمی‌تواند [illegible]

[illegible] پیچ [illegible]

شیخ گفت من [illegible] سر [illegible]

[illegible] قلم گفت من [illegible]

[illegible] شیخ [illegible]

[illegible] و [illegible] گفت

[illegible]

رخ شمار رسته دریا برآمد و از سپیده صبح [illegible] سپید گردد [illegible] ایام

بحال الحال [illegible] سفید شدن [illegible] از شب [illegible] چون شب

[illegible] آفتاب [illegible] آفتاب [illegible] ظلمت

[illegible] دولت [illegible] که از [illegible]

[illegible] که [illegible] که بر بار [illegible] را [illegible]

[illegible] روز [illegible] اوراق [illegible] روز [illegible]

کشته [illegible] دریا [illegible] خورشید [illegible] ماه [illegible] شب

روز [illegible] روز [illegible] سبحان الله [illegible]

[illegible] یک ساعت [illegible]

[illegible] ساخت که [illegible] تا [illegible]

[illegible] تمام [illegible] ۳ [illegible]

[illegible] محمد [illegible] و آله [illegible]

الشهد احد احد [illegible] الحکم

[illegible] العالم [illegible] الاعظم [illegible]

[illegible] معلوم [illegible] عالم [illegible]

[illegible] السلام [illegible] ولد

[illegible] الم [illegible]

و حال اینکه اطلاع ... [illegible] ... و وصل [illegible] سعادت [illegible] طرز [illegible] عالم [illegible]

کار [illegible] [illegible] ... [illegible] دیده و نامه [illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

احوال [illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

رقعه [illegible] ... نقطه ... [illegible] ... نامه ... [illegible]

[illegible] بسیار ... [illegible] ... نقوش ... [illegible] ... نامه ... [illegible]

[illegible] نامه ... بسیار ... [illegible] ... [illegible]

نثار بهالت نقود نیاز ... نامه ... [illegible] ... نامه داران [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] نقش [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

نامه و تحفه ... نسیان ... [illegible] ... [illegible]

نسیان ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible] نقطه [illegible]

نقطه ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

ترکیب آشنائیت ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

ندیدیم ... [illegible] ... [illegible] ... مولوی جامی رحمة الله علیه

این نامه و قاصد ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

الفاس ... [illegible] ... قاصد ... [illegible] ... جان [illegible] ... نامه

[illegible] ... [illegible] ... [illegible] ... [illegible]

که از رفیع ... بار روشن [illegible] پایه بر دارند [illegible] داشتیم که [illegible] آن [illegible]

بعلیم [illegible] در این کوه [illegible] متعلق [illegible] که [illegible] از [illegible] پیمانه

از [illegible] آمد [illegible] زیر [illegible] چهل [illegible] گرفته [illegible] که [illegible] دست

و علم [illegible] کنون [illegible] ماند طاقت [illegible] نداریم [illegible] گرفتار شده [illegible] النفس

بهر ساعتی ایام [illegible] که آن [illegible] اقلیم [illegible] که [illegible] شناس [illegible] صحبت

[illegible] از دست آن [illegible] کار [illegible] بخشید تا الذین [illegible] دست بر باد [illegible] اول

دراز [illegible] ما را [illegible] باخبر [illegible] شد بعد از آن [illegible] عالی [illegible]

دست [illegible] ما [illegible] یکی از ارباب انصاف [illegible] تا [illegible] و چون

[illegible] خط [illegible] روشناس [illegible] گشته [illegible] قلم [illegible] آهو [illegible]

[illegible] و یاد [illegible] درجه [illegible] شهرت [illegible] نهادیم [illegible]

ایران [illegible] سفیدی [illegible] و در مجلس [illegible]

[illegible] آن [illegible] خصایل [illegible] غیر از [illegible]

[illegible] اگر آن [illegible] النعمات [illegible]

ما [illegible] غلات [illegible] و در رنج [illegible] ربعی [illegible]

و بیانش [illegible] مشغول باشیم [illegible] فیض [illegible] الحمد [illegible]

[illegible] آن [illegible] فیض [illegible] زبان [illegible]

[illegible] که [illegible] چون خط

[illegible] سید [illegible] لطیفه وصف آن

[illegible]

و بعد ... چنان شد ... که از ... تجلی ... با سپاهی بعضی ...

که از ... عبارت ... و آخر ... با عبارت ... سلطان

... برآن ... پیدا نیست که از ... که نه ... از ...

... کنند ... چنان ... که ... شنیده ...

... آنکه ... آگاه ... بود ...

... بود ... آفتاب ... بود ... که ...

... صورت ... آسمان ... چنان ... صورت ...

... دل ... و ... آن ...

... دیگر ... آمد ... است ...

که ... مقصود ... آمد ... و ... چالک

... آفتاب ... آن ... شدن

... که ... قلم ...

... تا ... دل ... و ... از ...

... بعضی ... آب

... آب ...

... که ... آب ...

این ... که ...

... آن ...

بیاض هفتم در طلب قهوه نزد ظرفا ازیرا که بر رطوبت دماغ یعنی
قهوه در سر کار باشد اند که باید درست ... [illegible] هوا ... گو خشک
تر دماغ تر و تازه ... حصول وقت ... [illegible] ... طلب اوقات
خطاطات ... که آن ... شخص ... در کار ... کنند و از ...

هشتم در طلب کمیته معرفت ... [illegible] ... ایام ... تشنیم ظرف
... مصاحبت ... اند ... که همه وقت هم پیاله و هم نواله
باشند و من از صحبت ایشان ... هر چند ایشان ... [illegible]
... غذای روحانی حاصل شود و اکثر علوم در باطن ایشان حلول کرده
اما ... [illegible] ... صحبت ... [illegible]
امید آنست که ... بجهت ... آن ... [illegible]
خاص که به نجابت اصل و شرافت ... [illegible] ... خدمت ...
کسب اخلاق حمیده ... نیاز ... فرستند والسلام

نهم در طلب ... [illegible] ... الدخول ... که ...
... [illegible] ... شکسته ... [illegible]
... [illegible] ... مقام ... [illegible]

شده در نفس حصه دل اکبرنامه جمع آیات کرسید منزه پیشانی علم و فضل

و جهان آرای که بتوفیق خدا الکتاب اکبرنامه اکه کارنامه الهیست

هوش فریب بدیعت آنقدر امتداد یافته آن از فیض توفیق سعادت

جدید چون شنیده که تحسین دفتر آن کارنامه جاوید رقم در سرکار انجامید

کارشناس حجت نهاد دستور تصنیف زبان خواهش اسمعیل آمده ساخته

معروض از فیض بیرابخاشیه نشینان مجلس آن دیباچه کتاب دانشوری

میرود امید که اگر چند روز آن شگرف نامه عنایت فرمایند تا از ابتهاج آن

کلک مغز پژوهش از فیض یاب جاوید گردانند و مطالعه سخنان نغز نقش دیده

سازد شک مطلع خورشید نوع صبح مشتها که تو تشنیم [illegible] خواهد گذاشت

و از دفتر چهارم این بدیعت [illegible] کشای زبان یافته است [illegible] آن منزه دفتر

اماده [illegible] روز خواهد رسانید تا در سرکار از آن نسخه گرفته اید طلب الای

عرصه [illegible] خان عرصه داشت هندی نژاد [illegible] زبان منیر

معرض آن سر گروه تیغ گذاران سرآمد سرداران جنید صاحب جهر خواهد

عالی گوهر [illegible] بسانند [illegible] که چون تیغ پاس ابروی [illegible]

جاوید [illegible] اصلا [illegible] کرده و حرف [illegible] تا نام

[illegible] معانی [illegible] نگارانه [illegible] نوشته [illegible] که [illegible] است [illegible]

است [illegible] که بار [illegible] ارباب سخن [illegible] آشنا [illegible] گردیده اند [illegible]

که [illegible] العفات [illegible] الله [illegible] الحرم [illegible]

[illegible] معنی [illegible] خوان است [illegible]

نامه [illegible] آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] سپاس [illegible] در طلب [illegible] الله [illegible]

بهره نصیب [illegible] در طلب سیاهی و شنجرف معنی [illegible]

این همان دوات است که ظرف [illegible] که از سینه [illegible] است قلمدان [illegible]

یکقلم ضایع ساخته و این همان نورس کلک شوخ طبع است که گاه [illegible]

گشته فسانه بر در [illegible] حلقه میزند و من همان مخلص [illegible] ناشناسم که [illegible]

نامه [illegible] امیدوارم که آن [illegible] دوات [illegible] سیاه کنند [illegible]

کلک را [illegible] گردانند و حرف [illegible] سبز سازند والسلام [illegible]

[illegible] است که [illegible] جمعیت [illegible] حاصل [illegible]

[illegible] خیالات [illegible]

[illegible] امید که [illegible]

والسلام

[illegible] ۱۶

منزه و طلعت فلک اسنی چون آفتاب ... قلمدان ... زده اند

امیدوارم که ... آن ... نظم اشرف ... مشغول باشند

عنایت ... نکته اندیشان امروز یکی از یاران ... نجابه ... بنده که

بیت الاحزان ... همه محل و الفت شده این بیت از برای که

کو همه خنجر چو کشته لعل نگون ... آسمان ... سر ... از ...

خوانده و از ... مصدع ... فیاض ... ما ...

گریبان ... بعد از ... آن ... ابرام ... گردن ...

رسید الکنون ساعت ... مبالغه ...

و نیکذارند که ... ادای مضمون ... بیت ... کف ...

رهائی نشنود والا ... اندک ... آن ... زبان ...

ملزم ... قدم ...

هر ... رسید ... خدا ... کار ... رسید ...

... و اعلام ... الف

شوکت جهانگیر ... دار السلطنه ...

السنة ...

... شاه ...

رقعه‌ای عرض صاحب جمیع [illegible] از کلفت [illegible] نزدیک به حال [illegible] آمال و امانی

آن برگزیده درد جهانی [illegible] جاوید [illegible] شاد باد [illegible] صد عید

جاهش که از چمنستان الطاف عنایت [illegible] بهره‌ور [illegible] آتش [illegible]

[illegible] تصور [illegible] مرکب [illegible] چشم [illegible] دل [illegible] کیفیت

[illegible] افلاطون [illegible] که از حرف [illegible] جام [illegible]

[illegible] ساخت [illegible] که از لفظ [illegible] اسلام [illegible] جهان

راه یافت [illegible] که کلمه [illegible] منت [illegible] گذاشت

[illegible] که حرف [illegible] العیش [illegible] فردوس [illegible] خاطر [illegible] و در

نقطش [illegible] از اسرار [illegible] حرف اول [illegible] صدف [illegible]

ظاهر [illegible] نقط آخر [illegible] جهان [illegible]

حاصل مدعا آن [illegible] که شیرینی عالم [illegible] الف کافه [illegible]

شیرین ساخت [illegible] ریاض ایام [illegible] علی الدوام آن منبع فیض و اکرام [illegible]

از نعمای اقسام شیرین کام [illegible] الحمد لله

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از یوسف و تهنیت مولود مسیح صفا که چون آن بشارت ولادت آنجناب

از مسعود مبارک حصول مثوبات و من دخله کان امنا و اجابه

بلاد جعل الله الکعبه البیت الحرام قیاما للناس استماع افتاد و

محمدی دراسته شکر مراتب [illegible] و اسباب [illegible]

از ودیع سعادت [illegible] از دوام العطیات [illegible]

سرایا راحت [illegible] مبارک [illegible] استماع افتاد که

جناب مخدوم حکم نص فانکحوا ما طاب لکم من النساء را به عمل قال الله

عقد حضور حدیث تناکحوا تناسلوا را با قدام سعادت استقبال [illegible]

و لباس استیناس هن لباس لکم [illegible]

معزز ساخته مواصلت و عهد موافقت با خاندان عظمت و وجود [illegible]

لازم و واجب ساخته تفضل الله [illegible] این اتصال مبارک [illegible]

سمت انفصال و سمت افتراق [illegible] السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رقعهٔ دوستان که بشارت رسان ورود صحیفهٔ شفقت اشتمال است [illegible] صحیفه و [illegible] الله تعالی

از استماع ورود بسر [illegible] سید حسین [illegible] انجام مرام شرف [illegible] شده [illegible] سلطان [illegible]

[illegible] دست [illegible] که [illegible] تحریر [illegible] خاطر [illegible] گردد [illegible]

[illegible] زبان [illegible] شفقت [illegible] حال [illegible] تمام [illegible] که [illegible]

[illegible] با [illegible] ماند [illegible] از [illegible] رفت [illegible]

[illegible] و [illegible] نیک [illegible] رفته [illegible] اشتغال با [illegible] اجل [illegible]

[illegible] رسانیده [illegible] نظر [illegible] الاولیاء [illegible] و [illegible] اسباب [illegible]

[illegible] و [illegible] گردیده این [illegible]

جمال [illegible] الحمد لله [illegible] شیخ [illegible] و [illegible]

[illegible] هجران [illegible] ما [illegible] گرفت

[illegible] آن [illegible] [illegible] بود [illegible] آید [illegible]

که [illegible] آورده و [illegible] با [illegible] جان [illegible]

اقبال [illegible] و [illegible] سعادت [illegible] برداشت [illegible]

شیخ [illegible] آمد [illegible] و [illegible] گشت و [illegible] از [illegible]

[illegible] آمد با این مژده از [illegible] انقدر [illegible] که [illegible]

[illegible] آن [illegible] استقامت توام [illegible] گردیده [illegible]

[illegible] است [illegible] معروض [illegible] والله

صورت مکتوب محبت اسلوب که شاه عباس و مسوده سلطان محمد خدابنده شاه و [illegible]

عالیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت دستگاه ابهت و جلالت انتباه

خجسته [illegible] اقبال [illegible] ارکان نصفت [illegible] اجلال جالس سریر سلطنت [illegible]

شایسته مسند معدلت و سروری الخصوص بعنایات الهی [illegible]

سلطان محمد قطب شاه را سلام [illegible] اشتیاق [illegible]

[illegible] ابلاغ و ارسال [illegible] [illegible]

[illegible] سلطنت و دولت [illegible]

نصفت و [illegible] آن عالیحضرت [illegible] کمال [illegible] اقبال

متعلق [illegible] مطالب [illegible] توفیق [illegible]

[illegible] صداقت [illegible] که [illegible] پناه

[illegible] عالیجاه [illegible] دستگاه آن سلطنت و اجلال پناه [illegible] رسید

که [illegible]

بمقتضای عطوفت و اتفاق [illegible]

[illegible] عطوفت [illegible] محبت [illegible]

خبر بهجت اثر و ابهام مقام دارائی آن جالس سریر سروری و جهان آرائی مع

احلام مسیح زنگ ملال از آئینه خاطر زدوده چون دنیای ناپایدار محل حوادث

و مکان آفات است بحکم کل نفس ذائقة الموت لقای نوع انسانی از مقوله ممتنعات

و در راه عدم بیابان [illegible] ناچار یافته خلود و ثبات [illegible] انبیا و عظام و اولیا

کرام [illegible] مقربان درگاه ایزدی [illegible] ارجعی الی ربک

راضیة مرضیة از دل و جان اشارت قدسی [illegible]

و حیات [illegible] آنست که پادشاه عالیجاه [illegible]

این قضیه [illegible] عقل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رحمت حی لا یموت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] اعتقاد ایشان

طیبین و طاهرین [illegible] از قدیم

الایام [illegible] که یکی از مخلصان حریم عزت [illegible]

[illegible]

و تقویت عساکر سلطنت و دولت آن اعلیحضرت همت گماشته‌اند ادعیه ارتفاع

مقرون اعلیحضرت الیه جسیمی بیک [illegible] که از خدمتگذاران [illegible] و سلطنت

در محل اعتماد شاهانه است روانه حضور مهر ظهور و این نامه دوستی را با او در کمال

مصحوب او ارسال یافت امید که بعد از ورود الله تعالی جانب مرحمت ربانی دولتخواه

احباب نیکو خواه را از فراغت و راحت [illegible] نواب همایون اعلیحضرت پادشاه

در باب فرمان [illegible] بوساطت عقلای خیراندیش مصالح [illegible] دوستی

ترفیه احوال عالمیان و عباد که ودایع [illegible] و از جانبین عهد و پیمان تاکید یافته

معتبر آید [illegible] از هیچ طرف [illegible] مکروه [illegible] قبول مستحسن

در طبیعت [illegible] آن سلطنت پناه بیشتر [illegible] اتحاد و دوستی

و [illegible] مکاتیب

و مصالح [illegible] آن [illegible] ضمیر انور همایون

دوام از احوال [illegible] و اطلاعات [illegible] روانه [illegible] باعث [illegible]

طرف [illegible] روانه شود بعد از آن برخلاف گذشته عمل نموده و رعیت پناه [illegible]

[illegible] روانه گردانند [illegible] مردم [illegible] از [illegible] یکدیگر [illegible]

[illegible] یکدیگر [illegible] عساکر منصوره [illegible]

نامه شاه عباس ثانی بجلال الدین محمد اکبر که بهترین ... [illegible] الفاظی که جوهری ... آنرا

زیور امثال مقال تصور نماید و لعل آبدار معانی که صیرفی ادراک نکته سنجان نقود

ستایش و آفرینش ستاید شایسته آن تواند بود که گوهر بلند پایه سخن را

بدان ترصیع داده نام نامی و اسم سامی آن پادشاه والاجاه بران مسند معلی

نشانند و ... [illegible] همیشه بهار یکتا دلی را است ... [illegible] ساخته ... [illegible]

دوستی ... [illegible] که از شمیم عنبر آگین آن ریاحین دماغ نکهت شناسان ... [illegible]

تازه و ... [illegible] روابط اتحاد قدیم بلند آوازه گردد بحمد الله که اگر حسب ظاهر

فایز نعمت ... [illegible] مجالست ... [illegible] صحبت ... [illegible] عالم معنی ابواب این

بوستان ... [illegible] و اسباب مکاتبه غایبانه که سفارت ... [illegible]

... [illegible] حاصل میگردد آماده است امید که همواره شاهراه ... [illegible] و اتحاد باز ... [illegible]

حصول ... [illegible] بعد انطباع نقوش محبت ... [illegible] بر مرآت

ضمیر خورشید ضیا که از ... [illegible] بر لوح ... [illegible]

از ... [illegible] عروج معارج ... [illegible] ارتقای مدارج ... [illegible] حضرت ... [illegible] پیوسته

در خاطر حق شناس و ضمیر ... [illegible] اساس مرکوز بود که ... [illegible] شوق ... [illegible] از خاک آستانه

مشهد مقدس منوره ... [illegible] رتبه روشن ... [illegible] بنابر کثرت مشاغل جهانبانی

و شواغل امور کشورستانی از احراز سعادت کبری و عطیه عظمی محروم ... [illegible] ایام سعادت

که از ... [illegible] کلی و جزوی ... [illegible] بالکلیه ... [illegible] حاصل گردد ... [illegible]

... [illegible] اللّه ... [illegible] ساخته ... [illegible]

... [illegible]

سالکان خراسان که بسبب بعد مسافت و عوائق آفات استقامت ورزیده بعنایت
شاملهٔ خاقانیه شاید بهره ور گردیده باشند بنوعی که مقتضی عدالت کامله باشد سرگرم
در همین روز و آیین ... رعایت شرایط ارتباط و التیام آباً عن جد علی الدوام لازم
که قاعدهٔ ... بخصوص شیوه ستوده دوستی و اتحاد قدیم باشند ... ارتباط
گردد چون ... و میان آن ... که در میان مملکت محروسه ... العدالت ... اعلی حضرت
و الفت ... اتفاق جهت ... و مظاهرت ... که ... مسالمت
با هم مصالحه خواهد بود و آن ... و ... اشعار ... مضمون ...
بود که نظر ... جهت ... آن ... که ... احکام ... انداز ... قبل ...
... عالیه ... ساعات ... آن ...
الی ... و ... آن ... و الف ... محکم ... نموده
... میان ... آن ... الدهور ...
... محقق ... معاضدت ... که ... حقیقت ...
متعلق آن ... آن ... نموده ...
نصرت ... آن ... خلال ... نامزد ... باید ... حکم ...
که ... آن ... قلاع محکم ... اتفاق ... شجاعت ...
ابواب ... پاینده ... اعلی حضرت ... امتثال فرمان ...
... آن قلاع کرده ... استقلال

افتخار بران طلایع کوکب تابان از برج سعادت که در جمیع ممالک سالک

بود منعطف گردد مستقیم چند که جدول ... گشته تا جبهه عفو و اغماض ...

عنایات که و انبساط رخصت الطاف ... زمان در ... ملک ...

از عنایات ... صورت ... اشتغال ... ضمیر ...

خواهد شد ... ممالک ... تجدید ... حدود ...

خواهد داشت چون ... ایشان ... سعادت ...

... شاه ... خدمت ... که حقیقت ...

اندیشه و اخلاص ... آن عم بزرگوار ... خبایات عظمت

اقبال از افق جاه و جلال طالع ... نامه شاه عباس نورالدین جهانگیر پادشاه

عالم ... آن وسعت گرفته که بقدم بیان طی مسالک آن نموده آید

و ... آن طول و عرض ... قلم از قطع مسافت آن ...

... و ... صورت آن

مرآت ضمیر منیر که جام جهان نمای حقایق ... است عکس ... خواهد ...

داشتن ... مقال ... هوای ... محبت ...

... که ... مطیعان و باج گذاران آن

والا دودمان ... از قدیم الایام رابطه محبت و ضابطه ارادت ...

... این نیاز مند درگاه الهی از ابتدای جلوس ...

الی دین ابد او را احیای سنت سنیه اجداد در رعایت قواعد عهد امت و محافظت
مراسم مودت باقصی الغایت کوشید حقوق عقیدت و حسن ارادت ...
مرغوب به عرض حضور رسانیده اساس ... مسعود تشیید و اتحاد ...
... التماس عفو تقصیرات ایشان ... مبالغه ... نموده ...
از ایشان ... رضای آن برگزیده حضرت ...
... معروض داشت ... صحبت ...
... آن ... قبول ملتفت شده مکارم ...
آن ... بوده ... شده ... آن سلاطین مذکور در مقام ...
در ... ایشان ... امانت ... و حسن ...
آبا و اجداد آن ... خواقین زمان و نواب ... مشحون بوده
... سلاطین آن مقام ... اعتصام ...
مستحکم ساخته قدرت ملکت و مخالفت ... قدیم ...
بجای آرند و لوازم متابعت بتقدیم رسانند و از جاده ... نتوانند نمود
... محبت ... تخصیص ...
...
...
... ظاهر شود که
... و اتحاد ...

فرمان همایون شد آنکه چون تفویض صوبه داری قندهار بجهت علیخان زنگنه چون با تمهیدات [illegible] جلیل القدر [illegible]

[illegible] بنظر [illegible] ایالت [illegible] جهات [illegible] این خاندان شوکت و

تمکین [illegible] و تزیین [illegible] قضا [illegible] روان الخلق [illegible] مقرر [illegible] سالار دستگاه

رواق عظمت و اقتدار این خاندان اصفیا و [illegible] در کمال [illegible]

[illegible] این آستان معدلت مقیم [illegible]

ایشان [illegible] واضح و لایح [illegible] مناصب [illegible]

[illegible] احوال ایالت و شوکت پناه [illegible] عالیجاه

امیر الامرا العظام حسین علیخان [illegible] که قطره ای [illegible] عالیجاه [illegible]

عالیجاه [illegible] ابتدای [illegible] خلیفه [illegible] امارت و حکومت صوبه قندهار

بایالت و جلالت موسی الیه [illegible] شفقت و مرحمت [illegible]

[illegible] نظم و نسق صوبه مذکوره [illegible] رفاهیت عباد و امنیت طرق و شوارع [illegible]

و دفع قطاع الطریق و منع اجانب [illegible] و اقدام نموده باید که [illegible]

[illegible]

[illegible] اهتمام خود [illegible] امرای عظام و کلانتران و کدخدایان و

ریش سفیدان و سایر ارباب [illegible] و جمعیت [illegible] سکنه و متوطنین آنجا

و شوکت پناه موسی الیه را [illegible] بالاستقلال دانسته اوامر و نواهی او را

مطیع و منقاد باشند [illegible] صلاح [illegible] دولت [illegible]

خواهد [illegible] بیرون نروند [illegible] تاکید [illegible] شناسند [illegible]

پادشاه عباس شاه جهان پادشاه هندوستان تا بشاه دوران از بهار گلشن

روزگار بهره و حشمت شود و تا باشند بهار دولت و اقبال آن دودمان عظمت

و جلال از نسیم سلسله جنبان عنایات الهی سرسبز و شاداب باد مراتب روابط

و روابط اتحاد مقتضی آن است که در اوقات سعی و جهد در حرم بوسیله نامه

در آئینه ضمیر آن برادر کامکار بعد از جلوه و ظهور نشر بیان حالات و اظهار ما فی البال

سازند نامه یاری از نسیم که دمی شود سند سعید دل که با وجود سیم لهذا باستماع

اینکه باز سفارش این خیرخواه حقایق تقصیرات سلاطین و کمین بلا عفو مقرون

ساخته موعود توجه والتفات موعود رفعت بنا اخلاص شعار داسم سلسله ساندر

مازندران که از نیکو بان قدیم الخدمت این دودمان است اظهار امر چند سنه که

بوسیله این صحیفه محبت الی السعادت بلند رتبت مستسعد گردیده حقایق حالات

اینجانب را بعرض رسانده بعد از آن رخصت یافته روانه و کمین شفقت سعید محمد

ربالله از اولی بر صاحبی و اخلاص گزینی آن یار مهربان جهان درایت و اقبال نحو نصرت نصیب

نماید که نمود و مشکوه مرحمت عنایات و التفات نسبت سعید عین ملک سلطور

نظر دوری و دارند که در باخبری را در نظر الوالابصار خصوصاً ملک شاهان دولت

القدر قدر و اعتبار نسبت که لهذا اطاعت زیر دستان و حشم مرعاست

رقعهٔ پادشاه نعیم بو اسلام توران والی بلخ در جواب ... کنند کامکار

این ... سپاس بی‌شکر گزیدگان ... بار خدمت ... ان برسند باز رسند

خلافت ... بر ... که خلافت و به انصاف چیزان ... و نور ... ان ... اند

دارالسلام ... پادشاه عالم کیر محمد یار خان ناظم شاهجهان آباد ...

با اعتقاد ... مخلصان سزاوار لطف ... محمد یار خان ... آثار ...

... به بندند ... از ... سند مقیدان دارالخلافت ... لوح ... ستاره سند

... رادیز ... داننده ... از آن مخلص موفق ... آخرت ... حکم

... در پاسخ ... و ... از ... و عاقبت ... بعید

... صدق ... نوازش ... مراد ... بر ... آورده ... محافظت ... اند ... و ...

... سپاه ... تا ... قید ... مقید ... بعید ...

... اصلاح و ... الوقت ... حیف عاجل رفت و اصل آمد

... غیر از حسرت ... چیز ... ماند ... ای ... درست ... منزل

... اللهم ... العافین ... شاهجهان ... عالم ...

بعالم ... ما ... ... چرا ... سبب ... که ...

از خدا ... سبحان الله ... صاحب ... روز ...

... آن ... آخرین ... ایام ...

ای ... رسانید ... اقبال ... ... از

... ماه ...

مغرور مباش از خاک غفلت و تکبر بر سر عقل میا [illegible] بشنو که دنیا رباط [illegible] ظلمات است

و بلاد [illegible] شفقت [illegible] نعمت دولت جاوید [illegible]

نصیحت شنو بعمل قدم، تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال، فرمان بعالیجاه [illegible] خان

مدار مملکت و دولت پادشاهی باعث [illegible] آن ملک ستان شاهنشاهی شیر معرکه آرای

رزم [illegible] ملک بخش [illegible] ستانند [illegible] روم

زنگ [illegible] علیمردان خان سپهسالار [illegible] جنگ با اشفاق دلخواه

امیدوار بوده [illegible] خاطر عاطر [illegible] احوال مشتاق وصال [illegible] دانند [illegible] مطالعه [illegible]

عجالة [illegible] رسانند [illegible] بزم و رزم [illegible] عشرت و مشورت

گردانند، نظم: [illegible] صبا [illegible] دریا [illegible] خبر [illegible] دریا [illegible]

رسان [illegible] بدریا رسان [illegible] گردان [illegible] صبا [illegible]

که از [illegible] شوق [illegible] مشتاق [illegible]

فرمان جهانشاه [illegible] شجاعت شعار [illegible] عبدالله خان

[illegible] پادشاهی امیدوار بوده بدانند که [illegible] ظفر [illegible] شان

شجاعت و امارت [illegible] علیمردان خان سپهسالار [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] دولت [illegible] حدیقه

فروغ [illegible] خاندان شوکت و تاجداری [illegible]

حدیقه سلطنت و نهال بوستان خلافت پادشاه زاده والاگهر المحفوظ [illegible]

آله محمد شهریار پادشاه [illegible] خدمت صوبه داری صوبه [illegible] هر کس [illegible] اعتضاد

خلافت [illegible] اعتمال سلطنت و شوکت [illegible]

[illegible] فدویان [illegible] عنایت [illegible] دو [illegible]

عمده فدویان [illegible] الارادت و الاخلاص [illegible] الله [illegible]

[illegible] نصرت شعار مدار المهام نظام الملک [illegible] فتح جنگ [illegible]

تا [illegible] اعتبار [illegible]

آن قابل الاحسان خان [illegible] مستقل [illegible]

[illegible] مهام بالا [illegible] فرزند [illegible]

[illegible] نظام الدین [illegible] شیخ محمد

[illegible] سلام [illegible] که [illegible]

محبوبان [illegible] السطور [illegible] فاصله [illegible]

[illegible] صفحه [illegible]

مسطر [illegible] آمده [illegible]

[illegible] ورق سفینه [illegible] بوستان [illegible]

[illegible]

[illegible] عنایت [illegible]

[illegible] جمیل [illegible]

[illegible]

[illegible] همای دولت اقبال سعادت [illegible] آن شهباز بلند پرواز اوج اعزاز

سایه گستر [illegible] شاه [illegible] ایوان [illegible] گلستان [illegible] کبوتر حرم [illegible]

[illegible] چون مرغ دل [illegible] آسمان [illegible] شجاعت [illegible]

[illegible] الکلیل [illegible] سلیمان [illegible] و خروش [illegible]

[illegible] سبب [illegible] عقاب [illegible] چون شاهین [illegible] قصد

[illegible] چنگال [illegible] سینه [illegible] مرغ [illegible] شهوت [illegible]

[illegible] که چون زبان [illegible] جاری [illegible] بلبل [illegible]

مجلس [illegible] مرغ [illegible] هم [illegible] زبان

فاخته [illegible] طوق محبتش [illegible] جان [illegible] [illegible]

[illegible] مرغ [illegible] باطمینان [illegible] ساکن [illegible] آتش [illegible]

[illegible] عطا [illegible] آشنایی [illegible] طاوس [illegible] سلطنت [illegible] آن

عقاب قاف [illegible] آن طاوس حرام [illegible]

[illegible] عالم [illegible] عقاب [illegible] خواهد بود که درین

اوقات مرغ [illegible] چنگال [illegible] برسد [illegible] مانده

[illegible] از طاقت [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] مثل [illegible] نقاب [illegible]

آن سیمرغ [illegible] رسیده [illegible] خواهد بود [illegible]

تیر محمد عاقل وحدت تا کمانخانه سپهر فتوده سخن خط محور چنانکه بدیع است

و از شست قدر انداز قضا تا ترکش غیب بهدف رسیده تیر بعضی نگاران

نوبت عالیست که در قبضه نشان هر سر فلک کمان چون انگشت تا ترکش سپهر فرق [illegible]

بارگیر شست [illegible] محمد عاقل وحدت [illegible] عاشق نگار تیر شکار [illegible]

[illegible] نشسته و صد حلقه کمان خیال است در آغوش عاشق شکسته با وجود

[illegible] که هر گاه زه بر صافی شست فکر پیاده در خانه کمان بست بلند [illegible]

راست [illegible] نشانه رسیده بهدف رنگ [illegible] چرخ فلک می‌شکند تیر [illegible]

در آغوش [illegible] سپهر [illegible] چون در حلقه کمان تیر [illegible]

[illegible] کمان سیاه [illegible] بالتخمین [illegible] در قفس ترکش بند [illegible]

[illegible] تلخی ایام هیچ و تاب [illegible] رنگ [illegible] الذ [illegible]

[illegible] ترکش تیر و رنگ قبضه کمان [illegible] از اینجا که [illegible]

خیال [illegible] میدان [illegible] چون کمان در خانه [illegible] و [illegible] کمان [illegible]

سخن [illegible] معانی [illegible] چون [illegible] ترکش قلم [illegible]

[illegible] تیر [illegible] ترکش [illegible] و چون [illegible]

[illegible] استخوان [illegible] زاغ کمان پرواز [illegible] چون [illegible]

و [illegible] طبیعت [illegible] حرف [illegible] تخصیص [illegible] الفات

قبضه [illegible] شستش [illegible] نگاه [illegible] قبضه [illegible]

از وی جلوه [illegible] نشسته [illegible] صید [illegible] چون [illegible]

در قصه و آتشی از بهجا بکمان و شست کشتی تمنا از کمر جوانیش برآورد و چشمه
حرف [illegible] نیز بردار سینه به و در رقم سوال ابرو انگشت کمان بر [illegible]
که مقصد [illegible] بهانه حج بلکه [illegible] است که [illegible] جوادث
روزگار رفت این بلعجبی باد دست با آسمان عهد آورده را که آغوش تمنا کشی
تا هوس چون [illegible] تماشا [illegible] عیار [illegible] کمان [illegible] ابرام کند [illegible]
تا انجام از حرف [illegible] کمان [illegible] میان [illegible] که چون
صد [illegible] کمان [illegible] چنیمان که [illegible] و [illegible] آن [illegible] انعام [illegible]
[illegible] کمان [illegible] چون [illegible] آن [illegible]
[illegible] چون [illegible] کمان [illegible] تیر [illegible] کردن [illegible]
تیر [illegible] کمان [illegible]
[illegible] آن یکی را چون طاق [illegible] و آن دیگر را چون
انگشت [illegible]
تا [illegible]
و [illegible] چون کمان [illegible]
گوشه ابرو التفات [illegible] کمان [illegible]

[illegible]

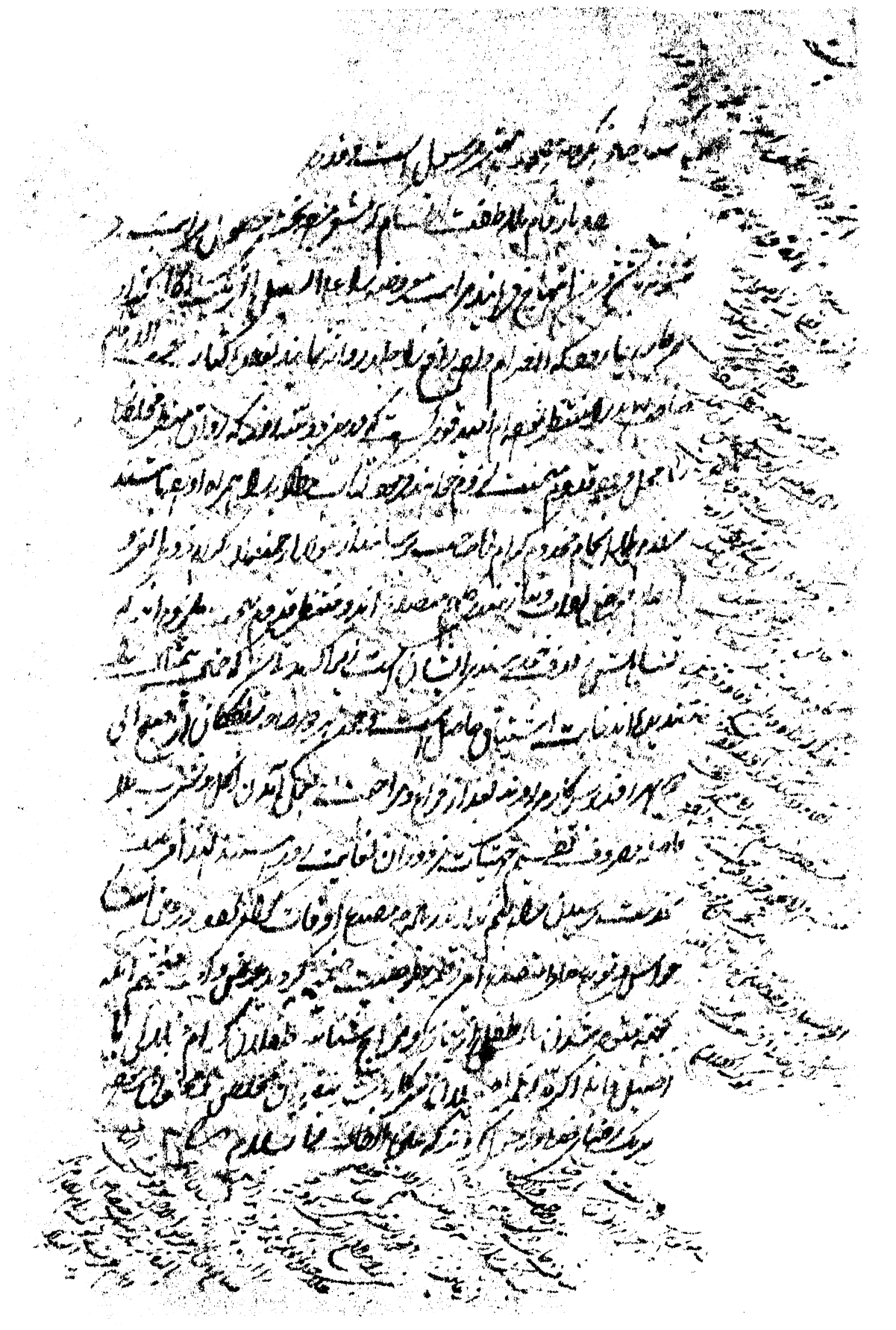

عنوان بیاض سفینه این نادره مجموعه که لسان سخن نکته جلا داده بجواهر سخن

افروخته از بیاض او بیاض چهره شاهد از سواد او مشک تحقیق این مجموعه

محمدیست از الفاظ دلکش رنگین و این بیاض مثل سواد عین است از رشحه

حور العین سواد عنبر سا لاله ... بیاض دیده مردم جا است و بیاض

بر سواد دیده جا دهند روا است مطلعش انقطاع سلاسل درود و نعت ... مقطعش

آفتاب سپهر و نعت مطلع ... شیرازه اعلی ...

است یا دل ... شسته ...

نامشان چو ... جمله ... الرباب ... سواد

و ... اصحاب ... از ... سفینه ...

که ... صفحه ... صفحه ...

... آراسته ...

سفینه ... معنی ... ما و ...

... در ... سفینه ...

بهم ... در کتاب ... آفرین و آفرین است ... سخن ...

بیاضی است سفینه ... سفینه ...

برابر ... است ... سفینه ...

و ... ما ... سفینه ... محبت ... سفینه ...

۱۲۱۲ه

سنبل بوده [illegible] شاهد جلوه حضور انتقال گشته مجموعه [illegible]

که [illegible] وحدت که از [illegible] جام [illegible] یاران [illegible]

[illegible] در عالم تنها [illegible] صحبت [illegible] مجموعه [illegible]

عرائس [illegible] صیقل [illegible] معانی [illegible]

و حدیث [illegible] نقش [illegible]

و عقد [illegible] خواص [illegible]

[illegible] عبارات رنگین متقدمین و متاخرین [illegible]

[illegible] بنات النعش [illegible]

نسبت عروس [illegible] گوش [illegible]

[illegible] معانی [illegible]

معانی استعاره [illegible] الشعار [illegible] و محبت [illegible]

و محبت محبوب [illegible] شوخ و شنگ [illegible] شوق [illegible] دوازده

دل [illegible] منشی [illegible] مخواه [illegible] لطف [illegible]

[illegible] حافظ [illegible]

عنوان بیاض صفحاتش از زر تحریر [illegible] بنیاد سخن [illegible] سخن [illegible]

تو دیباچه مجموعه لعل [illegible] ترجیح [illegible] طراحی رخسار سخن ترنم بلبل [illegible] ریاض [illegible]

سفینه معرفت و اقلام طوطی‌مقال صاحب سوادان بیاض حقیقت حمد و ثنای [illegible]

که طوطی [illegible] ساخته و قصیده در انتظام جهان [illegible]

مضمون منقبت سلطان اولیا [illegible] تحقیق [illegible]

که نمایان است [illegible] احسنت بالقوت [illegible] نتوان [illegible]

بیچاره [illegible] معراج [illegible] نتوان [illegible]

خیال [illegible] مورون [illegible] تجارت [illegible]

۵ چابک [illegible] کردند

نکته بسیار دقیق [illegible] سخن [illegible] دامن [illegible]

آن [illegible] امید [illegible]

این اوراق معنبر سواد [illegible] دماغ [illegible] بلبل [illegible]

رواج اوصاف این [illegible] سبحان الله [illegible] سفینه [illegible]

تصور امواج سطور [illegible] قلزم اندیشه [illegible] حیرت [illegible]

ضمیر از بهارستان [illegible] تخیل [illegible] غزل [illegible]

رتبه ابیاتش [illegible] وصف [illegible] سخن [illegible]

بر کرسی اعتبار هر که [illegible] نظم و نثر [illegible] دریای [illegible]

[illegible]

یا نه تمیع ارزخ او شت تاب نظامت او مطالع جمله شهاب او بر خرم [illegible] اندیشه [illegible] الملک التعلل

خورشید رعنا که هنگام [illegible] انشد زده افتاد در هجوم بار [illegible] از تیم روز بنام رسید و در وقت

از بسمل [illegible] چون باد بر آتش [illegible] از آن [illegible] فراوان شوکت [illegible] ماه [illegible]

[illegible] آباد و در جنت [illegible] فلک [illegible] پهلو [illegible] نشسته و بار [illegible] حال [illegible] ماننده [illegible]

[illegible] اوج گیرا [illegible] در دست [illegible] بسر [illegible] آفتاب [illegible]

ج [illegible] اهل [illegible] بال [illegible] آنجا [illegible] بهر [illegible] شد

[illegible] طور [illegible] هم [illegible] پیش [illegible] چمن [illegible] باران [illegible] بیک [illegible]

[illegible] با هیچ با [illegible] چمن [illegible] رغان آب [illegible] باد [illegible] قاصد [illegible] گردد [illegible] شکر [illegible] و [illegible]

۱۳۹ جهان [illegible] نگار [illegible] دلها [illegible] عشاق [illegible] آه [illegible] جهان [illegible] گرفت [illegible]

139 ب رشحه [illegible] زبان [illegible] طبل [illegible] آید [illegible] چون [illegible] فلک [illegible] وجره [illegible] راست [illegible]

[illegible] از [illegible] هیچ [illegible] دام [illegible] بیرون [illegible] رفته [illegible] هیچ [illegible]

از [illegible] شاهی [illegible] صحبت [illegible] که [illegible] غیب [illegible] بوده و [illegible] تماشا

[illegible] طبیعت [illegible] آنچه که [illegible] عالی [illegible] اندیشه [illegible]

اوج گیرا و چون [illegible] قطعه [illegible] شاهی [illegible]

بال [illegible] نیک [illegible] توانائی [illegible] عقاب [illegible] شعر [illegible] نگارین [illegible] باز

[illegible] عقاب شیر [illegible] اندیشه [illegible] عقاب [illegible] کمان [illegible] جانان [illegible] عاشق [illegible] ایران [illegible]

[illegible] بی [illegible] دلفریب [illegible] جلال [illegible] جهان [illegible] خاطر [illegible] رغبات

عقاب شیر [illegible] بی [illegible]

عرض تحفهٔ شکر ... [illegible] ... رضا ... جاه ... [illegible] ... شمایل حمیده

عقد ... نسبت ... [illegible] ... ماه ... سخن ... [illegible]

سخاوت

شجاعت ... از آن ... [illegible] ... شدت ... [illegible] ... آسمان آسا ...

... [illegible] ... استقرار ... هر چند ... [illegible] ... روی زمین عالم

عالم افراخت ... [illegible] ... آیات ... اسم اعظم کریم آن ... [illegible]

متواتر ... [illegible] ... این قدر ... [illegible] ... امید

از اینکه ... زبان ... [illegible] ... استقبال ... [illegible]

... [illegible] ... سلیمان

از ... [illegible] ... رباعی ... دولت فتح و ظفر ... [illegible]

... [illegible] ... اوج امارت

نصیب ... [illegible] ... ریاست ... [illegible]

امارت ... [illegible] ... شجاعت ... [illegible]

... [illegible] ... فتح و ظفر ... [illegible]

... [illegible] ... دوام ... [illegible]

ز دلهای ایشان بیت معلوم است چون در دولت ... مجموعه علوم با کمال ... ز رشک

شمشیر بسان ... با صولت آتش ... و فوق ... قانون ...

تحریر ... دلیران میدان ... و ... بیت ... شغل ... بیانات ...

سهام ... بیانش ... بیت ... متفرق

تفنگ ... چنین ... بلند ... طبعیت ... در ...

[redacted]

که ... تیغ ... بیان ... مقام ... سفیر ... معهود

و ... بیت ... حق ...

... شوکت ... اسکندر ... دارا

در ... معانی ... داستان ... زبانه منبر ... التعطش ...

آب حیات ... چون ... حیات ... ابد

... حیات ... جان ... بود

کام ... جان ... سخنش ... است ... باشد

که ... روح ... بیت ... عنصر ...

القول ... خورشید ... نقش ... کلک ...

در ... نقش ... دست ... خط ...

... جان ... سخن ... کلک ... دولت ...

... مبارک ... حیات ...

مضطرب

۱۸۹